



دانشکده علوم حدیث (قم)

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش کلام و عقائد

بررسی غلو در روایات علم اهل بیت علیهم السلام

از کتاب بصائر الدرجات

استاد راهنما

حجة الاسلام والمسلمین دکتر محمد احسانی فر

استاد مشاور

حجة الاسلام والمسلمین عبدالهادی مسعودی

دانشجو

داود افقی

تیر ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشکده علوم حدیث است

تقدیم به:

پیشگاه اهل بیت علیهم السلام که

معدن علم و وحی الهی،

سرچشمه‌های حکمت،

گنجوران دانش آسمانی،

وارثان علوم انبیاء و اولیاء،

جایگاه سرّ و

ظرف علم الهی،

راسخان در علم

و... آنان که زنده دارنده علم و میراننده جهل و نادانی هستند.

سپاسگزارم:

از مدیریت محترم مؤسسه علمی و فرهنگی دار الحديث حضرت
آیت الله محمدی ری شهری که با همت ایشان محیطی غنی برای
پژوهش‌های دینی فراهم شده است.

و سپاس بی‌کران از اساتید محترم راهنما و مشاور، حجة الاسلام
والمسلمین دکتر محمد احسانی فر و حجة الاسلام والمسلمین
عبدالهادی مسعودی و با تقدیر از مسئولین محترم کتابخانه
دارالحديث که نهایت همکاری را در طول کار داشتند.

و در نهایت از همسر گرامی، فرزندان و خانواده که مشوق و همراه
من بودند.

چکیده:

کتاب بصائر الدرجات از جمله منابع مهم حدیثی است که در طرح روایات مربوط به جایگاه اهل بیت علیهم السلام و بیان مقامات معنوی آنان پیشگام بوده است. حجم زیادی از کتاب را روایات علم اهل بیت تشکیل داده است. در این روایات ویژگی‌های علمی، مبادی و گسترده علوم اهل بیت بیان شده‌اند. طبق روایات کتاب، اهل بیت از دانش‌ها و آگاهی‌های منحصر به فردی برخوردار هستند، علم کامل به قرآن، آگاهی از ملکوت آسمان‌ها و زمین، علم به تمامی شرایع و ادیان الهی و کتاب‌های آنان، علم به «ما کان و ما یکون»، آگاهی از اسرار الهی، زبان همه آدمیان و جانوران، آگاهی از زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار و... از جمله موارد این آگاهی‌ها می‌باشد. از مباحث مطرح در مورد این روایات بحث غلوآمیز بودن آنهاست. در آیات قرآن غلو همزاد و همراه کفر و شرک است و غالیان کسانی هستند که اعتقاد و سخنشان در مورد دیگران به نفی ربوبیت الهی می‌انجامد و انکار عبودیت و بندگی دیگران را در پی دارد، انتساب ربوبیت و الوهیت به غیر خدا، انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا و نفی بشریت پیامبران الهی ملاک‌های غلو در قرآن می‌باشد، در روایات نیز علاوه بر موارد قرآنی، اموری چون ادعای نبوت ائمه علیهم السلام و تفضیل ائمه علیهم السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مصادیق غلو شمرده شده است. پس از استخراج ملاک‌های غلو از قرآن، روایات معتبر و داده‌های عقلی و عرضه روایات به این ملاک‌ها، دریافتیم که هیچ کدام از آنها را نمی‌توان در زمره روایات غلوآمیزی دانست که صفات و خصوصیات غالیانه، غیر واقعی و به دور از حقیقت را در مورد اهل بیت علیهم السلام مطرح می‌کنند.

کلیدواژه: بصائر الدرجات، روایات علم اهل بیت، غلو، ملاک‌های غلو.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
کلیات تحقیق.....	۳
۱. موضوع تحقیق.....	۳
۲. سؤالات تحقیق.....	۳
۳. فرضیات تحقیق.....	۴
۴. ضرورت تحقیق.....	۴
۵. پیشینه تحقیق.....	۴
۶. ساختار تحقیق.....	۵
۷. معرفی منبع مورد تحقیق (بصائر الدرجات و مؤلف آن).....	۶
الف) آشنایی با مؤلف.....	۶
ولادت و وفات.....	۸
شخصیت علمی.....	۸
۱- تألیفات و آثار علمی.....	۹
۲- مشایخ.....	۱۱
۳- شاگردان.....	۱۲
۴- گفته‌های پسینیان.....	۱۳
ب: آشنایی با کتاب.....	۱۴
۱- عنوان کتاب.....	۱۴
۲- انتساب کتاب.....	۱۴

۳- موضوع، محتوا و انگیزه تألیف ۱۵

۴- احادیث و ابواب کتاب ۱۶

۵- سبکشناسی بصائر الدرجات ۱۷

۶- اهمیت و اعتبار کتاب ۱۷

۷- طریقه وصول کتاب ۱۸

۸- نسخه‌های کتاب ۱۸

۹- ترجمه و شرح‌های کتاب ۱۹

فصل اول: علم اهل بیت در بصائر الدرجات ۲۱

۱ / ۱. ویژگی‌های علمی اهل بیت (ع) در بصائر الدرجات ۲۸

۱ / ۱ / ۱. معدن علم و سرچشمه آن ۲۸

۱ / ۱ / ۲. خزانه داران علم الهی ۲۹

۱ / ۱ / ۳. ظرف علم الهی (عینه علم الله) ۳۰

۱ / ۱ / ۴. وارث علم انبیاء ۳۰

۱ / ۱ / ۵. راسخان در علم ۳۱

۱ / ۱ / ۶. اهل بیت (ع) علم را از یکدیگر به ارث می‌برند و علومشان زائل نمیشود ۳۱

۱ / ۱ / ۷. علم (حدیث) اهل بیت (ع) صعب مستصعب است ۳۲

۱ / ۲. مبادی علوم اهل بیت (ع) در بصائر الدرجات ۳۴

۱ / ۲ / ۱. علم کامل به قرآن کریم ۳۴

۱ / ۲ / ۲. آموختن از پیامبر و امام پیشین ۴۰

۱ / ۲ / ۳. الواح، کتب و نوشته‌های مکتوم ۴۳

۱ / ۲ / ۳ / ۱. کتاب‌هایی پیامبران ۴۳

٤٥.....	٢ / ٣ / ١ / ١. صحیفه جامعه
٤٧.....	٣ / ٣ / ٢ / ١. مصحف فاطمة عليها السلام
٥٠.....	٤ / ٣ / ٢ / ١. جفر
٥١.....	٤ / ٢ / ١. الهام و تحدیث ملائكة
٥٤.....	نکته اول: معنای «نکت و نقر»
٥٥.....	نکته دوم: الهام و تحدیث
٥٦.....	حل تعارض
٥٧.....	٥ / ٢ / ١. روح القدس و روح
٦١.....	٦ / ٢ / ١. اسم اعظم
٦٣.....	٧ / ٢ / ١. عروج روحانی به آسمانها و به عرش
٦٤.....	٣ / ١. گستره علوم اهل بیت عليهم السلام
٦٤.....	١ / ٣ / ١. ملکوت آسمانها و زمین
٦٥.....	٢ / ٣ / ١. آگاهی از هر آنچه در زمین و آسمان است (ما في الارض والسماء)
٦٦.....	٣ / ٣ / ١. شرایع آسمانی و کتب آنها
٦٧.....	٤ / ٣ / ١. ماکان وما یکون (آنچه بوده و خواهد بود)
٦٨.....	٥ / ٣ / ١. علم به شئونات سایر موجودات
٦٩.....	٦ / ٣ / ١. علم به اسرار الهی
٧٠.....	٧ / ٣ / ١. اسرار درونی و نهفته انسانها
٧١.....	٨ / ٣ / ١. زبان همه انسانها
٧٢.....	٩ / ٣ / ١. زبان حیوانات
٧٣.....	١٠ / ٣ / ١. زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار
٧٥.....	١١ / ٣ / ١. علم اهل بیت عليهم السلام به بروز انحراف در دین

مباحث تکمیلی.....	۷۶
۱. عمومیت و فعلیت علوم اهل بیت (ع).....	۷۶
۲. علم غیب در عصر صدور روایات.....	۸۳
۳. بصائر الدرجات و کافی.....	۸۷
فصل دوم: ملاکها و معیارهای غلو.....	۹۰
۱ / ۲. چیستی غلو.....	۹۳
۲ - ۱ - ۱. در لغت.....	۹۳
۲ - ۱ - ۲. در اصطلاح.....	۹۴
۲ - ۱ - ۳. انواع غلو.....	۹۶
۲ / ۲. ملاکها.....	۹۸
۲ - ۲ - ۱. قرآنی.....	۹۸
۲ - ۲ - ۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به غیر خدا.....	۹۸
۲ - ۲ - ۱. انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا.....	۱۰۰
۲ - ۲ - ۳. نفی بشریت پیامبران الهی.....	۱۰۲
۲ - ۲ - ۲. حدیثی.....	۱۰۲
۲ - ۲ - ۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به اهل بیت (ع).....	۱۰۴
۲ - ۲ - ۲. شریک قرار دادن اهل بیت (ع) با خداوند.....	۱۰۶
۲ - ۲ - ۳. ادعای علم غیب ذاتی اهل بیت (ع).....	۱۰۷
۲ - ۲ - ۴. ادعای نبوت ائمه (ع).....	۱۱۰
۲ - ۲ - ۵. تفضیل ائمه (ع) بر پیامبر گرامی اسلام (ص) و یا مساوی دانستن ائمه (ع) با پیامبر (ص).....	۱۱۱
مباحث مرتبط با ملاکهای حدیثی غلو.....	۱۱۲

۱۱۲.....	بحث اول: معیار کلی
۱۱۲.....	بحث دوم: شاخصه‌های غالبان
۱۱۳.....	۱- جبر و تشبیه:
۱۱۳.....	۲- تناسخ:
۱۱۳.....	۳- اباحیگری:
۱۱۵.....	بحث سوم: روایات «قولوا فینا ما شئتم»
۱۱۵.....	الف) روایات
۱۱۷.....	ب) اسناد
۱۱۸.....	ج) بررسی محتوا
۱۲۰.....	بحث چهارم: انحصار غلوّ به غلوّ در ذات و صفات
۱۲۱.....	۲ - ۲ - ۳. عقلی
۱۲۳.....	فصل سوم: بررسی روایات موهّم غلو
۱۲۵.....	۳ / ۱. ملکوت آسمانها و زمین
۱۲۶.....	۳ / ۲. شرایع آسمانی و کتب آنها
۱۲۷.....	۳ / ۳. اسرار الهی
۱۲۸.....	۳ / ۴. اسرار درونی و نهفته انسانها
۱۳۱.....	۳ / ۵. علم به شئونات سایر موجودات
۱۳۳.....	۳ / ۶. زبان همه انسانها
۱۳۴.....	۳ / ۷. زبان حیوانات
۱۳۶.....	۳ / ۸. علم به اهل بهشت و دوزخ
۱۳۸.....	۳ / ۹. زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار
۱۳۹.....	الف) متون دال بر علم اهل بیت علیهم السلام به زمان مرگشان

ب) اشکال وارد شده در مورد علم اهل بیت (علیهم السلام) به زمان مرگشان	۱۴۰
ج) پاسخ به اشکال و شبهه	۱۴۰
۳ / ۱۰. ما کان و ما یکون	۱۴۴
بررسی دلائل معارض با علم اهل بیت (علیهم السلام) به «ما کان و ما یکون»	۱۴۸
دلیل اول:	۱۴۸
دلیل دوم:	۱۴۹
دلیل سوم:	۱۵۰
دلیل چهارم:	۱۵۱
بررسی دلایل و پاسخ آنها:	۱۵۱
پاسخ از دلیل اول	۱۵۱
جواب اول:	۱۵۱
جواب دوم:	۱۵۲
پاسخ از دلیل دوم	۱۵۱
پاسخ از دلیل سوم	۱۵۱
جواب اول:	۱۵۴
جواب دوم:	۱۵۴
جواب سوم:	۱۵۴
جواب چهارم:	۱۵۵
پاسخ از دلیل چهارم	۱۵۲
نتایج	۱۵۸
پیشنهاد	۱۵۹
فهرست منابع	۱۶۰

مقدمه

فضائل و مقامات اهل بیت (ع) از جمله موضوعات مهم و مطرح در طول تاریخ فرهنگ اسلامی است. علاوه بر خود اهل بیت (ع) که اهتمام ویژه‌ای به شناساندن و معرفی این مقامات داشتند، بخش بزرگی از جامعه اسلامی به خصوص اصحاب و شیفتگان اهل بیت (ع) در جستجو و کنکاش برای فهم و به دنبال آن بازگویی این فضائل بودند، از این رو بخش وسیعی از منابع حدیثی شیعه به نقل و تبیین این مقامات و فضائل اختصاص یافته است. از جمله این منابع کتاب «بصائر الدرجات» صفار قمی است.

این کتاب از پیشگامان جمع‌آوری و تدوین روایات مربوط به جایگاه اهل بیت (ع) و تبیین مقامات معنوی آنان بوده است، به خصوص در موضوع دانش‌ها و آگاهی‌های ویژه اهل بیت. با توجه به این ویژگی، کتاب مورد توجه و عنایت محققان و پژوهشگران قرار داشته و دارد. کسانی که در صدد اثبات فضائل حیرت‌انگیز اهل بیت (ع) هستند از این کتاب به عنوان منبعی سرشار از روایات بازگوکننده فضائل اهل بیت (ع) استفاده می‌کنند، و گروهی دیگر که شیعه را به داشتن اعتقادات غلوآمیز در مورد ائمه (ع) متهم می‌کنند به برخی از روایات این کتاب استناد می‌کنند. در این میان برخی از محققان که پیرو مکتب اهل بیت هستند به این کتاب به دیده تردید و انکار نگاه می‌کنند. از جمله صاحب کتاب «مکتب در فرایند تکامل» بسیاری از این روایات، که در کتاب‌هایی چون کافی و بصائر الدرجات و... نقل شده را حاصل تلاش غالیان و مفوضه دانسته است.^۱

نویسنده فوق، بدون آنکه ملاک‌های روشن و قطعی از قرآن، روایات معتبر و معیارهای عقلی ارائه دهد، صرفاً با پرداختن به مباحث و استنتاجات تاریخی به چنین نتایجی رسیده است. گرچه رویدادهای تاریخی در نحوه

۱. ر.ک. سید حسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۶ ش، ص ۷۰ -

شکل‌گیری فرهنگ، عقائد و... مؤثر می‌باشد، اما در مقام سنجش درستی یا نادرستی یک عقیده یا فکر نمی‌توان به تحولات و وقایع تاریخی تکیه کرد.

آری، ظهور و بروز گروه‌های غلات و مفوضه در دوره‌هایی از تاریخ امری غیر قابل انکار است اما این مسأله نمی‌تواند دلیلی باشد برای این که بسیاری از مقامات و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام انکار شود، فضائی که با مبانی و مستندات معتبر قابل اثبات است، بنا بر این در بررسی غلوآمیز بودن روایات نکته بسیار مهم استخراج ملاک‌ها و معیارهایی است که بتوان با آن ملاک‌ها اشتغال روایتی بر مفاهیم غلوآمیز را اثبات یا انکار کرد.

کلیات تحقیق

۱. موضوع تحقیق

کتاب بصائر الدرجات از منابع مهم حدیثی به جای مانده از قرن سوم هجری است. با توجه به این که کتاب در صدد بیان جایگاه وجودی اهل بیت (ع) در عالم هستی و ناظر به مقامات معنوی آنان است بسا این گمانه پیدا شود که ممکن است ادبیات و معارف غلات توسط صفار به این کتاب راه یافته باشد، همچنان که برای برخی از علمای پیشین چنین شبهه‌ای پیش آمده بود، در دوران معاصر نیز برخی محققان بسیاری از روایات موجود در این کتاب را محصول تلاش غالیان و مفوضه دانسته‌اند، در مقابل برخی دیگر رد این اخبار و عدم اعتقاد به مضامین آنها را باعث غلطیدن در وادی تقصیر می‌دانند. با توجه به این که بیشتر حجم کتاب روایات مربوط به علم اهل بیت (ع) است، این تحقیق به دنبال آن است تا دیدگاه کتاب در مورد علم اهل بیت (ع) را تشریح کرده و آن را با دیگر منابع حدیثی به خصوص کتاب کافی مقایسه نماید. در ادامه ضمن تبیین ملاک‌ها و معیارهای غلو، روایات موهم غلو از میان روایات علم اهل بیت مورد بررسی قرار می‌گیرد، تا جایگاه کتاب و روایاتش از این نظر روشن شود.

۲. سؤالات تحقیق

۱. علم اهل بیت (ع) در کتاب بصائر الدرجات چگونه معرفی شده است؟
۲. این دیدگاه تا چه حد با دیگر منابع معتبر حدیثی به خصوص کافی انطباق دارد؟
۳. معیارهای شناخت روایات غلوآمیز چیست؟
۴. با توجه به ملاک‌های فوق کدام یک از روایات موجود در بصائر الدرجات را می‌توان غلوآمیز دانست؟

۳. فرضیات تحقیق

۱. بر طبق روایات کتاب، اهل بیت علیهم السلام دارای علم ویژه و آگاهی‌های منحصر به فردی هستند که برخی از این علوم اعجاز‌آمیز می‌نماید.
۲. بخش مهمی از این دیدگاه قابل انطباق با دیگر منابع معتبر حدیثی شیعه می‌باشد.
۳. سنجش روایات با معیارهای قرآن، روایات معتبر و ملاک‌های عقلی امکان‌پذیر می‌باشد.
۴. تعداد اندکی از روایات بصائر موهّم غلو می‌باشد، هر چند همان‌ها هم با تحقیق و تدقیق در آیات و احادیث معتبر و تطبیق با معیارهای غلو از موارد شبهه غلو بیرون می‌آیند.

۴. ضرورت تحقیق

وجود برخی از گروه‌های غالیان در عصر ائمه علیهم السلام و پس از آن و سعی و تلاش آنها در وارد کردن عقائد باطل خود به منابع حدیثی شیعه از طریق دست بردن در روایات و جعل حدیث، باعث شده است تا همواره مخالفان غلوآمیز بودن عقائد شیعه را تبلیغ کنند و برخی دیگر تعداد زیادی از روایات را بدون تأمل بایسته، در زمره روایات غلوآمیز قرار دهند، در حالی که تلاش‌ها و مبارزات ائمه علیهم السلام، علیه این گروه‌ها و دقت و توجه اصحاب دانشمند و محدثان عالم در نقل روایات، تقریباً تلاش‌های آنان را عقیم گذاشته است، با این وجود، صرف امکان راه یافتن تعداد اندکی از روایات مجعول غالیان در برخی منابع، کوشش در جهت بررسی منابع حدیثی را حائز اهمیت می‌سازد، از جمله منابعی که اتهام مشتمل بودن بر روایات غلوآمیز در مورد آن مطرح شده، کتاب بصائر الدرجات است که ضروری است تا مورد بررسی قرار بگیرد تا صحت و سقم این ادعا و میزان آن روشن شود. توجه ویژه موافقان و مخالفان و اعتناء مستشرقان به کتاب، ضرورت بررسی آن را دو چندان کرده است.

۵. پیشینه تحقیق

گرچه منبع مستقلی که به بررسی کتاب بصائر الدرجات پرداخته و تمام یا بخشی از آن را از منظر غلو بررسی کرده باشد در جستجوهای نگارنده بدست نیامد، اما پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته که تمام یا بخش‌هایی از آنها با موضوع پایان‌نامه مرتبط می‌باشند از جمله:

۱. غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برآیندها، نویسنده با رویکرد تاریخی و در قالب مباحثی چون بررسی غلات در تاریخ، غلات در آینه عقیده و عمل و تأثیرات غلات بر تاریخ شیعه مباحث ارزشمندی ارائه نموده است.

۲. علم امام، محمد حسین مطهر در این کتاب به بررسی براهین علم امام و پاسخ‌گویی به شبهات منکرین پرداخته است.

۳. علم الائمة المعصومین، شیخ خلیل رزق در این کتاب به تفصیل در مورد علم ائمه، کیفیت و حدود آن بحث کرده و به بررسی شبهات و اشکالات پرداخته است.

۴. دوره شکل‌گیری تشیع دوازده امامی، اندروجی نیومن، در فصل پنجم این کتاب تحت عنوان «بصائر الدرجات صفار، گفتمان کلامی به منزله تقویت روحی» به بررسی کتاب بصائر الدرجات و تأثیرات آن بر جامعه شیعی پرداخته است.

۵. مکتب در فرآیند تکامل، نویسنده در بخش دوم کتاب با عنوان «غلو، تقصیر و راه میانه» با رویکرد تاریخی به بررسی برخی از اعتقادات شیعه و ارتباط آنها با غالیان و مفوضه پرداخته است. نتایجی که دو نویسنده اخیر ارائه نموده‌اند در تضاد با دیدگاهی است که این پایان‌نامه در صدد بیان آن می‌باشد.

۶. ساختار تحقیق

پس از ارائه گفتاری در آشنایی با مؤلف و کتاب، مباحث پایان‌نامه را در سه فصل سامان داده‌ایم، در فصل اول گزارشی توصیفی از علم اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب بصائر الدرجات داده شده است. هدف ارائه تصویری از ویژگی‌های علمی، مبادی و گستره علوم اهل بیت علیهم‌السلام در آینه روایات بصائر الدرجات می‌باشد. در فصل دوم پس از ارائه توضیحاتی در چستی غلو، ملاک‌های قرآنی، حدیثی و عقلی غلو و مباحث مرتبط با آنها ارائه شده است.

در فصل پایانی، مصادیقی از علوم اهل بیت علیهم‌السلام که در روایات بصائر آمده و اتهام غلوآمیز بودن آنها از سوی برخی مطرح شده است و یا امکان طرح اتهام در مورد آنها وجود دارد، مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان نتایج و همچنین پیشنهاداتی ارائه شده است.

آنچه در مجموع به دنبال آن بودیم اولاً، توجه دادن به این مسأله بود که در بررسی روایات، به خصوص احادیث اعتقادی، می‌بایستی ملاک‌ها و اصولی تعریف شود و صرفاً با توجه به تحولات تاریخی نمی‌توان قضاوت صحیحی در این مورد داشت، ثانیاً، تأکید بر این نکته بود که نبایستی به سرعت و بدون تأمل و دقت کافی در

مجموعه منابع و دلایل، روایاتی را موضوع و غلوآمیز قلمداد کرد، از مباحث ارائه شده بر می‌آید که بسیاری از روایاتی که برخی آنها را ساخته و پرداخته گالیان می‌دانند، روایاتی قابل قبول بوده و با مبانی دینی سازگار می‌باشد.

امید است آنچه ارائه شده مورد قبول درگاه ربوبی و مرضی اهل بیت علیهم‌السلام واقع شود، و قطعاً نگارنده و نگاشته او مصون از خطا و اشتباه نیست.

۷. معرفی منبع مورد تحقیق (بصائر الدرجات و مؤلف آن)

الف) آشنایی با مؤلف

مؤلف کتاب، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ^۱ الصفار القمی مشهور به صفار قمی است. از ایشان بیشتر به عنوان «محمد بن الحسن الصفار» یاد می‌شود، همچنان که شیخ طوسی تحت این عنوان به معرفی او پرداخته است.^۲ نجاشی نیز در ابتدا از او به «محمد بن الحسن بن فروخ الصفار» یاد کرده و در ادامه نامشان را بدون لفظ «بن فروخ» می‌آورد.^۳ ابن داود در کتاب رجالش یک بار از او با عنوان «محمد بن الحسن الصفار» یاد کرده و او را توثیق نکرده و فقط به این تعبیر که «له کتب مثل کتب الحسین بن سعید» بسنده کرده است^۴ و در جایی دیگر از او تحت عنوان «محمد بن الحسن بن فروخ» یاد کرده و در نهایت مدح و ثناء او را توثیق کرده است.^۵ این مسأله توهّم ایجاد کرده که اینها دو نفر و دو شخص متفاوت هستند، حال آن که چنین نیست و قرائن متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این دو یک نفر هستند:

۱- نجاشی در توصیف او، ابتدا از او به عنوان «محمد بن الحسن بن فروخ» یاد کرده و در ادامه «فروخ» را حذف کرده است و تنها با اسم «محمد بن الحسن الصفار» او را ذکر می‌کند.

۱. در برخی از نسخه‌های کتاب «خلاصة الاقوال» علامه حلی و رجال ابن داود از او به «الفروخ» تعبیر شده که به نظر می‌رسد ناشی از اشتباه در نسخه‌برداری باشد و ظاهراً همان «فروخ» است که از نام‌های متداول در ایران بوده و در خلال تعریب به «فروخ» تغییر یافته است.

۲. الفهرست، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، نشر الفقه، ۱۴۱۷ هـ ص ۲۲۰، رقم ۶۲۱.

۳. رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ هـ ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳، رقم ۹۴۹.

۴. الرجال، قم، منشورات الرضی، ص ۱۶۹، رقم ۱۳۵۳.

۵. همان، ص ۱۷۰، رقم ۱۳۵۹.

۲- هم شیخ طوسی و هم نجاشی هر دو کتاب «بصائر الدرجات» را به او نسبت داده و هر دو کتب مؤلف را - به غیر از بصائر الدرجات - از طریق محمد بن حسن بن احمد بن الولید نقل می کنند، با وجود تفاوت نام بردن دو بزرگوار از او.

۳- شیخ طوسی در رجال خود و در برخی موارد یک شخص را به خاطر اختلاف اسم چند بار ذکر می کند و قطعاً منظورشان این نیست که اینها دو نفر هستند، بنابراین ممکن است که ابن داود تنها به خاطر اختلاف در عنوان، آنها را در دو جا ذکر کرده است.

۴- تصریح برخی علماء از جمله شیخ بهائی^۱ و تفرشی^۲ به وحدت این دو اسم.

در هر حال اگر هم ابن داود آن را دو نفر حساب کرده باشد، شاید علت آن همچنان که شیخ بهائی فرموده اند^۳، از این مسأله ناشی شده که ایشان تعبیر و توضیح نجاشی و شیخ طوسی را در مورد او، بسیار دور از هم دیده است، زیرا نجاشی در رجال خود او را توثیق کرده و ثناء زیادی برای او ذکر کرده است ولی شیخ طوسی فقط به این تعبیر که «أنه قمی، له کتب مثل کتب الحسین بن سعید» بسنده کرده و او را توثیق نمی کند^۴ و نیز او را «ابن فروخ» ننامیده است.

ایشان از برجسته ترین محدثان و شیوخ حدیث در قم بوده و تعبیر علمای رجالی حکایت از جلالت قدر و منزلت والای علمی و اجتماعی او نزد محدثان شیعه دارد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسن عسکری دانسته و مجموعه مسائلی نیز به او نسبت داده که آنها را از محضر آن حضرت پرسیده و پاسخ گرفته است.^۵

۱. بهاءالدین محمد بن الحسن العاملی (شیخ بهائی)، مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، تحقیق مهدی رجائی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ هـ، ص ۹۵.

۲. سید مصطفی الحسینی التفرشی، نقد الرجال، قم، انتشارات الرسول المصطفی، ص ۳۰۲.

۳. شیخ بهائی، پیشین، ص ۹۴-۹۵.

۴. در این که عبارت «له کتب یا له کتاب» دلالت بر توثیق می کند یا نه، اختلاف است، اجمالاً چهار قول در این باره وجود دارد: ۱- عدم إفادة شيء من المدح فضلاً عن الحسن والتوثيق. ۲- إفادته التوثيق. ۳- إفادته الحسن المصطلح. ۴- إفادته الحسن المطلق المرادف للمدح. ر.ک. ملا علی الکنی الطهرانی، توضیح المقال، تحقیق: محمد حسین مولوی، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۳۶؛ عبدالله مامقانی، مقباس الهدایة، تحقیق: محمد رضا مامقانی، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۳۵ - ۳۸.

۵. الفهرست، ص ۲۲۰، الرقم ۶۲۱؛ رجال الطوسی، ص ۴۰۲، الرقم ۵۸۹۸.

ولادت و وفات

تاریخ ولادت ایشان دقیقاً مشخص نیست، اما با توجه به این که ایشان روایاتی را به طور مستقیم از امام هادی علیه السلام نقل کرده و از طرف دیگر، اکثر مشایخ او از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام هستند می‌توان احتمال قوی داد که تولد ایشان در نیمه اول قرن سوم بوده است. تاریخ وفات این بزرگوار به تصریح رجال‌شناس بزرگ قرن پنجم، نجاشی در سال ۲۹۰ هجری قمری بوده است.^۱

شخصیت علمی

ایشان از بزرگان و محدثان مکتب قم بوده‌اند. زندگی و سکونت در شهر قم، با ویژگیهای منحصر به فرد این شهر در آن زمان، از نظر اجتماعی و سیاسی و به‌خصوص دینی قطعاً می‌تواند راهنمای خوبی برای شناخت محدثی بزرگ از آن دوران باشد. زندگی و رشد در شهری یک‌پارچه شیعی و مرکز قوی تشیع، که محبت به خاندان عصمت و طهارت و عشق به اهل بیت علیهم السلام در آن موج می‌زند، از سویی و حضور و درک محدثان و دانشمندان زبردست در حدیث و فقه و کلام و... از سوی دیگر تأثیر بسزایی در شکل‌گیری شخصیت علمی، فکری و اعتقادی ایشان داشته است. ایشان در محیطی رشد یافته است که شیعیان و بزرگان آن، روابط مستمر و مستحکمی با ائمه هدی علیهم السلام داشته‌اند و این ارتباط در نحوه زندگی و فعالیت‌های علمی و اجتماعی آنان مؤثر بوده است که از جمله جلوه‌های این ارتباط می‌توان به مکاتباتی که محدث گرانقدر جناب صفار با امام حسن عسکری علیه السلام داشته‌اند اشاره کرد؛ ایشان مجموعه مسائلی را به صورت مکتوب به محضر امام حسن عسکری علیه السلام ارسال نمود و پاسخ گرفت و به عنوان مجموعه‌ای حدیثی جزء آثار صفار از آن یاد شده است.^۲

در آن زمان محدثان مکتب قم، دارای سیطره علمی وسیعی در جهان تشیع بوده‌اند. ارجاعات بعضی از امامان علیهم السلام شیعیان را برای کسب معارف دینی به نزد برخی از محدثان و دانشمندان قم^۳، نشان روشنی از مرجعیت علمی محدثان قم دارد، تا جایی که بنا بر نقل شیخ طوسی در الغیبه، محدثان قم از سوی سفیر ناحیه مقدسه مأمور قضاوت در صحت و سقم احادیث یک کتاب شدند.^۴ از طرف دیگر، محدثان قم به سخت‌گیری در

۱. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، الرقم ۹۴۹. (توفي محمد بن الحسن الصفار بقم سنة تسعين ومائتين).

۲. شیخ طوسی، پیشین، ص ۲۲۰، الرقم ۶۲۱.

۳. ر.ک. نجاشی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، الغیبه، تحقیق عبادالله طهرانی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ هـ ص ۲۴۰.

حدیث مشهور بوده‌اند و یکی از ویژگی‌های بارز آنان، دقت‌نظر و نکته‌بینی در نقل حدیث بوده است، با هدف جلوگیری از نقل روایات ضعیف و یا غلوآمیز، داستان‌هایی که در این باره نقل شده، مشهور است. جناب صفار نیز از این جو غالب در این حوزه حدیثی جدا نبوده و قطعاً تحت تأثیر آن بوده است، تا جایی که فهرست‌نویسان، کتاب «الرد علی الغلاة» را از جمله تألیفات او برشمرده‌اند.^۱ بنابراین جناب صفار تربیت شده این مکتب حدیثی و از بزرگان آن می‌باشد که با توجه به مقبولیت و شیخوخت حدیث و مرجعیت صفار در نزد قمی‌ها که حکایت از دقت لازم او در نقل حدیث دارد و با نظر به این مطلب که هیچ ذم و اتهامی از بزرگان رجال در مورد او وارد نشده، از جمله غالی بودن او، متهم نمودن صفار به داشتن افکار غلوآمیز بسیار مشکل می‌نماید و ما را بر آن می‌دارد تا در مورد روایات نقل شده در کتاب او دقت و تأمل بیشتری صرف نماییم. و از عجله در رد روایات و سطحی‌نگری خودداری کنیم.

شخصیت علمی ایشان را حول چهار محور مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- تألیفات و آثار علمی

در کتب رجالی از جمله رجال نجاشی کتب متعددی به وی نسبت داده شده که فهرست آنها بدین قرار است:

- ۱- کتاب الصلاة
- ۲- کتاب الوضوء
- ۳- کتاب الجنائز
- ۴- کتاب الصیام
- ۵- کتاب الحج
- ۶- کتاب النکاح
- ۷- کتاب الطلاق
- ۸- کتاب العتق والتدبیر والمکاتبة
- ۹- کتاب التجارات
- ۱۰- کتاب المکاسب
- ۱۱- کتاب الصيد والذبائح

۱. نجاشی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۹۴۹.

- ١٢- كتاب الحدود
- ١٣- كتاب الديات
- ١٤- كتاب الفرائض
- ١٥- كتاب المواريث
- ١٦- كتاب الدعاء
- ١٧- كتاب المزار
- ١٨- كتاب الرد على الغلاة
- ١٩- كتاب الاشربة
- ٢٠- كتاب المروّة
- ٢١- كتاب الزهد
- ٢٢- كتاب الخمس
- ٢٣- كتاب الزكاة
- ٢٤- كتاب الشهادات
- ٢٥- كتاب الملاحم
- ٢٦- كتاب التقيّة
- ٢٧- كتاب المؤمن
- ٢٨- كتاب الأيمان والندور والكفارات
- ٢٩- كتاب المناقب
- ٣٠- كتاب المثالب
- ٣١- كتاب بصائر الدرجات
- ٣٢- كتاب ما روى في اولاد الائمة ﷺ
- ٣٣- كتاب ما روى فى شعبان
- ٣٤- كتاب الجهاد
- ٣٥- كتاب فضل القرآن^١

١. نجاشى، پيشين، ج ٢، ص ٢٥٢، الرقم ٩٤٩.

از بررسی این فهرست معلوم می‌شود که اغلب آثار «محمد بن الحسن الصفار»، در زمینه موضوعات فقهی بوده است، برخی از کتب نیز به موضوعات کلامی، اخلاقی و قرآنی اختصاص دارد. کثرت تألیفات صفار نشان از قدرت نویسندگی اوست و پرداختن به موضوعات گوناگون در کنار گستردگی عناوین فقهی به نوعی جامعیت علمی و جایگاه فقهی او را نشان می‌دهد.

۲- مشایخ

ایشان علاوه بر نقل ۹ روایت از امام هادی علیه السلام و ۱۱۰ روایت از امام حسن عسکری علیه السلام که به صورت مکاتبه و سؤال بوده، از جماعت کثیری از مشایخ حدیث، روایت نقل کرده است که برخی عدد آنها را تا ۱۵۰ نفر شمرده‌اند.^۱ در نرم‌افزار رایانه‌ای «درایة النور» که دامنه بررسی آن، کتب اربعه و وسائل الشیعه می‌باشد در مجموع از ۱۰۱ نفر نام برده شده است که به برخی از آنها به ترتیب کثرت روایت «محمد بن الحسن الصفار» از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، صاحب نوادر و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام و متوفای در عصر غیبت صغری، صفار بیشترین روایتش را از ایشان دارد، ۴۰۰ روایت، ۲۹ درصد.
- ۲- ابراهیم بن هاشم قمی: از اصحاب امام رضا علیه السلام، ۲۲۹ روایت، ۱۱ درصد.
- ۳- محمد بن عیسی بن عبید: از اصحاب امام جواد علیه السلام، ۲۲۵ روایت، ۱۰/۲۹ درصد.
- ۴- یعقوب بن یزید: از اصحاب امام جواد علیه السلام، ۱۷۹ روایت، ۸/۱۸ درصد.
- ۵- محمد بن الحسین بن أبی الخطاب: از اصحاب امام جواد علیه السلام، ۱۷۶ روایت، ۸ درصد.
- ۶- عباس بن معروف: از اصحاب امام جواد و هادی علیهم السلام، ۱۳۴ روایت، ۶ درصد.
- ۷- الحسن بن موسی الخشاب: از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، ۷۸ روایت، ۳/۵۷ درصد.
- ۸- احمد بن محمد بن خالد برقی: از اصحاب امام هادی علیه السلام، ۷۵ روایت، ۳/۴۸ درصد.
- ۹- علی بن محمد القاسانی: از اصحاب امام هادی علیه السلام، ۶۰ روایت، ۲/۷۴ درصد.
- ۱۰- محمد بن عبد الجبار القمّی: از اصحاب امام هادی علیه السلام، ۳۴ روایت، ۱/۵ درصد.

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۲ (سرد المقال فی مقدمة بصائر الدرجات، میرزا محسن کوچه باغی تبریزی).

بررسی مشایخ صفار در کتاب بصائر الدرجات، نشان می‌دهد که مشایخ اصلی ایشان تقریباً همان‌هایی هستند که در فهرست ذکر شده از نرم‌افزار آمده است، البته با تغییراتی در عناوین روات، تعداد روایات و درصد آنها. ملاحظه راویانی که صفار، ۱۸۸۱ حدیث بصائر را از آنها نقل کرده، گویای این مطلب است که ایشان ۶۵ درصد روایات بصائر را تنها از ۱۰ نفر نقل کرده است که به ترتیب فراوانی روایت صفار از آنها عبارتند از:

۱- احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، ۵۰۱ حدیث، ۲۷ درصد.

۲- محمد بن حسین بن أبی الخطاب، ۲۱۷ حدیث، ۱۱/۵ درصد.

۳- محمد بن عیسی بن عبید، ۱۱۰ حدیث، ۵/۸ درصد.

۴- ابراهیم بن هاشم قمی، ۱۰۵ حدیث، ۵/۵ درصد.

۵- یعقوب بن یزید، ۹۵ حدیث، ۵ درصد.

۶- عبد الله بن محمد بن عیسی الاشعری، ۵۸ حدیث، ۳ درصد.

۷- محمد بن عبد الجبار قمی، ۵۳ حدیث، ۳ درصد.

۸- عبد الله بن جعفر حمیری، ۲۸ حدیث، ۱/۵ درصد.

۹- عباس بن معروف، ۲۷ حدیث، ۱/۴ درصد.

۱۰- حسن بن محمد بن عمران اشعری، ۲۱ حدیث، ۱ درصد.

ملاحظه این فهرست نشان می‌دهد که مشایخ اصلی صفار در کتاب بصائر همگی از بزرگان، ثقات و محدثان جلیل‌القدری هستند که جملگی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام بودند و دانشمندان رجال بالاتفاق آنها را ستوده و توثیق نموده‌اند.

۳- شاگردان

بی‌تردید راویان و محدثان بسیاری از محضر این نویسنده و محدث بزرگ استفاده برده و از خرمن دانش و فضل او خوشه‌ها برچیده‌اند که از آن جمله‌اند:

۱- محمد بن الحسن بن احمد بن الولید: متوفای ۳۴۳ هجری، وی راوی تمام کتاب‌های صفار به غیر از

بصائر الدرجات است. حدود ۷۰ درصد روایات نقل شده از صفار به واسطه ایشان می‌باشد، تنها در کتب اربعه

حدود ۷۰۰ روایت بواسطه ایشان از صفّار نقل شده است، نجاشی از ایشان با عباراتی چون «شیخ القمیین وفقیهم ووجههم، ثقة ثقة، عین^۱» یاد می‌کند.

۲- محمد بن یحیی العطّار: راوی بصائر الدرجات، پس از ابن ولید بیشترین روایت را از صفّار نقل کرده است.

۳- سعد بن عبد الله القمّی: امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات کرده است^۲، متوفای ۳۰۱ و بنا بر قولی ۲۹۹ هجری.

۴- محمد بن یعقوب کلینی: متوفای ۳۲۸ هجری قمری. صفّار را جزو مشایخ کلینی برشمردند^۳، البته کلینی در کتاب کافی با واسطه از او نقل کرده است.

۵- احمد بن محمد العاصمی.

۶- علی بن الحسین بن بابویه: متوفای ۳۲۹ پدر شیخ صدوق.

۷- احمد بن ادريس: متوفای ۳۰۶ هجری.

کسب فیض و دانش اندرزی از اساتید بزرگ از یک سو و تلمذ و دانشجویی عالمان بزرگ از محضر یک استاد، از سوی دیگر مؤید و مهر تأییدی است بر عظمت علمی و وسعت دانش یک عالم، در مورد صفّار همچنان که گذشت. مشایخ اصلی او از فحول و بزرگان و از اصحاب ائمه علیهم السلام بودند و شاگردان صفّار نیز عمدتاً محدثانی کبیر و عالمانی بلندمرتبه بودند که بیان شخصیت هر یک از آنان تحقیقی مجزا می‌طلبد.

۴- گفته‌های پسینیان

تعبیر به کار رفته توسط علمای رجالی در مورد یک فرد، اگرچه اولاً و بالذات وثاقت و یا عدم وثاقت یک فرد را نشان می‌دهد، اما ثانیاً و بالعرض می‌تواند گزارشی از شخصیت علمی و اجتماعی او نیز باشد. توصیف مرحوم نجاشی از صفّار با تعبیری چون «کان وجهاً فی اصحابنا القمیین، عظیم القدر، راجحاً» شخصیت و منزلت

۱. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، الرقم ۱۰۴۳.

۲. همان: ج ۱، ص ۴۰۱، رقم ۴۶۵.

۳. رک، مقدمه کافی از دکتر حسین علی محفوظ، ص ۱۷ (کتاب کافی با تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری)؛ میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، پیشین، ص ۱۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۹۴۹.

والای علمی او را نشان می‌دهد. نگاهی اجمالی به توصیفات بزرگان پس از او، حکایت از اتفاق نظر آنان در مورد جلالت قدر و جایگاه بلند علمی او دارد.^۱

ب: آشنایی با کتاب

۱- عنوان کتاب

عنوان اصلی کتاب «بصائر الدرجات» است که در کتب رجال و فهرست با این عنوان به جناب صفار نسبت داده شده است و منابع متاخر نیز با همین عنوان، اقدام به نقل روایت از آن کرده‌اند. اما در نسخه‌های چاپ شده به این عنوان، عباراتی اضافه شده است، در نسخه‌ای قدیمی که در تبریز چاپ شده، عنوان کتاب «بصائر الدرجات فی علوم آل محمد و ما خصهم الله به» ذکر شده است و در نسخه‌ای دیگر که در قم در سال ۱۴۰۴ قمری چاپ شده و چاپ مجددی از همان چاپ تبریز می‌باشد، کتاب با عنوان «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ» نامیده شده است. احتمال می‌رود که عبارات اضافه شده، بعدها توسط نسخه‌برداران یا مصححین انجام شده باشد. در هر حال عنوان اصلی کتاب، بصائر الدرجات می‌باشد. در معنای این عنوان سه احتمال وجود دارد:

۱- اضافه به تقدیر لام: یعنی بصیرت‌های نسبت به درجات صاحبان درجات بلند، همچون پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت.

۲- احتمال به تقدیر من: بصیرت‌های حاصل از درجات و مقامات صاحبان درجات.

۳- احتمال ضعیف - اضافه بیانیّه: بصائر هی‌الدرجات.

۲- انتساب کتاب

رجال‌شناس و فهرست‌نگار بزرگ شیعه، احمد بن علی نجاشی در رجال خود، کتاب بصائر الدرجات را به محمد بن الحسن الصفار نسبت داده است.^۲ شیخ طوسی نیز در «الفهرست»، «بصائر الدرجات» را از جمله

۱. ر.ک. طوسی، پیشین، ص ۲۲۰؛ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی، خلاصة الاقوال، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتبه رضوی، ۱۴۰۲ هـ ص ۲۶۱؛ ابن داوود، پیشین، ص ۱۷۰؛ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف، مطبعة المرتضویة، ج ۳، ص ۱۰۳؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ ج ۳۰، ص ۴۶۹.

۲. رجال النجاشی: ج ۲، ص ۲۵۲.

کتاب‌های صفّار برشمرده است^۱ و علمای دیگر نیز در کتاب‌های خود، این کتاب را به صفّار نسبت داده‌اند. البته کتاب دیگری نیز به همین نام به سعد بن عبد الله قمی نسبت داده شده است^۲، اما اجمالاً باید گفت که، کتاب «بصائر الدرجات» سعد بن عبد الله به دست ما نرسیده و تنها خلاصه‌ای از آن تحت عنوان «مختصر بصائر الدرجات» موجود است و برخلاف تصور عمومی، که مختصر بصائر الدرجات را خلاصه‌ای از بصائر الدرجات صفّار می‌دانند، این کتاب خلاصه و منتخبی است از کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبد الله قمی، به همراه روایاتی از کتب دیگر که توسط حسن بن سلیمان بن محمد بن خالد حلّی، خلاصه و تألیف شده است.^۳

برخی در انتساب این کتاب به صفّار دچار تردید گشته‌اند، و منشأ این تردید، عدم نقل کتاب توسط ابن‌ولید بوده است^۴، اما صرف عدم نقل کتاب توسط ابن‌ولید نمی‌تواند دلیل موجهی برای این تردید باشد؛ چرا که هم نجاشی و هم شیخ طوسی کتاب بصائر را از طریق صحیح دیگری، توسط محمد بن یحیی العطار، از صفّار روایت کرده‌اند؛ اما سؤال اساسی این است که آیا بصائر الدرجات موجود، همان کتابی است که بزرگان رجال به صفّار نسبت داده‌اند؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند تحقیقات گسترده‌ای است که می‌تواند موضوع پایان‌نامه‌ای قرار بگیرد. نگارنده با اعتماد به کتاب چاپ شده‌ای که در دسترس می‌باشد، پایان‌نامه خود را تدوین خواهد کرد و پیش‌فرض ما در این پژوهش این است که کتاب بصائر الدرجات موجود همان کتاب منتسب به جناب صفّار می‌باشد.

۳- موضوع، محتوا و انگیزه تألیف

کتاب بصائر الدرجات، کتابی حدیثی است با موضوعی کلامی؛ چرا که موضوع اصلی کتاب امامت و بیان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. این کتاب مجموعه‌ای از احادیثی است که سعی دارد چهره واقعی ائمه هدی علیهم‌السلام را نشان دهد به این خاطر، روایات آن همواره مورد توجه علمای شیعه بوده است. شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعة و علامه مجلسی صاحب بحارالانوار بر آن اعتماد و از آن نقل کرده‌اند. گر چه کتاب فاقد مقدمه و هرگونه

۱. طوسی، پیشین، ص ۲۲۰، رقم ۶۲۱.

۲. نجاشی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۲، رقم ۴۶۵.

۳. ایشان علاوه بر تلخیص بصائر الدرجات سعد بن عبدالله در ۹ باب، احادیثی را از بیش از ۳۰ منبع دیگر نقل می‌کند که یکی از این منابع بصائر الدرجات صفّار می‌باشد. (نگارنده تحقیقی مجزا در مورد «مختصر بصائر الدرجات» انجام داده است).

۴. رک، مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۳.

توضیحی از سوی نویسنده است و به انگیزه نگارش آن اشاره‌ای نشده است، اما از محتوای کتاب چنین برمی‌آید که هدف مؤلف تبیین جایگاه وجودی ائمه علیهم‌السلام در عالم هستی و بیان فضائل و مقامات عظیم معنوی آنان می‌باشد و با موقعیت زمانی که مقارن ایام غیبت صغری است و بحث امامت و مسائل مربوط به امام از قبیل علم امام و... جزو مباحث متداول مجامع علمی است، مطابقت دارد.

۴- احادیث و ابواب کتاب

این کتاب شامل ۱۸۸۱ حدیث است که در ده جزء و هر جزء چندین باب تنظیم شده است:

جزء اول شامل ۲۳۵ حدیث در ۲۴ باب

جزء دوم شامل ۲۱۲ حدیث در ۲۱ باب

جزء سوم شامل ۱۶۳ حدیث در ۱۴ باب

جزء چهارم شامل ۱۷۱ حدیث در ۱۲ باب

جزء پنجم شامل ۱۴۸ حدیث در ۱۷ باب

جزء ششم شامل ۱۸۲ حدیث در ۱۸ باب

جزء هفتم شامل ۱۹۹ حدیث در ۲۰ باب

جزء هشتم شامل ۱۵۳ حدیث در ۱۸ باب

جزء نهم شامل ۱۸۰ حدیث در ۲۲ باب

جزء دهم شامل ۲۳۸ حدیث در ۲۲ باب.

عناوین برخی از ابواب کتاب:

في العلم انّ طلبه فريضة على الناس - فضل العالم على العابد - ما امر الناس بان يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد عليهم‌السلام - انّ العلماء هم آل محمد عليهم‌السلام - في انّ علم آل محمد سرّ مستسر - في ولاية امير المؤمنين عليه‌السلام - في خلق ابدان الائمة عليهم‌السلام وفي خلق ارواحهم وشيعتهم - في ائمة عليهم‌السلام انهم ورثوا علم ادم وجميع الانبياء - ما عند الائمة من كتب الأولين، كتب الانبياء التوراة والانجيل والزبور وصحف ابراهيم - في الامام انه ترايا له جبرئيل و ميكائيل وملك الموت - في الائمة عليهم‌السلام انهم يعرفون الاضمار وحديث النفس قبل أن يخبروا به - في الائمة عليهم‌السلام انهم يعرفون آجال شيعتهم وسبب ما يصيبهم - في الائمة عليهم‌السلام انهم يعرفون منطق الطير - في الائمة عليهم‌السلام انهم

اعطوا خزائن الارض - فی الائمه علیهم السلام ان عندهم اسرار الله يُؤدّی بعضهم الى بعض وهم أمانؤه - التفویض الى رسول الله صلی الله علیه و آله - فی امیر المؤمنین علیه السلام أنه قسیم النار والجنة - الارض لا تخلوا من الحجة وهم الائمه علیهم السلام و

۵- سبک‌شناسی بصائر الدرجات

جناب صفار در ابتدای هر حدیث، سند آن را به طور کامل ذکر می‌کند، مگر در صورتی که دو حدیث پشت سر هم دارای یک سند بوده که حدیث دوم را با لفظ «وبهذا الاسناد» آورده و به اصطلاح از «تعلیق»^۱ سود جسته است و در مواردی که سندها متفاوت است؛ اما متن حدیث یکی است، متن را دوباره ذکر نکرده، و تنها به ذکر سند اکتفا نموده است. معمولاً متون مشابه را نقل می‌کند، موارد بسیاری در کتاب وجود دارد که روایات پشت سر هم، تفاوت لفظی اندکی دارند، اما ایشان آنها را جداگانه نقل کرده است، به خصوص در مواردی که اسناد متفاوت است. در ابتدای اکثر احادیث لفظ «حدثنا یا حدثنی» آمده و به ندرت حدیث با نام راوی شروع شده است. ایشان در برخی موارد پس از ذکر احادیث یک باب، بخشی تحت عنوان «باب النوادر» یا «نادر من الباب» آورده است که شامل یک یا چند حدیث می‌شود. جناب صفار در این کتاب تنها به ذکر احادیث اکتفا نموده و هیچ‌گونه بیانی نه در مورد سند و نه در مورد متن ندارد. اجزاء کتاب فاقد عنوان است اما مؤلف سعی کرده بر اسلِس مضمون روایات به عنوان‌دهی ابواب بپردازد، در اکثر موارد، الفاظ عناوین از خود روایات اخذ شده است. به طور کلی کتاب از نظم منطقی خاصی پیروی نمی‌کند، اگرچه مؤلف در صدد بوده چنین نظم را بوجود آورد، در هر حال با توجه به عصر مؤلف که نگارش و تألیف کتاب در آغاز راه بوده، عملکرد جناب صفار ارزشمند و قابل تقدیر است.

۶- اهمیت و اعتبار کتاب

بحث امامت و ولایت از مباحث ریشه‌ای و اساسی در حوزه فکر اسلامی است و یکی از مباحث دامن‌دار و پرچالشی است که سابقه‌ای به درازای ظهور اسلام دارد؛ چرا که تا حجتی بر روی زمین است، امامت بحث روز و تازه محافل علمی جهان اسلام بخصوص تشیع می‌باشد. پرداختن به این مباحث و تبیین جایگاه و شأن امام و بیان فضائل آل محمد علیهم السلام، آن هم از دریچه احادیث معصومین و از لسان خود امام، برای شناخت وظایف خود در تنظیم نوع روابط اعتقادی، عاطفی و پیروی عملی با پیشوایان برگزیده الهی قطعاً کاری بزرگ است و همین مسأله باعث شده تا بصائر الدرجات صفار، همواره مورد توجه علما و بزرگان مکتب تشیع باشد.

بزرگانی چون کلینی از آن روایت کرده و تحت تأثیر آن بوده‌اند^۲، علامه مجلسی در بحارالانوار ضمن توثیق این کتاب آن را در زمره مصادر و مدارک خود آورده است و در بیان جایگاه بصائر الدرجات صفار می‌نویسد:

۱. تعلیق انواع گوناگونی دارد، آنچه در این جا مراد است، عبارت است از: معلق کردن سند حدیث به سند قبلی با حذف بخشی از سند یا تمام آن و آوردن تعبیر «بهذا الاسناد»، که از آن به «تعلیق بر سند» تعبیر می‌شود.

۲. بررسی تطبیقی عناوین و روایات هر دو کتاب، به خصوص در ابواب مربوط به علوم اهل بیت علیهم السلام به روشنی این مطلب را به اثبات می‌رساند.

«بصائر الدرجات از اصول معتبری است که بزرگانی چون شیخ کلینی و دیگران از آن نقل روایت کرده‌اند»^۱.
 شیخ حرّ عاملی نیز ضمن توثیق کتاب آن را جزو مصادر کتاب خود قرار داده است.^۲
 صرف نظر از اشکالات و شبهاتی که ممکن است به بخشهایی از کتاب وارد باشد، اما به طور کلی این کتاب از اصول معتبره و از منابع مورد اعتماد نزد اصحاب حدیث بوده است و همه فهرست‌نویسان نام آن را ذکر کرده‌اند و همچنان که خواهد آمد، وجود نسخ متعدد از آن بر اعتبار کتاب صحّه دارد.

۷- طریقه وصول کتاب

راوی بصائر الدرجات، محمد بن یحیی العطار است که از محدثان و مشایخ امامیه در قم بوده است. نجاشی بصائر الدرجات را از طریق ابوعبد الله بن شاذان از احمد بن محمد بن یحیی از محمد بن یحیی العطار و او از صفّار روایت می‌کند.^۳ شیخ طوسی نیز بصائر را از طریق حسین بن عبیدالله از احمد بن محمد بن یحیی از محمد بن یحیی العطار از صفّار روایت کرده است.^۴ صاحب وسائل الشیعه که بصائر الدرجات را در زمره مصادر معتبر و قابل اعتماد کتاب خود قرار داده، طریقی خود را در خاتمه کتاب به شیخ طوسی بیان کرده و صفّار را از جمله افرادی شمرده است که از این طریق کتب و روایات آنها را نقل می‌کند. با این بیان معلوم می‌شود که کتاب از طرق معتبری روایت شده است.

۸- نسخه‌های کتاب

بصائر الدرجات از جمله کتاب‌های پر نسخه است، بیش از ۳۰ نسخه خطی از بصائر در کشور وجود دارد؛ البته اکثر آنها ناقص‌تر از کتاب مطبوع است. به اعتقاد برخی از محققان کتاب بصائر الدرجات در ابتدا کتاب کوچکی بوده که از نظر ترتیب با کتاب حاضر متفاوت بوده است. سپس مؤلف به تدریج بر ابواب آن افزوده تا آن که به شکل کنونی درآمده است و آنچه در طول قرون بعد در دست علمای شیعه متداول بوده، دو کتاب بصائر منسوب به صفّار بوده است، یکی بصائر الدرجات صغری و دیگری بصائر الدرجات کبری.^۵ چنانچه صاحب وسائل الشیعه

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ج ۱، ص ۲۷.

۲. شیخ حرّ عاملی، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۹.

۳. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۹۴۹.

۴. طوسی، پیشین، ص ۲۲۱، رقم ۶۲۱.

۵. بصائر الدرجات، ص ۴ (سردالمقال فی مقدمه بصائر الدرجات).

به هنگام برشماری مدارک کتاب خود به این امر تصریح کرده است: «و هی نخستان: کبری و صغری»^۱ ظاهر کلام صاحب وسائل آن است که بصائر الدرجات صغری در دست او بوده است. مؤید دیگر قول شیخ طوسی در فهرست است آن جا که می نویسد: «وزیادة کتاب بصائر الدرجات»^۲.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی نیز وجود نسخه های متعدد برای بصائر الدرجات را تأیید کرده و خود وی نیز موفق به رؤیت برخی از آنها شده است و مطابقت آنها با نسخه ای که در ایران به همراه کتاب نفس الرحمن در سال ۱۲۸۵ ق چاپ شده است را احراز کرده است. وی در عین حال اشاره دارد که نسخه ای دیگر از بصائر را روایت کرده که از نظر ترتیب ابواب و اجزاء با نسخه چاپ شده در ایران مطابقت نداشته که ظاهراً همان نسخه «بصائر الدرجات صغری» بوده است.^۳

و چنانچه گفته شد بصائر الدرجات مشتمل بر ۱۰ جزء است در حالی که به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی برخی نسخ مشتمل بر ۴ جزء هستند. در اینجا به تعدادی از نسخ بصائر الدرجات اشاره ای می شود:

- ۱- قدیمی ترین نسخه ای که از بصائر موجود است، نسخه ای است که در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی وجود دارد به شماره ۳۸۲/۴، زمان کتابت این نسخه ۵۹۱ هجری قمری است.
- ۲- نسخه دیگری در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی به شماره ۲۱۹/۲۰ وجود دارد که تاریخ کتابت آن محرم سال ۹۷۵ هجری قمری است.
- ۳- نسخه ای در کتابخانه فاضل خوانساری است و تاریخ کتابت آن ۱۰۵۰ هجری قمری است.
- ۴- نسخه ای، مربوط به کتابخانه سید حسن صدرالدینی است به خط محمد زکی بن ابراهیم الجرواقانی و روز جمعه ۱۸ ذی الحجة سال ۱۰۵۹ از کتابت آن فارغ گشته است.
- ۵- نسخه ای در کتابخانه حسینیّه در نجف اشرف موجود است و با نسخه چاپ شده در سال ۱۲۸۵ قمری در ایران مطابقت دارد و تنها ۱۷۰ حدیث از نسخه چاپ شده کمتر دارد.

۹- ترجمه و شرح های کتاب

با توجه به جستجوی فراوان متأسفانه به وجود ترجمه یا شرحی چاپ شده یا نسخه ای چاپ نشده دست نیافتیم. البته بنا بر نقل مرحوم آقا بزرگ، این کتاب دو ترجمه داشته است:

۱. شیخ حرّ عاملی، پیشین، ج ۳۰، ص ۱۵۵.

۲. شیخ طوسی، پیشین، ص ۲۲۰، رقم ۶۲۱.

۳. ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ ج ۳، ص ۱۲۴، رقم ۴۱۶.

۱- ترجمه بصائر الدرجات از ایاز بن عبد الله الکتابی که در سال ۵۷۹ نوشته است.

۲- ترجمه بصائر الدرجات از محمد باقر بن عبد الرزاق لاهیجی که در سال ۱۰۸۳ نوشته شده است.^۱

۱. آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۵.

فصل اول:

Γ' ΝΟΤΗΕ·ΛΩΨΔΦΥΛΗΒΑ'

یکی از موضوعات مهم اعتقادی بحث علم پیشوایان الهی است که از مباحث کهن و بحث‌انگیز در حوزه دانش کلام و حدیث است. نحوه اعتقاد در این مسأله تأثیر سرنوشت‌سازی در مسیر زندگی انسان دارد و در نوع برقراری ارتباط با رهبران الهی و پیشوایان دینی تأثیرگذار می‌باشد. انکار خصوصیات بارز معصومین از جمله علم ویژه و آگاهی‌های مخصوص آن‌ها، دلسردی و عدم تبعیت از آن‌ها را به دنبال دارد، و لازمه تبعیت کامل و صحیح، شناخت بهتر و آگاهی دقیق از مقامات و مراتب حیرت‌انگیز علمی آن بزرگواران می‌باشد. اگرچه می‌توان این بحث را به طور عام‌تری مطرح کرد که شامل علم معصومین علیهم‌السلام باشد، اما دایره بحث ما در این نوشتار علم اهل بیت علیهم‌السلام است، آن هم از دریچه کتاب بصائر الدرجات؛ همچنان که اشاره شد، بخش مهمی از حجم کتاب بصائر الدرجات را روایات مربوط به علم آل محمد علیهم‌السلام دربر گرفته است و شاید همین امر باعث شده تا برخی این کتاب را تحت عنوان «بصائر الدرجات فی علوم آل محمد علیهم‌السلام وما خصهم الله به» بنامند.^۱ قبل از آن که تفصیلاً به بررسی دیدگاه کتاب در مورد علم اهل بیت علیهم‌السلام بپردازیم، تذکر دو نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- مراد از اهل بیت علیهم‌السلام وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌و...، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فاطمه زهرا علیها‌السلام و ۱۱ امام معصوم از فرزندان آن بزرگواران می‌باشد. نبی مکرم اسلام عنایت ویژه‌ای به معرفی اهل بیت داشتند که نظیر آن در کمتر موردی دیده می‌شود، خصوصاً پس از نزول آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲، که روشن شدن مصادیق اهل بیت برای برخی، مورد سؤال بود، به ویژه در مورد همسران آن حضرت، که داخل بودن آنان در اهل بیت برای خودشان و دیگران مورد ابهام بوده است، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌و... در مواقع متعدد و از راه‌های گوناگون اهل بیت را معرفی نموده‌اند، در مواقعی با تصریح به نام کسانی که آیه در مورد آنان

۱. در یکی از چاپ‌های قدیمی بصائر، کتاب با این عنوان به طبع رسیده است.

۲. سورة احزاب: ۳۳، آیه ۳۳.

نازل شده است و یا کسانی را که آیه در مورد آنها نازل شده، زیر کساء وارد کرده و دیگران را منع فرموده و به صراحت مصادیق اهل بیت را معرفی نمود و یا چندین ماه، هر گاه برای نماز بیرون می‌آمد، از خانه فاطمه علیها السلام می‌گذشت و می‌فرمود: «السلام علیکم اهل البيت، الصلاة الصلاة، انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا»^۱ و موارد بسیار دیگر که در منابع متعدد شیعه و سنی و به طرق مختلف روایت شده و به طور قطع می‌توان در مورد آنها ادعای تواتر کرد؛^۲ در نتیجه دائره بحث، علاوه بر ائمه هدی علیهم السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صدیقه کبری علیها السلام را نیز شامل می‌شود و هر آن‌چه در طول بحث برای ائمه علیهم السلام اثبات شود به طریق اولی برای پیامبر اکرم ثابت خواهد بود و در مورد حضرت زهرا علیها السلام نیز با استناد به آیات و روایاتی که در مناقب و فضائل آن حضرت وارد شده و آن حضرت را صاحب ولایت کبری و در فضائل هم‌ردیف ائمه علیهم السلام قرار می‌دهد^۳، از جمله روایات متعددی که در همین کتاب بصائر الدرجات روایت شده است و اشاره به محدث بودن آن حضرت دارد و یا مراجعه ائمه هدی به مصحف آن حضرت به عنوان یکی از منابع علوم ائمه هدی، همگی بیانگر آن است که آن-چه برای ائمه اثبات شود در حق ایشان نیز ثابت خواهد بود.

۲- اهل بیت علیهم السلام دارای دو گونه علم هستند:

الف) علم عادی و اکتسابی که از طریق حواس ظاهری و راه‌های اکتسابی برایشان حاصل می‌شود. پیامبر و امام بشری است مانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد، مانند سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی می‌باشد؛ بنابراین سیره اهل بیت علیهم السلام در گفتار و رفتار معمولاً مبتنی بر علم عادی ایشان بوده است؛ البته این سخن به این معنا نیست که آنان همیشه به علم عادی رفتار و یا سخن می‌گفتند، موارد بسیاری بوده که آنان براساس علم لدنی و غیبی خود رفتار نموده‌اند، مانند اخبار غیبی چون، خبردادن از وقایع آینده و از رازها و اسرار پنهانی افراد، یا خبردادن از زمان مرگ برخی و بلایایی که برایشان پیش خواهد آمد و بسیاری امور دیگر.

۱. ابوالحسن عزالدین علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم الشیبانی (ابن الاثیر الجزری)، اسدالغابة في معرفة الصحابة، تحقیق: علی محمد معوض وعادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ هـ ج ۶، ص ۷۴.

۲. ر.ک، محمد محمدی ری‌شهری، اهل البيت في الكتاب والسنة، قم، دارالحديث، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۷ - ۸۵.

۳. ر.ک، عبدالحسین امینی نجفی (علامه امینی)، فاطمة الزهراء، ام ابیها، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۶۲ ش. (علامه امینی در این کتاب با استناد به آیات تطهیر، مباحله، مودت، امانت، ۲۷ و ۱۲۴ بقره، ۸ و ۹ دهر، مقام والای حضرت صدیقه (سلام الله علیها) را اثبات نموده است).

با وجود این، می‌توان گفت که اهل بیت علیهم‌السلام معمولاً و در اکثر موارد براساس همین نوع علم خود رفتار می‌کردند، در اموری مثل قضاوت از علوم ویژه خود استفاده نمی‌کردند^۱، و یا مشکلات زندگی خود را با استفاده از علوم غیبی خود برطرف نمی‌نمودند، یا وقتی همانند دیگران بیمار می‌شدند به دوا و داروهای زمان خود متوسل می‌شدند، و در مسائل اجتماعی یا در جنگ‌ها و نبردها از ابزار طبیعی و عادی استفاده می‌کردند، مثلاً گروهی را مأمور می‌کردند تا اخبار دشمن را گزارش دهند و... در این که چرا اهل بیت علیهم‌السلام در زندگی عادی خود از علوم ویژه و غیبی استفاده نمی‌کردند دلایلی متعددی وجود دارد که به برخی از آن‌ها در مباحث آینده اشاره خواهد شد. حضرت آیت الله سبحانی سخنی در این مورد دارند که تذکر آن در این جا خالی از فایده نیست:

«شاید یکی از علل (البته نه همه) این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا امام علیه‌السلام در رفع مشکلات و گرفتاریها نباید از این ابزار (علم غیب) و مواهب استفاده کند، این باشد که بهره‌گیری آنان از این وسائل سبب می‌شود، تبلیغ عملی آنان از بین برود. شکی نیست که زندگی پیشوایان، صبر و بردباری آنان در مصائب و استقامت و جانبازی آنان در میدان جهاد، سرمشق پیروان آنان می‌باشد، و اگر بنا باشد که امام یا پیامبر در پیش آمدها و حوادث، خود را از راه اعجاز و یا دعای مستجاب و یا آگاهی ماوراء طبیعی، از قلمرو مصائب و گرفتاری-ها و حوزه بلاها و بیماری‌ها خارج سازد، مثلاً به فرزند خود از طریق اعجاز شفا بخشد و یا در بهبود او از دعای مستجاب و یا آگاهی از غیب استفاده کند، دیگر نمی‌تواند به دیگران توصیه کند که در مصائب و گرفتاریها، صابر و بردبار، تسلیم و شکیب باشند، و اگر در میدان جهاد، یا در طریق شهادت در راه خدا، از این اسباب بهره گیرد و هر نوع تیر بلا را از اصابت به هدف بازدارد، دیگر نمی‌تواند مردم را به تحمل بلا و ناراحتی دعوت کند... شخصیت‌های الهی در مشکلات و گرفتاری‌ها، بسان افراد دیگر تلاش و کوشش می‌کنند و از اسباب و ابزار عادی برای رفع آنها استفاده می‌کنند و چه بسا به خاطر نارسائی اسباب، تلاش و کوشش آنان به جایی نمی‌رسد. اگر مشاهده می‌کنیم که راه و رسم زندگی عادی

۱. البته گزارشاتی در کتب تاریخی و حدیثی آمده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در موارد نادری، بر اساس علم غیبی خود قضاوت نموده است که در مباحث آینده بدان اشاره خواهد شد.

معصومان، با افراد دیگر چندان تفاوتی نداشته است، همه به خاطر این است که استفاده از این اسباب غیبی جز در موارد خاصی، صلاح و مجاز نبوده است، هنگامی که امام علیه السلام «ابوموسی اشعری» را برای حکمیت در داستان جنگ صفین به «دومة الجندل» فرستاد به او چنین گفت: «احکم بکتاب الله ولا تجاوزة، فلما ادبر قال علی علیه السلام: وکأنی به و قد خدع».

طبق کتاب خدا داوری کن و از دستور آن پا فراتر مگذار! وقتی ابو موسی به راه افتاد، امام علیه السلام فرمود: گویا می بینم که او فریب خواهد خورد، کاتب امام می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فلم توجهه وانت تعلم انه مخدوع. چرا او را اعزام می کنی در صورتی که می دانی او فریب خواهد خورد. امام در پاسخ او چنین فرمود: یا بنی لو عمل الله فی خلقه بعمله ما احتج علیهم بالرسول. امیرمؤمنان علیه السلام در این پاسخ با یادآوری علم و آگاهی خطاناپذیر خدا، متذکر می گردد که من موظفم در زندگی عادی خود از اسباب و علل عادی بهره گیرم.^۱

ب) علوم ویژه و آگاهی هایی که از طرق خاصی برای اهل بیت علیهم السلام حاصل می شود، اسباب عادی تعلیم در آنها دخالتی ندارد و در واقع این علوم موهبتی است الهی که باعث شده، اهل بیت علیهم السلام به حقائق عالم هستی واقف شوند و به آگاهی های منحصر به فردی دست یابند که در مباحث آینده به آن ها اشاره خواهیم کرد. نکته مهمی که باید به آن توجه کرد، این است که، آن قسمتی از علوم اهل بیت علیهم السلام که آگاهی از قضای حتمی الهی است، این گونه علم قابل تخلف نبوده و تغییر نمی پذیرد، لذا تأثیری در عمل نداشته و ارتباطی با تکلیف پیدا نمی کند. جناب علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«هیچ گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم (از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می باشد) تعلق نمی گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی کند، زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل تعلق می گیرد و از راه این که فعل و ترک هر دو در اختیار مکلفند، فعل یا ترک خواسته می شود، مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید، فلان کاری که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار توست، بکن؛ ولی محال است بفرماید، فلان کاری که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من البته

۱. جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۶۹ ش، ج ۸، ص ۴۱۳ - ۴۱۵.

تحقق خواهد یافت و برو و برگرد ندارد، بکن، یا مکن، زیرا چنین امر و نهی لغو و بی‌اثر می‌باشد... و از این بیان روشن می‌شود که علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد و اصولاً هر امر مفروضی از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است، متعلق امر و یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی‌شود.^۱

جای بسی تأسف است که برخی با تمسک به سیره و رفتار اهل بیت علیهم السلام در امور عادی زندگی و با به فراموشی سپردن دهها مورد از اموری که در آنها اهل بیت علیهم السلام آگاهی‌های غیبی خود را آشکار نموده‌اند، سعی می‌کنند آگاهی‌های ویژه و غیبی اهل بیت علیهم السلام را انکار کنند و یا دایره علوم آنان را به احکام دین و امور کلی محدود سازند، غافل از آن که ظواهر اعمال امام علیه السلام که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است، نمی‌تواند دلیلی بر نداشتن این علوم موهبتی الهی و شاهی بر جهل آنان به واقع باشد.

کتاب بصائر الدرجات آن‌گونه که از محتوای آن پیداست، سعی دارد تا جایگاه وجودی اهل بیت علیهم السلام در عالم هستی را تبیین کند و مقامات و فضائل الهی و معنوی آنان از جمله علوم و آگاهی‌های خاص و منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام را معرفی نماید. کتاب ضمن متذکر شدن خصائص و ویژگی‌های علمی اهل بیت علیهم السلام از جمله این که، اهل بیت خزائن علم الهی، وارث علوم انبیاء، عالم‌ترین مردم، راسخان در علم، معدن علم و... هستند، درصدد بیان این مطلب است که ائمه علیهم السلام دارای علوم خاص و استثنائی هستند و بسیاری از این علوم از طرق ویژه و اعجاز‌آمیزی به آنان رسیده است، ملکوت آسمانها و زمین و علم‌السماء والارض به آنان اعطاء شده است، علم به ما کان و مایکون، علم الکتاب، تمامی علوم داده شده به انبیاء و ملائکه، اسم اعظم، علم به اسرار الهی و... بخشی از علوم اهل بیت علیهم السلام است. در بررسی مبادی این علوم در کتاب، آن‌چه بیشتر به چشم می‌خورد این است که بیشتر این علوم از سوی خداوند متعال و به طرق مختلف به این بنده‌گان خاص اعطاء شده است، برخی بدون واسطه از طریق لقاء در قلب و الهامات مستقیم و برخی با واسطه ملائکه و روح‌القدس و...

در واقع جایی از کتاب و روایتی را نمی‌توان یافت که این سلسله و حلقه اتصال به عنایات الهی قطع شده باشد، روایات کتاب همواره سعی دارد تا این حقیقت در ذهن خواننده ثبت شود که تمامی این علوم با عنایات و افاضات ویژه الهی به اهل بیت علیهم السلام رسیده است. برای آشنایی تفصیلی با آن‌چه گفته شد، بررسی علم اهل بیت در بصائر الدرجات حول سه محور انجام می‌شود:

۱. همان، ص ۴۰۶ - ۴۰۷ (به نقل از رساله علم امام، علامه طباطبایی، نسخه خطی).

۱- ویژگی‌های علمی اهل بیت علیهم‌السلام در بصائر

۲- مبادی و منشأ علوم اهل بیت علیهم‌السلام در بصائر

۳- گستره و ابواب علوم اهل بیت علیهم‌السلام در بصائر

گفتنی است در این بخش، آنچه مد نظر است، ارائه گزارشی توصیفی از علم اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب بصائر الدرجات می‌باشد؛ گر چه در مواقع لزوم نکاتی در توضیح روایات یا مباحثی در حل تعارضات پیش آمده بین احادیث ارائه خواهد شد، اما بررسی تفصیلی روایات از نظر غلوآمیز بودن و پاسخ به اشکالات مطرح شده در مورد آنها، در فصل سوم صورت خواهد گرفت (ان شاء الله).

ویژگی‌های علمی اهل بیت علیهم‌السلام در بصائر الدرجات

۱/۱/۱. معدن علم و سرچشمه آن

در اولین باب از جزء دوم کتاب بصائر، جناب صفار (۹) روایت از طرق مختلف نقل می‌کند که در آنها اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان معدن علم معرفی شده‌اند از جمله:

عن الضحاک بن مزاحم الخراسانی قال: قال رسول الله ﷺ:

«أنا اهل البيت، اهل بيت الرحمة وشجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومعدن

العلم».^۱

بقیه روایات نیز با الفاظی مشابه از پیامبر و ائمه هدی علیهم‌السلام نقل شده است.

در جزء اول نیز ایشان بابتی دارد تحت عنوان «باب ما امر الناس بان يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد علیهم‌السلام» که شش حدیث ذیل باب روایت شده است. در این روایات ائمه علیهم‌السلام اشاره می‌کنند که اولاً: علم نزد اهل بیت است و آنان کان دانش هستند و ثانیاً: تنها، علمی که نزد آنان است، علم صحیح و غیرقابل خدشه است، علمی که امکان خطا و اشتباه در آن راه ندارد، علمی که کنه حقیقت را نشان می‌دهد؛ چرا که صاحبان این علم آن را از منبع فیض الهی گرفته‌اند، به روایت زیبایی از این باب اشاره می‌شود:

عن أبی مریم قال: قال ابو جعفر علیه‌السلام لسلمة بن كهیل والحکم بن عتیبة:

«شرقاً، غرباً لن تجدوا علماً صحيحاً الاً شيئاً خرج من عندنا اهل البيت».^۲

۱. بصائر الدرجات، ص ۵۶، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۰، ح ۴.

در بابی دیگر از جزء اول، از آل محمد^{علیهم‌السلام} به عنوان سرچشمه علم یاد شده است:

«باب في ائمة آل محمد^{علیهم‌السلام} مستقی^۱ العلم عندهم»^۲ اولین روایت از این باب چنین است:

الامام الحسین^{علیه‌السلام}: «يا اخا اهل الكوفة، مستقی العلم من عندنا، أفعلموا وجهلنا هذا ما لا يكون»^۳.

در این روایت علم به آب تشبیه شده است و اهل بیت به عنوان سرچشمه این آب معرفی می‌شوند. نکته‌ای که حضرت در انتهای حدیث می‌فرماید این است که، سرچشمه‌ای که همه از آب آن سیراب می‌شوند امکان ندارد که خود خالی از آب باشد.

۲ / ۱ / ۱. خزانه داران علم الهی

در جزء دوم از کتاب، باب نوزدهم، عنوان باب چنین ذکر شده است: «باب في الائمة انهم خزّان الله في السماء والارض على علمه».

در این باب جناب صفّار ۱۶ روایت به طرق مختلف نقل می‌کند که در آن‌ها اهل بیت به عنوان گنجوران و خزانه‌داران علم الهی بیان شده‌اند:

عن سورة بن کلیب قال: قال لی ابو جعفر^{علیه‌السلام}:

«والله انا لخزان الله في سمائه وارضه، لا على ذهب ولا على فضة الا على علمه»^۴.

در روایت دیگری این‌گونه اهل بیت به عنوان خزانه‌دار علم الهی ذکر شده‌اند:

عن عبد الرحمن بن کثیر قال: سمعت ابا عبد الله يقول:

«نحن ولایة امرالله وخزنة علم الله وعیبة وحی الله»^۵.

۱. مستقی: مصدر میمی است به معنای سرچشمه.

۲. در کتاب کافی عنوان باب چنین است: «ان مستقی العلم من بیت آل محمد»، ج ۱، ص ۳۹۸.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۲، ح ۱.

۴. همان، ص ۱۰۴، ح ۱.

۵. همان، ص ۱۰۵، ح ۸.

۳/۱/۱. ظرف علم الهی (عیبة علم الله)

اگر چه در کتاب باب مستقلی به این موضوع اختصاص داده نشده، اما در لابه‌لای روایات جملاتی نقل شده است که به این مطلب اشاره دارد:

الامام الصادق (ع):

«ان الله تبارک وتعالی انتجبنا لنفسه فجعلنا صفوته من خلقه أمناءً علی وحیه و خزانه فی ارضه وموضع سرّه و عیبة علمه»^۱.

و همچنین در ص ۲۴۳، ح ۱۳ و ص ۴۴۱، ح ۴.

۴/۱/۱. وارث علم انبیاء

در سومین باب از جزء سوم کتاب، عنوان باب چنین ذکر شده است:

«باب فی الائمة انهم ورثوا علم اولی العزم من الرسل و جمیع الانبیاء و...»

در این باب صفّار چهار روایت با اسناد متفاوت و البته با مضامین مشابه نقل می‌کند که در آنها اهل بیت (ع) به عنوان وارث علوم پیامبران معرفی شده‌اند، در اولین حدیث از این باب می‌خوانیم:

عن عبد الرحمن بن أبی نجران قال: کتب ابوالحسن الرضا (ع) رسالة و اقرأنیها قال: قال علی بن الحسین (ع):

«انّ محمّداً (ص) کان امین الله فی ارضه، فلما قبض محمّد (ص) کنا اهل البیت ورثته ونحن امناء الله فی ارضه... نحن ورثة الانبیاء ونحن ورثة اولی العزم من الرسل»^۲.

در ص ۲۶۹ از کتاب، روایتی نقل شده که ذکر آن در این جا خالی از فایده نیست:

«عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی عبد الله (ع) وأبی جعفر (ع) و قلت لهما: انتما ورثة رسول الله (ص) قال: نعم قلت: فرسول الله (ص) وارث الانبیاء، علم کما علموا فقال لی: نعم فقلت: انتم تقدرون علی أن تحیی الموتی و تبرؤا الاکمه والابرص فقال لی: نعم باذن الله ثم قال: ادن منی یا ابا محمّد، فمسح یده علی عینی و وجهی و ابصرت الشمس و السماء و الارض و البیوت و...»^۳.

۱. همان، ص ۶۲، ح ۷.

۲. همان، ص ۱۱۸، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۶۹، ح ۱.

۵/۱/۱. راسخان در علم

باب دهم از جزء چهارم با این عنوان است: «باب في الائمة^{عليهم السلام}، انهم الراسخون في العلم الذي ذكرهم الله في كتابه». در این باب جناب صفار هشت روایت نقل می‌کند که ائمه^{عليهم السلام} خود را مصداق راسخان در علم در آیه شریفه سوره آل عمران ﴿...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾ معرفی می‌کنند. الامام الصادق^{عليه السلام}:

«نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله».^۲

الامام الباقر^{عليه السلام} - في قوله تعالى وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم - :

«رسول الله^{صلى الله عليه وآله} افضل الراسخين، قد علمه الله جميع ما انزل الله اليه من التنزيل والتأويل واوصيائه من بعده يعلمونه كله».^۳

۶/۱/۱. اهل بیت^{عليهم السلام} علم را از یکدیگر به ارث می‌برند و علوم‌شان زائل نمی‌شود

در باب اول و دوم از جزء ثالث جناب صفار ۱۶ روایت نقل می‌کند، مبنی بر این که علوم اهل بیت^{عليهم السلام} از بین نمی‌رود و هنگام مرگ به فرد دیگری از اهل بیت^{عليهم السلام} به ارث نهاده می‌شود، به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌کنیم:

عن الفضيل بن يسار قال: سمعت ابا عبد الله^{عليه السلام} يقول:

«ان العلم الذي هبط مع آدم لم يرفع وان العلم يتوارث وما يموت منا عالم حتى يخلفه من

اهله من يعلم علمه او ما شاء الله».^۴

عن محمد بن مسلم عن الامام الباقر^{عليه السلام}:

«على^{عليه السلام} عالم هذه الامة والعلم يتوارث ولا يهلك احد منا حتى يوتى من اهله من يعلم

مثل علمه».^۵

۱. سوره آل عمران: ۳، آیه ۷.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۵.

۳. همان، ص ۲۰۳، ح ۴.

۴. همان، ص ۱۱۴، ح ۱.

۵. همان، ص ۱۱۸، ح ۳.

همچنین روایات دیگری در باب هشتم از جزء هفت نقل می‌کند که دلالت دارند بر این که، ائمه علیهم‌السلام علم را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علی علیه‌السلام به ارث برده‌اند و هر کدام از اهل بیت آن را به فرد بعدی به ارث می‌گذارند.^۱

۱/۱/۷. علم (حدیث) اهل بیت علیهم‌السلام صعب مستصعب است

یازدهمین باب از جزء اول تحت عنوان «باب فی ائمة آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیثهم صعب مستصعب» نامیده شده است. از مجموع ۲۰ روایتی که در این باب نقل شده، ۱۹ روایت دلالت دارند بر صعب و مستصعب بودن حدیث اهل بیت، اما در روایتی که در انتهای باب نقل شده از علم اهل بیت به عنوان صعب مستصعب یاد شده است: الامام زین العابدین علیه‌السلام:

«والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد اخا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بینهما فما ظنکم بسایر الخلق، ان علم العالم صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان وانما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منا اهل البيت علیهم‌السلام فلذلك نسبه الینا».^۲

به هر حال چه بگوییم حدیث اهل بیت، صعب مستصعب است یا بگوییم علم اهل بیت، صعب مستصعب است، در هر حال روایات دلالت بر صعب مستصعب بودن علم اهل بیت علیهم‌السلام دارند، چرا که احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز جزئی از علوم اهل بیت علیهم‌السلام است.

چند نکته در مورد این روایات:

۱- صعب به معنای سخت، دشوار و سرکش است و صعب به شتری می‌گویند که از سواری دادن و حمل بار امتناع کند.^۳ در اینجا به معنای امتناع از ادراک و فهم می‌باشد.

استصعب الامر: راه صعبا یعنی چیزی را سخت و دشوار یافتن.^۴

در توضیح عبارت در مجمع‌البحرین آمده است: «صعب فی نفسه مستصعب الفهم علی الخلق».^۵ پس مستصعب در این عبارت یا مبالغه است یعنی بسیار دشوار و سنگین، یا اینکه به این معناست که علم اهل بیت سنگین و دشوار است و فهم آن نیز برای مردم سخت و دشوار.

۱. رک، همان، ص ۳۲۶ - ۳۲۸.

۲. همان، ص ۲۵، ح ۲۱.

۳. رک، ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا، «ترتیب مقایس اللغة، ترتیب و تنقیح علی العسکری - حیدر مسجدی، چاپ اول، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷، ص ۵۲۸».

۴. رک، ابن منظور، لسان العرب، چاپ اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۲۴.

۵. فخرالدین الطریحی، مجمع‌البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- صعب مستصعب بودن احادیث به این معناست که در میان احادیث اهل بیت (ع) مواردی وجود دارد که فهم و درک آنها برای همه میسر نیست به این خاطر به صرف این که مضمون حدیثی برای فردی قابل فهم و هضم نیست، نباید آن را رد کند. در مورد علوم اهل بیت (ع) نیز چون اکثر علوم آنها علم لدنی الهی است که از مبادی خاصی به ایشان رسیده است، فهم و درک و قبول برخی از علوم آنها برای همه ممکن نیست.

۳- مسأله صعب مستصعب بودن علم یا حدیث اهل بیت (ع) امری مشکک و دارای مراتب و درجات گوناگون است و این گونه نیست که تمامی علوم اهل بیت صعب مستصعب باشد و برای همه به یک اندازه. در همین روایاتی که در کتاب بصائر نقل شده، در تعدادی از احادیث به طور کلی امکان تحمل و درک و فهم حدیث اهل بیت نفی شده است و تحمل آن به خود اهل بیت اختصاص یافته است.^۱ در روایت یازدهم از همین باب چنین آمده است: عن أبي الصامت قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول:

«ان من حديثنا مالا يحتمله ملك قرب ولا نبى مرسل ولا عبد مؤمن، قلت: فمن يحتمله؟»

قال: نحن نحتمله.^۲

و در برخی دیگر به طور عام نفی نشده و تحمل و فهم احادیث به افراد خاصی اختصاص یافته است، ملائکه مقرب، انبیاء مرسل و مؤمنان امتحان پس داده، که با «الّا» این افراد از بقیه جدا شده‌اند، «لا يحتمله الا ملك مقرب او نبى مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان».^۳

و البته احادیثی از اهل بیت (ع) وجود دارد که اگر مردم به آنها اطلاع و آگاهی پیدا کنند از آنها تبعیت می-کنند: «فان الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا»^۴

۴- روایات صعب مستصعب بودن احادیث یا علم اهل بیت (ع) اختصاص به کتاب بصائر الدرجات نداشته و در اکثر منابع حدیثی شیعی قابل مشاهده است، در کتاب کافی بابی با این عنوان وجود دارد که در دو روایت آن، علم اهل بیت (ع) صعب مستصعب خوانده شده است.^۵ در کتب شیخ صدوق نیز این روایات نقل شده است.^۶

۱. لازم به ذکر است که بین عدم تحمل و انکار تفاوت وجود دارد و عدم تحمل این احادیث از سوی ملائکه یا نبی مرسل یا بنده مؤمن به معنی انکار آنها نیست.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۳، ح ۱۱.

۳. همان، ص ۲۱، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

۴. ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۸۰، ح ۱.

۵. ر.ک. ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ ق، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۱ - ۵.

۶. ر.ک. شیخ صدوق، پیشین، ص ۱۸۸؛ شیخ صدوق، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۰۸؛ شیخ صدوق، الأمالی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۰ ق، ص ۵۲.

۵- روایات دیگری در کتاب بصائر و سایر منابع وجود دارد که در آنها از «امر اهل بیت علیهم السلام» به عنوان «صعب مستصعب» یاد شده است.^۱

۲/۱

مبادی علوم اهل بیت علیهم السلام در بصائر الدرجات

۱/۲/۱. علم کامل به قرآن کریم

ابواب و روایت‌های متعددی در کتاب بصائر الدرجات وجود دارد که همگی درصدد بیان این مطلب هستند که علم کامل به قرآن کریم، انحصاراً در اختیار اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و تمامی ظواهر و بواطن قرآن بر اهل بیت علیهم السلام آشکار و روشن است و کسی غیر از اهل بیت علیهم السلام نمی‌تواند مدعی علم به جمیع قرآن شود. آری نبی مکرم اسلام که قرآن کریم بر او نازل شده و او مبین قرآن و عارف به تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن و محکم و متشابه آن است، خاندان طاهرین او نیز این علم تامّ به قرآن کریم را دارند و چون قرآن «تبیانا لکل شیء» است و ائمه راسخان در علمند و حتی تأویل متشابهات را نیز می‌دانند، قهراً از طریق قرآن به همه چیز می‌توانند آگاه باشند. در این‌جا روایات نقل شده در کتاب را به چند دسته تقسیم کرده و نمونه‌هایی از آنها را ذکر می‌کنیم:

دسته اول: روایاتی که صراحت دارند بر این مطلب که ائمه علیهم السلام علومشان را از قرآن اخذ کرده‌اند:

عن عبدالاعلی بن اعین قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول:

«أني لأعلم ما في السماء وأعلم ما في الارض وأعلم ما في الجنة وأعلم ما في النار وأعلم ما كان وأعلم ما يكون، علمت ذلك من كتاب الله، ان الله تعالى يقول فيه تبیان کل شیء».^۲

جناب صفار پنج روایت با اسناد متفاوت و مضامین مشابه در این باره نقل کرده است، در کتاب کافی دو روایت با الفاظ نزدیک به حدیث بالا نقل شده است.^۳

دسته دوم: روایاتی که می‌گویند، ظاهر و باطن قرآن کریم نزد اهل بیت علیهم السلام است و آنان به کل کتاب علم و احاطه دارند، به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود:

۱. رک، بصائر الدرجات، ص ۲۶ - ۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۸، ح ۳. باید توجه داشت که اصل آیه در سورة مبارکه نحل آیه ۸۹ به صورت «نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» آمده که در حدیث با نقل به معنا، به مضمون آن اشاره شده است.

۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۶۱، ح ۸ و ص ۲۶۱، ح ۲.

عن جابر بن الامام الباقر (ع):

«ما يستطيع احد ان يدعى أنّه جمع القرآن كلّ، ظاهره وباطنه غير الاوصياء»^١.

عن عبدالاعلى مولى آل سام قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول:

«والله انّى لاعلم كتاب الله من اوله الى آخره كانه في كفى وفيه خبر السماء وخبر الارض...»^٢.

يعقوب بن جعفر قال: كنت مع أبي الحسن (ع) بمكة فقال له رجل:

«أنك لتفسّر من كتاب الله ما لم تسمع به، فقال ابوالحسن (ع): علينا نزل قبل الناس ولنا

فسرّ قبل ان يفسّر في الناس، فنحن نعرف حلاله وحرامه وناسخه ومنسوخه وسفريه

وحضره وفي اى ليلة نزلت، كم من آية وفيمن نزلت وفيما نزلت، فنحن حكماء الله في

ارضه وشهداؤه على خلقه...»^٣.

این دسته از روایات با الفاظ یکسان یا مشابه در کتاب کافی وجود دارد.^٤

دسته سوم: روایاتی که در آنها بیان شده است که، تفسیر و تأویل قرآن به اهل بیت (ع) اعطا شده است،

جناب صفار در هفتمین باب از جزء چهارم ۱۰ روایت ذیل عنوان «باب فی الائمه انهم اعطوا تفسیر القرآن

الکریم والتاویل» نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

عمرو بن مصعب عن أبي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول:

«انّ من علم ما اوتینا تفسیر القرآن واحكامه»^٥.

عن فضیل بن یسار قال: سألت ابا جعفر (ع) عن هذه الرواية، ما من القرآن آية الا ولها ظهر وبطن فقال:

«ظهره تنزیله وبطنه تأویله، منه ما قد مضى ومنه ما لم یکن، ... وما یعلم تأویله الا الله

والراسخون فی العلم، نحن نعلمه»^٦.

١. بصائر الدرجات، ص ۱۹۳، ح ۱.

٢. همان، ص ۱۹۴، ح ۷.

٣. همان، ص ۱۹۸، ح ۴.

٤. رک، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۸.

٥. بصائر الدرجات، ص ۱۹۴، ح ۱.

٦. همان، ص ۱۹۶، ح ۷.

اولین حدیث در کتاب کافی با سند متفاوت و روایت بعدی در تفسیر عیاشی نقل شده است.^۱

دسته چهارم: روایاتی که در آن‌ها، اهل بیت علیهم‌السلام مصداق **﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾**^۲ دانسته شده‌اند. مرحوم صفار در اولین باب از جزء پنجم ۲۱ روایت در این مورد نقل کرده است. در اکثر این روایات ائمه علیهم‌السلام خود را واجد علم‌الکتاب دانسته‌اند و برای روشن شدن وسعت و عظمت علمشان، علم اهل بیت را با علم کسی که در آیه شریفه **﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾**^۳ واجد علم من الکتاب بود مقایسه کرده‌اند، او که دارای علم بعضی از کتاب و به تعبیر روایات، دارای قطره‌ای از دریای علم الکتاب بود و توانست با همین علم اندک از کتاب، تخت بلقیس را در یک چشم برهم زدن به پیشگاه حضرت سلیمان علیه‌السلام بیاورد، حال اگر کسانی عالم به همه علم کتاب باشد چه خواهد شد، آری مقایسه «من عنده علم‌الکتاب» با «الذی عنده علم من الکتاب» می‌تواند مقیاس خوبی برای پی بردن به وسعت دانش صاحبان علم‌الکتاب باشد. واجدان علم‌الکتاب احاطه بر تمامی حقایق عالم هستی دارند؛ چرا که این کتاب تبیین کننده هر چیزی است **﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾**^۴ و هیچ چیز را در آن فرو نگذاشته‌اند **﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾**^۵. این روایت از یک طرف وسعت علم اهل بیت علیهم‌السلام را نشان می‌دهند و از طرف دیگر، کتاب الهی را به عنوان یکی از مبادی مهم علوم اهل بیت معرفی می‌کنند، به نمونه‌هایی از روایات اشاره می‌شود:

عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال:

«قال الذی عنده علم من الکتاب أنا اتیک به قبل أن یرتد الیک طرفک. قال: ففرج ابو عبد

الله علیه‌السلام بین اصابعه فوضعها علی صدره ثم قال: "والله عندنا علم الکتاب کله".^۶

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۳؛ ابوالنضر محمد بن مسعود السلمی السمرقندی (العیاشی)، تفسیر العیاشی، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، تهران، المکتبة العلمیة، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سورة رعد: ۱۳، آیه ۴۳.

۳. سورة نمل: ۲۷، آیه ۴۰.

۴. سورة نحل: ۱۶، آیه ۸۹.

۵. سورة انعام: ۶، آیه ۳۸.

۶. بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، ح ۲.

عن محمد بن سليمان عن سدير:

«دخلت انا وابو بصير وميسر على أبي عبد الله عليه السلام فقلنا له: جعلنا فداك، اسمعناك تقول كذا وكذا في أمر خادمك ونحن نعلم انك تعلم علما كثيرا ولأنسبك الى علم الغيب قال، فقال: يا سدير ماتقرأ القرآن، قال: قلت: قرأناه جعلت فداك، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله: قال الذي عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك: قلت: جعلت فداك قد قرأته قال: فهل عرفت الرجل وعلمت ما كان عنده من علم الكتاب، قلت: فأخبرني حتى أعلم قال: قدر قطرة من المطر الجود في البحر الاخضر ما يكون ذلك من علم الكتاب، قلت: جعلت فداك ما اقل هذا قال: يا سدير ما اكثره ان لم ينسبه الى العلم الذي اخبرك، يا سدير، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله: «قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب، كَلِّه قال: واومأ بيده الى صدره فقال: علم الكتاب كَلِّه والله عندنا، ثلاثا»^١.

عن بريد بن معاوية قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام، «قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب، قال: "أَيَا نَا عَنْي وَعَلَيَّ" أَوْلْنَا وَعَلَيَّ أَفْضَلْنَا وَخَيْرْنَا بَعْدَ النَّبِيِّ عليه السلام»^٢.

دو نکته در مورد این روایات:

- ۱- در برخی از روایات «من عنده علم الكتاب» بر امام علي عليه السلام تطبیق شده است که قطعاً همچنان که در روایت اخیر منقول از امام باقر عليه السلام آمده، آن حضرت افضل ائمه عليهم السلام بوده و مصداق اتم «من عنده علم الكتاب» بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و با نتایجی که از دیگر روایات گرفته می شود، منافات نداشته و همخوانی دارد.
- ۲- در این که مراد از «علم الكتاب» چیست؟ نظریه های گوناگونی مطرح شده است؛^۳ اما نظریه صحیح همچنان که علامه طباطبایی در المیزان اشاره کرده^۴، آن است که مراد از الكتاب، قرآن کریم است. البته در

۱. همان، ص ۲۱۳، ح ۳.

۲. همان، ص ۲۱۵، ح ۱۲.

۳. ر.ک. علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق، ج ۱۱، ص ۳۸۴ - ۳۸۷.

۴. همان، ج ۱۱، ص ۳۸۶.

برخی از روایات برخورداری از علم‌الکتاب به آگاهی از اسم اعظم خدا پیوند زده شده است^۱، که منافاتی با آنچه گفته شده ندارد.

دسته پنجم: روایاتی که دلالت دارند بر این که اهل بیت علیهم‌السلام مصداق آیه شریفه ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾^۲ هستند، آل محمد علیهم‌السلام برگزیدگان الهی هستند که قرآن را به ارث برده‌اند، نمونه‌ای از روایات را می‌خوانیم:

الامام کاظم علیه‌السلام:

«ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» فنحن الذين اصطفينا الله فورثنا هذا الذي فيه

تبیان کل شیء^۳.

عمار الساباطی عن الامام الصادق علیه‌السلام:

«ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» قال: «هم آل محمد والسابق بالخيرات هو

الامام»^۴. این روایات در دیگر منابع معتبر نیز نقل شده است.^۵

دسته ششم: روایاتی که اهل بیت علیهم‌السلام را مصداق «اوتوا العلم» در آیه شریفه ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۶ معرفی می‌کنند. روایات بیان می‌کنند که اهل بیت علیهم‌السلام هستند که کتاب الهی و آیات روشنگر آن در سینه‌های آنان قرار گرفته است. جناب صفار در باب یازدهم از جزء چهاردهم بصائر، ۱۷ روایت نقل می‌کند که همگی به این موضوع اشاره دارند:

عن برید بن معاوية عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: قلت له، قول الله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾

قال: «إيانا عنى»^۷.

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، ح ۱.

۲. سورة فاطر: ۳۵، آیه ۳۲.

۳. بصائر الدرجات، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۴۶، ح ۱۲.

۵. ر.ک. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۲۶؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، تحقیق: سید مهدی حسینی لاجوردی، تهران، منشورات جهان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۶. سورة عنکبوت: ۲۹، آیه ۴۹.

۷. بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۱.

عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ قال: «هم الأئمة خاصة»^١.

این روایات در اصول کافی و دیگر منابع معتبر وجود دارد.^٢

دسته هفتم: این گروه از روایات می‌گویند که مراد از «ذکر» در آیات ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾

و ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^٣ قرآن می‌باشد و مراد از «أهل»، اهل بیت علیهم السلام هستند. گرچه مفهوم

آیات وسیع و گسترده است، ولی نمونه کامل و جامع آن اهل بیت هستند که علم تام و کامل به قرآن دارند و به دور از خطا و اشتباه هستند. به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود:

عن الفضيل عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ قال:

«الذكر القرآن ونحن قومه ونحن المسئولون»^٤.

عن عبد الحميد بن أبي الديلم عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قال:

«كتاب الله الذكر واهله آل محمد الذين أمر الله بسؤالهم ولم يؤمروا بسؤال الجاهل وسمى الله

القرآن ذكرا فقال: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^٥.

هر دو روایت در کتاب کافی نیز نقل شده است.^٦

١. همان، ص ٢٠٦، ح ١٢.

٢. ر.ک. کلینی، پیشین، ج ١، ص ٢١٣، ح ١ - ٥؛ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، تفسیر القمی، اعداد: السید الطیب الموسوی الجزائری، مطبعة النجف الاشرف، ج ٢، ص ١٥٠؛ ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب المازندرانی، مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) قم، المطبعة العلمية، ج ٤، ص ٢٨٣.

٣. سورة زخرف: ٤٣، آیه ٤٤.

٤. سورة نحل: ١٦، آیه ٤٣.

٥. بصائر الدرجات، ص ٣٧، ح ١.

٦. سورة نحل: ١٦، آیه ٤٤.

٧. همان، ص ٤١، ح ١٩.

٨. کلینی، پیشین، ج ١، ص ٢١١، ح ٥ و ص ٢٩٥.

دسته هشتم: روایاتی که بیانگر این مطلب هستند که ائمه علیهم السلام هر سخنی که می‌گویند و هر حکمی که می‌کنند، همه مأخوذ از قرآن کریم و یا سنت نبی مکرم اسلام است و آنان احاطه کامل به کتاب خدا و سنت پیامبر خدا دارند. جناب صفار در باب ۱۵ از جزء ششم، این روایات را جمع نموده است:

عن سماعة عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: كل شيء تقول به، في كتاب الله وسنته، او تقولون برأيكم؟ قال: «بل كل شيء نقوله في كتاب الله وسنة نبيه».^۱

همین روایت در کتاب کافی عیناً نقل شده است.^۲

از مجموع آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اهل بیت علیهم السلام در پرتو عنایات ویژه الهی، از ادراکات خاصی برخوردار هستند و با همین قوا بر تمامی ظواهر و بواطن قرآن احاطه دارند و جای تعجب نخواهد داشت اگر گفته شود که اهل بیت علیهم السلام بسیاری از علومشان را از کتاب خدا اخذ کرده‌اند و همچنان که خودشان فرموده‌اند، خبر آسمان و زمین و گذشته و آینده را از قرآن برگرفته‌اند.^۳

۲ / ۲ / ۱. آموختن از پیامبر و امام پیشین

در بسیاری از روایات ائمه هدی علیهم السلام به این موضوع پرداخته‌اند که، یکی از منابع عمده علومشان تعالیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که یا به صورت مستقیم و یا بواسطه امام سابق به آن‌ها رسیده است و البته این تعالیم و بهره‌گیری از علوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام سابق همواره به صورت عادی نبوده است و چه بسا فراگیری علوم غیبی و استثنایی به نحو ویژه و استثنایی بوده است که ما از حقیقت آن اطلاعی نداریم. جناب صفار در کتاب بصائر الدرجات در ضمن ۱۲ باب و بیش از ۱۲۰ روایت به این موضوع پرداخته است. در بسیاری از روایات به علم‌آموزی و دانش‌اندوزی امیرمؤمنان علیه السلام در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده و به ابواب مختلفی از علوم که از سوی نبی گرامی بر امام علی علیه السلام گشوده شده، پرداخته شده است.

برخی از روایات گویای این حقیقت هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمامی علوم و دانش‌های خود را به امام علی علیه السلام تعلیم داده و آن حضرت واجد تمامی علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد:

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۰۱، ح ۱.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۰.

۳. ر.ک، صفار، پیشین، ص ۱۲۸، ح ۲ - ۶؛ کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۶۱، ح ۸.

صفار در چند باب و عناوینی مختلف به این روایات اشاره کرده است از جمله: «باب فی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، انّ النبی (صلی الله علیه و آله) علمه العلم کلّه و شارکه فی العلم ولم یشارکه فی النبوة»^۱ یا «انّ علیاً (علیه السلام) علم کما انزل علی رسول الله فی لیل او نهار»^۲، «فی الابواب الّتی علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام)»^۳، «باب رسول الله (صلی الله علیه و آله) جعل میراث العلم الی علی (علیه السلام) عند وفاته»^۴، «باب فیہ الکلمة الّتی علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام)»^۵، «باب فیہ ذکر الحدیث الذی علم رسول الله علیاً (صلوات الله علیهما)»^۶. به عنوان نمونه به برخی از روایات اشاره می‌شود:

عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال:

انّ الله علّم رسوله الحلال والحرام والتأویل وعلم رسول الله (صلی الله علیه و آله) علمه کلّه علیاً (علیه السلام).^۷

عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال:

كان عليّ يعلم کلّ ما يعلم رسول الله (صلی الله علیه و آله) ولم يعلم الله رسول الله شیئاً الا وقد علّمه رسول

الله (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام).^۸

عن عبد الله بن بكير الهجرى عن أبي جعفر (علیه السلام) قال:

«انّ عليّ بن أبی طالب كان هبة الله لمحمد (صلی الله علیه و آله)، ورث علم الاوصياء وعلم ما كان قلبه،

امّا ان محمد (صلی الله علیه و آله) قد ورث علم ما كان قبله من الانبياء والاوصياء والمرسلين»^۹.

عن الاصبغ بن نباته عن امیرالمؤمنین (علیه السلام) علي (علیه السلام) قال: سمعته يقول:

«انّ رسول الله (صلی الله علیه و آله)، علّمني الف باب من الحلال والحرام ومما كان وما هو كائن الی يوم

القيامة، کلّ باب يفتح الف باب، فذلك الف باب، حتی علمت المنايا والوصايا وفصل

الخطاب»^{۱۰}.

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۹۲، باب ۱۱ و ۲۹۵، باب ۱۲.

۲. همان، ص ۱۹۷، باب ۸.

۳. همان، ص ۲۹۹، باب ۱۶.

۴. همان، ص ۴۶۸، باب ۱۲.

۵. همان، ص ۳۰۹، باب ۱۸.

۶. همان، ص ۳۱۳، باب ۱.

۷. همان، ص ۲۹۰، ح ۱.

۸. همان، ص ۲۹۲، ح ۱۳.

۹. همان، ص ۲۹۴، ح ۱۰.

۱۰. همان، ص ۳۰۵، ح ۱۱.

ابواب دیگری نیز در بصائر وجود دارد که به جریان استمرار این علم آموزی و به ارث بردن علم پیامبران به-
خصوص پیامبر گرامی اسلام می پردازد و تصریح می کند که این علوم از امامی به امام دیگر منتقل می شود، در
این میان می شود به ابواب زیر اشاره کرد:

«باب فی الائمه انهم یرثون العلم بعضهم من بعض والا یذهب العلم من عندهم^۱»، «باب فی الائمه ان
عندهم اسرار الله یؤدی بعضهم الی بعض^۲»، «فی الائمة انهم قد صار الیهم العلم الذی علّمه رسول الله ﷺ»،
«باب فی الائمة ان عندهم اصول العلم ماورثوه عن النبی ﷺ»^۳ به نمونه هایی از روایات اشاره می شود:
عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر علیه السلام قال:

«عليّ علیه السلام عالم هذه الامة والعلم يتوارث وليس يهلك هالك منهم حتى يؤتی من اهله من
یعلم مثل علمه»^۴.

عن محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول:
«فلم یعلم والله رسول الله ﷺ حرفاً ممّا علّمه الله الاّ علّمه علیاً علیه السلام ثم انتهى ذلك العلم
الینا، ثم وضع یده علی صدره»^۵.
عن جابر قال: قال ابو جعفر علیه السلام:

«لو کنا نفی الناس برأینا وهوانا لکنّا من الهالکین ولکنّا نفتیهم باثار من رسول الله ﷺ
واصول علم عندنا نتوارثها کابر عن کابر نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم وفضتهم»^۶.

به طور کلی آنچه از روایات برمی آید، این است که پیامبر علیه السلام وارث همه انبیاء و اوصیاء پیشین بوده و تمامی
علوم آنان نزد پیامبر بوده است و بعد از پیامبر علیه السلام اوصیای ایشان یکی پس از دیگری واجد این علوم بوده و به

۱. همان، ص ۱۱۷، باب ۲.

۲. همان، ص ۳۷۷، باب ۳.

۳. همان، ص ۲۹۵، باب ۱۲.

۴. همان، ص ۲۹۹، باب ۱۴.

۵. همان، ص ۱۱۸، ح ۳.

۶. همان، ص ۲۹۵، ح ۳.

۷. همان، ص ۳۰۰، ح ۴.

یکدیگر منتقل کرده‌اند، گفتنی است که بخشی از این انتقال علوم، توسط صحیفه‌ها و نوشته‌هایی چون جفر و جامعه و مصحف فاطمه بوده است که در بخش بعدی تفصیل در مورد آن بحث خواهد شد. احادیثی را که به آنها اشاره شد می‌توان در دیگر منابع معتبر حدیثی مشاهده کرد.^۱

۱/۲/۳. الواح، کتب و نوشته‌های مکتوم

یکی از منابع و سرچشمه‌های علوم اهل بیت علیهم‌السلام برخی کتب و نوشته‌هایی است که نزد اهل بیت علیهم‌السلام بوده و طبق روایات هم اکنون در دست خاتم الاوصیاء، صاحب‌الزمان حجة بن الحسن العسکری (عج) می‌باشد. کتاب بصائر الدرجات در ۱۱ باب و حدود ۲۰۰ روایت به این کتاب‌ها و نوشته‌ها پرداخته است. در این جا با دسته‌بندی روایات به بررسی این کتاب‌ها و نوشته‌ها و خصوصیات آن‌ها می‌پردازیم:

۱/۳/۲/۱. کتاب‌هایی پیامبران

جناب صفار روایات بسیاری نقل کرده که نشان دهنده آن است که کتاب‌های انبیاء پیشین از جمله تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم در دست اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. ایشان علاوه بر نقل روایاتی در ابواب مختلف در دهمین باب از جزء سوم با عنوان «باب ما عند الائمة من کتب الاولین، کتب الانبیاء، التوریه والانجیل والزبور و صحف ابراهیم»^۲ روایات مربوطه به این موضوع را گرد آورده است و در باب بعدی به کیفیت وصول این الواح و کتب به اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته است.^۳ برخی از این روایات را در این جا متذکر می‌شویم:

الامام الصادق علیه‌السلام - لمن سألہ: انی لکم التوراة والانجیل و کتب الانبیاء؟ - :

۱. رک، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۹۳، ۲۹۶ و ج ۷، ص ۴۴۲ و ج ۸، ص ۱۱۵؛ شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۴۶؛ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال‌الدین و تمام النعمة، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۱۷ و ۲۲۳؛ شیخ صدوق، علل الشرايع، بیروت، داراحیاء التراث الاسلامی، ۱۴۰۸ ق، ص ۵۹۱؛ ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (شیخ مفید)، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ ابوالحسن علی بن الحسین بن بابویه قمی، الامامة والتبصرة من الحيرة، تحقیق: محمد رضا حسینی، قم، موسسه آل‌البیت، ۱۴۰۷ ق، ص ۸۷؛ نخبة من الرواة، الاصول الستة عشر، قم، دارالشبستری، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۵۰ و دیگر منابع حدیثی شیعه.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۱۳۹.

«هی عندنا وراثه من عندهم، نقرؤها كما قرؤوها، ونقولها كما قالوا، ان الله لا يجعل حجة

في ارضه يُسأل عن شيء فيقول: لا أدري».^١

ابوبصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي يا ابا محمد، ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الا وقد اعطى محمداً عليه السلام جميع ما اعطى

الانبياء وعندنا الصحف التي قال الله ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾^٢ قلت: جعلت فداك وهي

الالواح، قال: نعم.^٣

ابوحزمة الثمالی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول:

«الواح موسى عندنا وعصى موسى عندنا ونحن ورثة النبیین».^٤

عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سأله عن قول الله عزوجل: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾^٥

ما الذكر وما الزبور؟ قال:

«الذكر عند الله والزبور الذي نزل على داود وكل كتاب نزل فهو عند العالم».^٦

این کتاب‌ها و الواح در صندوقی که از پوست درست شده نگهداری شده است که در بحث جفر خواهد آمد.

۱/۲/۳، صحیفه جامعہ

یکی از مهمترین نوشته‌هایی که نزد ائمه علیهم السلام بوده، کتابی است با عنوان صحیفه جامعہ، که به عنوان یکی از منابع مهم علم ائمه علیهم السلام مطرح و دست به دست نزد ائمه بوده است. «جامعه» را باید اولین کتاب حدیثی شیعه دانست که با املاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خط امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام به رشته تحریر درآمده است. اگرچه از

۱. همان، ص ۱۳۶، ح ۴.

۲. سورة اعلی: ۸۷، آیه ۱۹.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۳۶، ح ۵.

۴. همان، ص ۱۸۳، ح ۳۲.

۵. سورة الانبیاء: ۲۱، آیه: ۱۰۵.

۶. بصائر الدرجات، ص ۱۳۶، ح ۶.

این کتاب با عناوین مختلفی در منابع حدیثی یاد شده، چون کتاب علی^۱، صحیفه علی^۲، جامعہ^۳، صحیفه الفرائض^۴؛ اما با توجه به خصوصیتی که برای همه آنها ذکر شده^۵، روشن است که همه آنها عناوین مختلفی از یک کتاب است و برخی از این عناوین چون صحیفه الفرائض و صحیفه العتق، نام بخشی از کتاب است و نام کتاب مستقلی نیست. همچنان که در روایتی از کتاب بصائر، امام باقر^۶ می‌فرماید: من صحیفه‌ای دارم که خود، ۱۹ صحیفه را دربر دارد و همه آن از رسول خدا^۷ به ما رسیده است.^۸ جناب صفار در بصائر، تمامی روایاتی را که در آنها از این کتاب با عناوینی چون: «صحیفه»، «جامعه» یا «صحیفه من کتاب علی^۹» یاد شده است، همه را ذیل یک عنوان قرار داده است، این مسأله نشان می‌دهد که صحیفه امام علی^{۱۰} یا جامعہ یا کتاب علی^{۱۱} عناوین مختلف یک کتاب است و ایشان به این مسأله توجه داشته‌اند، عنوانی که ایشان روایات را ذیل آن نقل کرده، چنین است: «باب فی الائمة ان عندهم الصحیفة الجامعة التی هی املاء رسول الله^{۱۲} وخط علی^{۱۳} بیده وهی سبعون ذراعاً».^{۱۴}

به عنوان نمونه برخی از روایات نقل شده را در این جا ذکر می‌کنیم:

علي بن رثاب عن أبي عبد الله^{۱۵}، أنه سئل عن الجامعة قال:

«تلك صحیفة سبعون ذراعاً فی عرض الادیم مثل فخذ الفالج، فیها کل ما یحتاج الناس

الیه ولیس من قضیة الا وهی فیها؛ حتی ارش الخدش».^{۱۶}

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱، ۳۳۹، ۴۰۷ و...؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۶ و...؛ صدوق، الخصال، ص ۶۷، ۱۲۴ و... و بسیاری دیگر از منابع همانند نوادر اشعری؛ معانی الاخبار و علل الشرایع صدوق؛ محاسن برقی.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴ و...؛ کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۱، ۲۴۲ و... .

۳. همان، ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و...؛ کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۷ و ۲۳۹؛ صدوق، الخصال، ص ۵۲۸؛ صدوق، عیون اخبار الرضا^{۱۷}، ج ۲، ص ۱۹۲.

۴. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۸۱، ۹۴، ۹۸؛ ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۴، ص ۲۶۳ و ۳۶۸؛ ابوجعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق، ج ۹، ص ۲۷۳ و ۲۸۵ و ۳۰۶ و... .

۵. مهمترین ویژگی‌هایی که برای همه عناوین گفته شده، عبارتند از: ۱- املائی آنها از رسول خدا^{۱۸} است. ۲- خط و نوشته از امام علی^{۱۹} است. ۳- محتوای همه آنها احکام است و حتی عبارت «ارش الخدش» در آنها تکرار شده است.

۶. بصائر الدرجات، ص ۱۴۴، ج ۱۲.

۷. همان، ص ۱۴۲.

۸. همان، ص ۱۴۲، ح ۲.

عن سليمان بن خالد قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«انّ عندنا لصحيفة سبعين ذراعا، املاء رسول الله ﷺ وخط علي عليه السلام بيده، ما من حلال ولا حرام الا وهو فيها حتى ارش الخدش»^١.

عن ابي بصير قال: قال ابو عبد الله عليه السلام:

يا ابا محمد انّ عندنا الجامعة وما يدرهم ما الجامعة قال: قلت جعلت فداك وما الجامعة؟ قال: صحيفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله ﷺ املاء من فلق فيه وخطه علي عليه السلام بيمينه، فيها كل حلال وحرام وكل شيء يحتاج الناس حتى الارش في الخدش.^٢

عن ابي شيبة قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«ضلّ علم ابن شبرمة عند الجامعة، لم تدع لأحد كلاما، فيها علم الحلال والحرام»^٣.

مروان: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«عندنا كتاب علي عليه السلام سبعون ذراعا»^٤.

الامام الباقر عليه السلام:

«في كتاب علي عليه السلام كل شيء يحتاج اليه؛ حتى الخدش والارش والهersh»^٥.

معلّى بن خنيس:

كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذا أقبل محمد بن عبد الله بن الحسن، فسلم ثم ذهب، ورق له ابو عبد الله عليه السلام وعينه، فقلت له، لقد رأيتك صنعت به ما لم تكن تصنع، قال: رقت له، لأنّه ينسب في أمر ليس له، لم اجده في كتاب علي عليه السلام من خلفاء هذه الامة ولا ملوكها.^٦

١. همان، ص ١٤٢، ح ٣.

٢. همان، ص ١٤٣، ح ٤.

٣. همان، ص ١٤٦، ح ٢٣.

٤. همان، ص ١٤٧، ح ٢.

٥. همان، ص ١٦٤، ح ٥ و ١٤٨، ح ٦.

٦. همان، ص ١٦٨، ح ١.

ویژگیهای صحیفه جامعه با توجه به روایات کتاب بصائر الدرجات:

الف) املائی این کتاب از آن پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.

ب) نگارش این کتاب به دست امیرمؤمنان علی علیه السلام انجام گرفته است.

ج) بیشترین حجم کتاب مربوط به احکام است، اگرچه طبق برخی روایات امور دیگری نیز در کتاب وجود دارد. (از جمله روایت منقول از معلى بن خنيس در همین صفحه)

د) در بیشتر احادیث، طول آن هفتاد ذراع ذکر شده و در برخی احادیث پهنای آن به اندازه پوست یک گاو قید شده است.

در مجموع می‌توان گفت که صحیفه جامعه مشتمل است بر تمامی احکام دینی و مسائل شرعی و هر حکمی که مردم تا روز قیامت به آن احتیاج دارند. این کتاب در بین امامان معصوم دست به دست گشته و مورد بهره‌برداری ایشان بوده است. بنابر نقل بصائر، برخی از راویان موفق به دیدن این کتاب شده‌اند از جمله ابوبصیر (ص ۱۴۴، ح ۹ و ۱۴۵، ح ۱۷)، زرارة (ص ۱۴۴، ح ۱۳)، معتب (ص ۱۴۵، ح ۱۴)، و عبدالملک بن اعین (ص ۱۶۲، ح ۲). طبق بررسی یکی از محققان بیش از پنجاه راوی روایات مربوط به صحیفه جامعه را نقل کرده‌اند.^۱

۳/۳/۲/۱. مصحف فاطمه علیها السلام

از جمله کتاب‌هایی که نزد اهل بیت علیهم السلام بوده و ائمه هدی علیهم السلام در موارد متعددی به داشتن آن اشاره و افتخار نموده‌اند و آن را به عنوان یکی از منابع علوم حیرت‌انگیز خود خوانده‌اند، مصحف فاطمه علیها السلام می‌باشد. این مصحف نیز همانند صحیفه جامعه، جزء میراث‌های انحصاری ائمه علیهم السلام است. جناب صفار در ضمن روایات بسیاری به معرفی مصحف فاطمه علیها السلام پرداخته است.^۲ از مجموع این روایات، در چند روایت صرفاً نامی از مصحف فاطمه علیها السلام برده شده و توضیح دیگری وجود ندارد.^۳ در بقیه روایات قدر متیقنی که همه به آن اشاره کرده‌اند آن است که در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام چیزی از قرآن وجود ندارد. در برخی از روایات به طور صریح و در بعضی دیگر تلویحاً

۱. محسن حسین‌زاده باجگیران، «پژوهشی درباره کتاب جامعه»، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۲ - ۵۱، مشهد، ۱۳۸۰.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۵۲ - ۱۶۱ و ص ۱۶۹ و ۱۷۰ و ...

۳. همان، ص ۱۵۹، ح ۲۳ و ۱۶۰، ح ۳.

این موضوع مطرح شده که مطالب مصحف به نوعی وحی و الهامی از جانب خداوند بوده است، در یکی از روایات به نام ملک نیز اشاره شده است.^۱ البته در این که این مصحف نیز به خط امام علی علیه السلام است، اختلافی در روایات وجود ندارد. در برخی روایات زمان تدوین مصحف نیز مشخص شده است، مدت زمان بین وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا شهادت حضرت صدیقه کبری علیها السلام.^۲ در یکی از روایات آمده است که حجم مصحف فاطمه علیها السلام سه برابر قرآن می باشد.^۳

محتوای مصحف: در یکی از روایات تصریح شده است که در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام احکام و حلال و حرام وجود ندارد، اما علم مایکون در آن است.^۴ در چند روایت محتوای مصحف عبارت است از بیان وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد به خصوص در مورد ذریه آن حضرت.^۵ از چند روایت نیز چنین برمی آید که در مصحف حضرت زهرا علیها السلام اسامی تمام کسانی که تا قیامت بر روی زمین حکومت خواهند کرد، آمده است.^۶

پس به طور کلی می توان گفت که مصحف حضرت فاطمه علیها السلام درباره رویدادها، حوادث و تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی است که از زمان اواخر عمر شریف آن حضرت تا آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست، به عبارت دیگر «پیش گویی هایی صادق و راستین از آینده و آیندگان است که ائمه علیهم السلام با نگاه به آن، واقعه ای را پیش گویی کرده یا ماجرای را نفی و اثبات می نمودند.»^۷

نمونه ای از روایات:

الامام الصادق علیه السلام:

«وانّ عندنا لمصحف فاطمة علیها السلام وما یدرهم ما مصحف فاطمه، مصحف فیه مثل قرآنکم

هذا ثلاث مرات والله ما فیه من قرآنکم حرف واحد، انما هو شیء، املاها الله واوحی

الیها».^۸

۱. همان، ص ۱۵۴، ح ۶. (جبرئیل علیه السلام).

۲. همان، ص ۱۵۳، ح ۶.

۳. همان، ص ۱۵۲، ح ۳.

۴. همان، ص ۱۵۷، ح ۱۸.

۵. همان، ص ۱۵۴، ح ۶ و ۱۶۱، ح ۳.

۶. همان، ص ۱۶۹، ح ۳ - ۷.

۷. سید تقی واردی، «مصحف فاطمه (سلام الله علیها)»، پاسدار اسلام، شماره ۲۸۴، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،

۱۳۸۴، ص ۳۳.

۸. بصائر الدرجات، ص ۱۵۲، ح ۳.

الامام الصادق (ع):

«ان فاطمة مكثت بعد رسول الله (ص) خمسة وسبعين يوما وقد كان دخلها حزن شديد على أبيها وكان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاها على أبيها ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها وكان علي (ع) يكتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة».^١

الامام الصادق (ع):

«مصحف فاطمة (ع) ما فيه شيء من كتاب الله، وإنما هو شيء ألقى عليها بعد موت أبيها (صلى الله عليهما)».^٢

حماد بن عثمان: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول:

تظهر الزنادقة في سنة ثمانية وعشرين ومائة وذلك لأنني نظرت في مصحف فاطمة، قلت: وما مصحف فاطمة (ع) فقال: ان الله تبارك وتعالى لما قبض نبيه (ص) دخل على فاطمة من وفاته من الحزن، مالا يعلمه الا الله عزوجل، فارسل اليها ملكا يسأل عنها غمها ويحدثها، فشكت ذلك الى امير المؤمنين (ع) فقال: إذا أحسست بذلك وسمعت الصوت قولي لي، فأعلمته بذلك فجعل امير المؤمنين (ع) يكتب كل ما سمع، حتى أثبت من ذلك مصحفاً، ثم قال: أما انه ليس فيه شيء من الحلال والحرام، ولكن فيه، علم ما يكون».^٣

١/٢/٣/٤. جفر

منبع دیگری که ائمه (ع) از آن نام برده و به عنوان یکی از مبادی علومشان ذکر نموده‌اند، جفر می‌باشد. جناب صفار نیز در ضمن روایاتی به معرفی آن پرداخته است. در پاره‌ای از این احادیث جفر به عنوان ظرف و مخزنی از چرم معرفی شده است که حاوی میراث مکتوب ائمه (ع)، اعم از کتاب‌های انبیاء و جامعه و مصحف فاطمه (ع) می‌باشد و علم هر آن‌چه که مردم به آن احتیاج دارند، در آن قرار دارد.^٤ در روایتی دیگر از آن به عنوان

١. همان، ص ١٥٣، ح ٦.

٢. همان، ص ١٥٩، ح ٢٧.

٣. همان، ص ١٥٧، ح ١٨.

٤. همان، ص ١٥٦، ح ١٥، و ص ١٦٠، ح ٣٠ و ص ١٦١، ح ٣٤.

صندوقی از پوست که علم انبیاء و اوصیاء در آن است یاد شده است.^۱ در بعضی دیگر از احادیث از دو نوع جفر سخن به میان آمده است: جفر سفید و جفر سرخ، در جفر سفید زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم و حلال و حرام (شاید اشاره به جامعه باشد) و مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد و در جفر سرخ سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله نگهداری می‌شود.^۲

نمونه‌ای از روایات:

عن الحسين بن أبي العلاء قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

عندی الجفر الابيض، قلت: وائی شیءٍ فيه قال: زبور داود و توراۃ موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم والحلال والحرام و مصحف فاطمة. ما أزعَم انّ فيه قرآنا وفيه ما يحتاج الناس النيا ولا نحتاج الى احد وعندی الجفر الاحمر، قلت: وای شیءٍ في الجفر الاحمر. قال: السلاح.^۳

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ان عندنا الجفر وما يدریهم ماالجفر، قلت: جعلت فداك. ماالجفر قال: وعاء احمر او ادم احمر فيه علم النبیین والوصیین.^۴

علي بن سعيد: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

أما الجفر، أنما هو جلد ثور مدبوغ كالجراب، فيه كتب وعلم ما يحتاج اليه الناس الى يوم القيامة من حلال وحرام، املاء رسول الله صلی الله علیه و آله وخط علي عليه السلام وفيه مصحف فاطمة علیها السلام.^۵

در مجموع آن‌چه از روایات بدست می‌آید این است که جفر، کتاب یا نوشته‌ی جداگانه‌ای نبوده است؛ بلکه جفر عبارت است از دو صندوق و محفظه‌ای از پوست که در یکی از آن‌ها که جفر ابیض نام دارد و در واقع کتاب‌خانه کوچک و سیّاری بوده است، کتاب‌های پیامبران گذشته و کتبی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و حضرت

۱. همان، ص ۱۵۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۱۵۰، ح ۱ و ۱۵۱، ح ۲.

۳. همان، ص ۱۵۰، ح ۱.

۴. همان، ص ۱۵۲، ح ۳.

۵. همان، ص ۱۶۰، ح ۳۰.

فاطمه علیها السلام که به اهل بیت علیهم السلام به ارث رسیده، نگهداری می‌شده است و در دیگری که جفر احمر نام دارد، سلاح پیامبر اسلام قرار داشته است که نزد ائمه علیهم السلام دست به دست می‌گشته و هم‌اکنون نزد امام زمان (عج) است.

۱ / ۲ / ۴. الهام و تحدیث ملائكة

یکی از مبادی علوم اهل بیت علیهم السلام الهامات الهی و ارتباط با فرشتگان است. در مورد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله جای بحث و سخن نیست که او خاتم پیامبران و رسولان و افضل اولین و آخرین بوده و فرشته الهی مدام بر او فرود می‌آمد و دریچه‌های جهان غیب همواره بر او گشوده بود و با وحی آسمانی، از خزانه غیبی الهی بهره‌مند بود. اگرچه با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، راه وحی خاص (وحی رسالی)^۱ بسته شد، اما برای دیگر افراد اهل بیت علیهم السلام همچنان راه الهام و ارتباط با فرشتگان بازماند که در احادیث و روایات منقول از ائمه هدی علیهم السلام به این‌گونه الهامات و تأییدات الهی اشاره شده است. مرحوم صفار در بصائر الدرجات در بیش از ۱۰ باب و حدود ۱۵۰ روایت به این موضوع پرداخته است. این روایات را می‌توان در چند گروه دسته‌بندی کرد:

۱- گروهی از روایات دلالت دارند بر این‌که، ملائكة بر منازل اهل بیت علیهم السلام رفت و آمد دارند و ائمه هدی علیهم السلام مصداق بارز آیه شریف ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲ هستند:

مسمع کردین: قلت لأبي عبد الله علیه السلام، انی اعتللت فکنت اذا اكلت عند الرجل، تأذيت به وانی اكلت من طعامك ولم اتأذ به قال:

انک لتاکل طعام قوم تصافعهم الملائكة علی فرشهم، قلت: ویظهرون لکم. قال: هم الطف بصبیاننا منّا.^۳

عن أبي السبع: «دخل حمران بن اعین علی أبي جعفر علیه السلام وقال له: جعلت فداک، یبلغنا ان الملائكة تنزل علیکم فقال: ان الملائكة والله لتنزل علینا، تطأ فرشنا، اما تقرأ کتاب الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾»^۴

۱. این نوع وحی که کامل‌ترین نوع ارتباط بین خداوند و انسان است، اختصاص به انبیاء الهی دارد و می‌توان از آن به وحی تشریعی تعبیر کرد. با ختم نبوت راه این‌گونه وحی نیز بسته شد. رک. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

۲. سورة فصلت: ۴۱، آیه ۳۰.

۳. بصائر الدرجات، ص ۹۰، ح ۱.

۴. همان، ص ۹۱، ح ۳.

ابوبصیر: سألت ابا عبد الله عن قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ...﴾ قال:

هم الائمة من آل محمد.^۱

۲- دسته‌ای از روایات بیانگر این مطلب هستند که ملائکه در شب قدر بر ائمه علیهم السلام نازل می‌شوند و آن‌چه را که در طول سال واقع خواهد شد به آنان القاء می‌کنند.

عن ابن بکیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ان ليلة القدر يكتب ما يكون منها في السنة الى مثلها من خير او شر او موت او حياة او مطر ويكتب فيها وفد الحاج، ثم يفضى ذلك الى اهل الارض. فقلت: الى من، من اهل الارض. فقال: الى من ترى.^۲

عن أبي الهذيل عن أبي جعفر عليه السلام: يا ابا الهذيل، انا لا يخفى علينا ليلة القدر، ان الملائكة يطوفون بنا فيها.^۳
عن الحارث بن المغيرة النضري (البصري، النضري): قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله تعالى في كتابه ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ قال: تلك ليلة القدر، يكتب فيها وفد الحاج وما يكون فيها من طاعة او معصية او موت او حياة ويحدث الله في الليل والنهار ما شاء، ثم يلقيه الى صاحب الارض. قلت: ومن صاحب الارض، قال: صاحبكم.^۴

۳- در گروهی از روایات به محدث بودن ائمه علیهم السلام پرداخته شده و به کیفیت حدیث ملائکه با ایشان نیز اشاره شده است:

اسماعيل بن بزيع قال: سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول:

الائمة علماء صادقون مفهمون، محدثون.^۵

عن عثمان بن عيسى قال: كنت انا وابوبصير ومحمد بن عمران مولى أبي جعفر بمنزله مكة، فقال محمد بن عمران: سمعت ابا عبد الله يقول: نحن اثنا عشر محدثا، قال له ابوبصير: والله لسمعت من أبي عبد الله عليه السلام، فقال ابوبصير: كذا سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول.^۶

۱. همان، ص ۹۳، ح ۱۵.

۲. همان، ص ۲۲۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۲۱، ح ۵.

۴. سورة دخان: ۴۴، آیه ۴.

۵. بصائر الدرجات، ص ۲۲۱، ح ۴.

۶. همان، ص ۳۱۹، ح ۱.

عن الحكم بن عيينة عن علي بن الحسين عليه السلام:

كل امام من اهل البيت فهو محدث.^٢

عن حمزان قال: قال لي ابو جعفر عليه السلام:

انّ علياً عليه السلام كان محدثاً، سألته من يحدثه؟ فقال لي: يحدثه ملك، قلت: فيقول انه نبي،

فحرّك يده هكذا ثم قال: كصاحب سليمان او كصاحب موسى او كذي القرنين.^٣

عن أبي حمزه قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

انّ منّا لمن ينكت في اذنه وانّ منّا لمن يؤتى في منامه وانّ منّا لمن يسمع الصوت مثل

صوت السلسلة يقع على الطست وانّ منّا لمن يأتيه صورة اعظم من جبرئيل وميكائيل.^٤

عن أبي بصير قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

انّ منّا لمن يعاين معانية وانّ منّا لمن ينقر في قلبه كيت وكيت وانّ منّا لمن يسمع كما

يقع السلسلة كلّه يقع على الطست، قلت: فالذين يعاينون ما هم؟ قال: خلق اعظم من

جبرئيل وميكائيل.^٥

عن الحارث بن المغيرة النضري: قلت لأبي عبد الله عليه السلام، جعلت فداك الذي يسأل عنه الامام وليس عنده فيه

شيء، من اين يعلمه؟ قال:

«ينكت في القلب نكتا او ينقر في الاذن نقرا».^٦

عن الحسن بن يحيى المدايني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: اخبرني عن الامام اذا سئل كيف يجيب،

فقال: «الهام او سماع وربما كانا جميعاً».^٧

١. همان، ص ٣١٩، ح ٢.

٢. همان، ص ٣٢٠، ح ٣.

٣. همان، ص ٣٢٢، ح ٣.

٤. همان، ص ٢٣٢، ح ٤.

٥. همان، ص ٢٣١، ح ١.

٦. همان، ص ٣١٦، ح ١.

٧. همان، ص ٣١٧، ح ٥.

عن الحرث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت اخبرني من علم عالمكم، قال: وراثته من رسول الله ﷺ ومن علي بن أبي طالب عليه السلام قلت: انا فنحدث أنه يقذف في قلوبهم وينكت في آذانهم قال: ذاك وذاك.^١

عن حمران بن اعين: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك بلغني أن الله تبارك وتعالى قد ناجى علياً عليه السلام قال: أجل قد كان بينهما مناجات بالطايف، نزل بينهما جبرئيل.^٢

ابن أبي يعفور: قلت لأبي عبد الله عليه السلام انا نقول أن علياً عليه السلام لينكت في قلبه أو ينقر في صدره واذنه قال: أن علياً عليه السلام كان محدثاً، أن علياً عليه السلام كان يوم بنى قريظته وبنى النضير، كان جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره يحدثانه.^٣

نکته اول: معنای «نکت و نقر»

«نکت» در لغت به معنای نوعی زدن است که اثر آن باقی بماند، و «نقر» در لغت به معنای زدن، نواختن، سوراخ کردن، نوشتن بر سنگ و امثال آن^٤. واژه «نکت» در روایات هم در قلب استعمال شده (ینکت فی القلب) و هم با «اذن» (ینکت فی آذانهم) در مورد قلب، به معنای الهام و افکندن در دل می‌باشد و در مورد گوش، به همان معنای نقر می‌باشد، یعنی نجوای در گوش یا تأثیر در گوش. واژه نقر تنها در مورد گوش استعمال شده است. با توجه به معنای لغوی «نکت» و «نقر» می‌توان گفت که مراد از این دو واژه در این روایات آن است که اثر تحدیث در محدث محو نمی‌شود و این الهامات غیبی، چه با افکندن در دل باشد و چه با نجوای در گوش در هر دو صورت، مطلب الهام شده به گونه‌ای ثابت و پایدار، بدون ابهام و شبهه در قلب و قوه سامعه ائمه علیهم السلام قرار می‌گیرد.

نکته دوم: الهام و تحدیث

در برخی روایات الهام از تحدیث ملائکه جدا شده و اشاره شده است که الهام عبارت است از «نکت در قلب» و افکندن در دل که در آن حقایق بدون واسطه بر قلب امام عليه السلام الهام می‌شود و تحدیث ملائکه با تأثیر و نجوای در گوش و با استماع حاصل می‌شود.^٥

١. همان، ص ٣٢٧، ح ٥.

٢. همان، ص ٢٩١، ح ٦.

٣. همان، ص ٣٢١، ح ٢.

٤. رک، ابن فارس، پیشین، ص ٩٧٢ و ابن منظور، پیشین، ج ٢، ص ١٠٠.

٥. رک، همان، ص ٩٦٩ و همان، ج ٥، ص ٢٢٧.

٦. رک، بصائر الدرجات، ص ٣١٦، ح ٥ و ٣١٧، ح ٨ و ١١.

در بعضی روایات دیگر، این دو از هم جدا نشده است و ظاهر از این روایات آن است که هم الهام در دل و هم نجوای در گوش، هر دو توسط ملائکه انجام می‌شود.^۱ به نظر می‌رسد تعارض و اختلافی بین این دو نیست، چرا که خداوند متعال می‌تواند این الهامات غیبی را مستقیماً و بدون واسطه به قلب امام افاضه فرماید و یا این که توسط فرشته‌ای این کار را صورت دهد.

۴- دسته‌ای از روایات در صدد بیان این مطلب هستند که محدث و امام فقط صدای ملائکه را می‌شنوند و او را نمی‌بینند:

عن برید العجلی: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرسول والنبي والمحدث؟ قال:

الرسول الذي تأتيه الملائكة ويعاينهم وتبلغه عن الله تبارك وتعالى والنبي الذي يرى في

منامه، فهو كما رأى والمحدث الذي يسمع كلام الملائكة وينقر في أذنه وينكت في قلبه.^۲

عن زرارة: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرسول والنبي والمحدث؟ فقال:

... والمحدث يسمع الصوت ولا يرى شيئاً.^۳

عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرسول، فقال:

الرسول الذي يعاين ملكاً يجيئه برسالة عن ربه، فتكلمه كما يكلم أحدكم صاحبه، والنبي لا

يعاين ملكاً، إنما ينزل عليه الوحي ويرى في منامه، قلت: ما علمه إذا رأى في منامه أن هذا

حق، قال: يبينه الله حتى يعلم أن ذلك حق، والمحدث يسمع الصوت ولا يرى شيئاً.^۴

حل تعارض

این دسته از روایات با روایات متعددی که صراحتاً یا تلویحاً بر رؤیت ملائکه توسط ائمه علیهم السلام دلالت دارند، در

تعارض هستند. علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل روایتی که دلالت بر رؤیت ملائکه دارد در بیانی دو راه حل

برای رفع این تعارض ارائه کرده‌اند:

۱- «والمراد بالمعانية، معانية روح القدس وهو ليس من الملائكة».^۵

۱. رک، همان، ص ۲۳۱، ح ۱ و ۲ و ص ۲۳۲، ح ۳ - ۷.

۲. همان، ص ۳۶۸، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۶۹، ح ۳.

۴. همان، ص ۳۷۰، ح ۷.

۵. مجلسی، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۹.

بنا بر این بیان رؤیت، مربوط به روح القدس است که از ملائکه نیست، این توجیه تنها با روایاتی سازگاری دارد که در آن ائمه علیهم السلام می‌فرمایند که موجودی نزد آنان می‌آید و او را می‌بینند که اعظم از جبرئیل و میکائیل است.^۱ اما روایاتی را که دلالت بر رؤیت ملائکه دارد نمی‌تواند توجیه کند.

۲- «مع أنه يحتمل ان تكون المعانية في غير وقت المخاطبة».^۲

با توجه به این‌که، روایاتی که بر رؤیت ملائکه دلالت دارند، بسیار زیاد بوده و به گونه‌های مختلف و در زمان‌ها و مکان‌های مختلفی از ائمه علیهم السلام روایت شده است. علامه مجلسی با پذیرش رؤیت ملائکه، این توجیه را ارائه می‌کند که، دیدن ملائکه در زمانی اتفاق می‌افتد که ملائکه با ائمه علیهم السلام گفتگو و مخاطبه نمی‌کنند، بنابراین ائمه علیهم السلام در هنگام استماع سخن ملائکه، آنان را نمی‌بینند. این توجیه گرچه در بسیاری از موارد کارساز است اما ظاهر از برخی روایات آن است که ائمه علیهم السلام در همان وقت مخاطبه ملائکه را می‌بینند.^۳ به نظر می‌رسد چون روایاتی که دلالت بر رؤیت ملائکه دارند، بسیار زیاد است، از جمله سخن مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امام علی علیه السلام که می‌فرمایند: «أَنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»؛^۴ شاید بهترین توجیه این باشد که، روایاتی که دلالت بر عدم رؤیت ملائکه توسط ائمه علیهم السلام دارند و عمده آن‌ها در پاسخ به سؤال از تفاوت بین رسول و نبی و امام (محدث) صادر شده است، درصدد بیان تفاوت بین رسول و امام هستند و بر نقطه اصلی تفاوت بین ائمه علیهم السلام و انبیاء اشاره می‌کنند که عبارت است از عدم نزول وحی رسالی بر ائمه هدی علیهم السلام، به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام خواسته‌اند بر اساس میزان درک و فهم مخاطبین و برای تقریب به ذهن آنان، از تفاوت بین رسول و نبی و امام این‌گونه تعبیر کنند، تا توهم رسالت و نبوت ائمه علیهم السلام بواسطه نزول ملائکه بر ایشان پیش نیاید، والا در چگونگی بهره‌مندی امامان معصوم علیهم السلام از خزانه غیبی الهی و رازگویی خداوند با ایشان، تفاوت چندانی با بهره‌مندی پیامبران علیهم السلام وجود ندارد، گذشته از این‌که ائمه علیهم السلام براساس روایات بسیاری اعلم و افضل از انبیاء علیهم السلام حتی انبیاء اولی العزم هستند به استثناء وجود مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله.^۵

۱. رک، بصائر الدرجات، ص ۲۳۱ - ۲۳۳.

۲. مجلسی، پیشین.

۳. رک، بصائر الدرجات، ص ۴۱۰ - ۴۱۳ و ۲۳۳ - ۲۳۴ و ۲۲۰ - ۲۲۵.

۴. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

۵. رک، بصائر الدرجات، ص ۲۲۷ - ۲۳۱.

۵/۲/۱. روح القدس و روح

یکی از مبادی علوم اهل بیت^{علیهم السلام}، فیض یا تأییدات روح القدس و روح می‌باشد. جناب صفار در بصائر در ضمن شش باب و بیش از ۵۰ حدیث به این موضوع پرداخته است.

نمونه‌ای از روایات روح القدس:

عن عمّار الساباطي: قلت لأبي عبد الله^{عليه السلام}، بما تحكمون إذا حكمتم فقال:

«بحکم الله وحکم داود، فإذا ورد علينا شيء ليس عندنا، تلقانا به روح القدس».^۱

الامام الباقر^{عليه السلام}:

«إن الله خلق الانبياء والائمة على خمسة ارواح... فروح القدس لا يلهوا ولا يتغير ولا يلهب

وبروح القدس علموا ما دون العرش الى ما تحت الثرى».^۲

عن جابر عن أبي جعفر^{عليه السلام} قال: سألته عن علم العالم فقال:

يا جابر إن في الانبياء والأوصياء خمسة ارواح، روح القدس وروح الايمان وروح الحيوّة وروح-

القوة وروح الشهوة فبروح القدس يا جابر علمنا ما تحت العرش الى ما تحت الثرى، ثم قال:

«إن هذه الارواح يصيبه الحدثان الا أن روح القدس لا يلهوا ولا يلعب».^۳

خصوصیات و ویژگی‌های روح القدس در این روایات:

۱- روح القدس با انبیاء و اوصیاء همراه است و با خواص از مخلوقات خداوند.

۲- برخی از علوم و آگاهی‌ها توسط روح القدس القاء می‌شود.

۳- لهو و لعب و نسیان و سهو در روح القدس راه ندارد.

نمونه‌ای از روایات روح:

عن أبي بصير قال: سألت ابا عبد الله^{عليه السلام} عن قول الله تبارك وتعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...﴾^۴ قال:

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۵۱، ح ۳.

۲. همان، ص ۴۵۴، ح ۱۲.

۳. همان، ص ۴۴۷، ح ۴.

۴. سورة شوری: ۴۲، آیه ۵۲.

«خلق من خلق الله. اعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله ﷺ یخبره ویسده»

وهو مع الائمة من بعده»^۱.

عن علی بن اسباط: «سئل اباعبد الله ﷺ رجل وانا حاضر عن قول الله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...﴾ فقال:

«منذ انزل الله ذلك الروح على محمد ﷺ لم يصعد الى السماء وأنه لفينا»^۲.

منذ انزل الله ذلك الروح على محمد ﷺ لم يصعد الى السماء وأنه لفينا»^۲.

عن عبد الله بن طلحة قال: «قلت لأبي عبد الله ﷺ اخبرني يا بن رسول الله ﷺ عن العلم الذي تحدثونا به، أمن

صحف عندكم او من رواية يرويه بعضكم عن بعض، كيف حال العلم عندكم؟» قال ابو عبد الله ﷺ:

«الامر اعظم من ذلك وأجل، اما تقرأ كتاب الله»، قلت: بلى «قال: اما تقرأ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ

عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ قلت: هكذا نقرؤها قال: نعم، قد كان في حال لا

يدري، ما الكتاب ولا الايمان، حتى بعث الله تلك الروح، فعلمه بها العلم والفهم»^۳.

عن هشام بن سالم: «سمعت اباعبد الله ﷺ يقول:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل، لم يكن مع

احد ممن مضى غير محمد ﷺ وهو مع الائمة يوفقهم ويسددهم»^۴.

خصوصيات و ویژگی های روح در این روایات:

۱- موجودی اعظم از جبرئیل و میکائیل.

۲- این روح اختصاص به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ دارد.

۳- از زمانی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده به آسمان نرفته و با ائمه ﷺ همراه می باشد و ایشان را یاری می دهد.

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، ح ۲.

۲. همان، ص ۴۵۷، ح ۱۱.

۳. همان، ص ۴۵۹، ح ۲.

۴. سورة اسراء: ۱۷، آیه ۸۵.

۵. بصائر الدرجات، ص ۴۶۰، ح ۱.

۴- خداوند این روح را برانگیخت تا به واسطه او، پیامبر و ائمه علیهم السلام علم و فهم پیدا کنند.

با استناد به روایاتی که در بصائر نقل شده که به نمونه‌هایی از آن‌ها در این‌جا اشاره شد و با توجه به ویژگی‌ها و خصوصیتی که برای روح‌القدس و روح ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که این دو (روح و روح‌القدس) غیر از هم هستند، اگرچه در برخی ویژگی‌ها و کارکردها مثل هم هستند؛ کما این‌که از مباحث بعدی روشن خواهد شد که «روح‌القدس» تجلی و مرتبه‌ای از «روح» است.

توجه به چند نکته ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند:

۱- برخی از خصوصیتی که برای «روح» در روایات ذکر شده، برای «روح‌القدس» ذکر نشده است، از جمله: «خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل»، «لم یکن مع احد ممّن مضی غیر محمد صلی الله علیه و آله» در حالی که در روایات روح‌القدس آمده بود که این روح با تمامی انبیاء و اوصیاء و برخی خواص از مخلوقات همراه است.

۲- روایاتی که درباره «روح» و خصوصیات آن نقل شده، اکثراً ذیل توضیح ائمه علیهم السلام در مورد دو آیه آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا^۱﴾ و ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۲﴾ و روح، هم در این آیات و هم در روایات بصورت مطلق و بدون قید «القدس» آمده است.

۳- در روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده به صراحت «روح‌القدس» و «روح» از هم جدا شده و از آن‌ها به «روحین مخلوقین» تعبیر شده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام:

«... وانّ في حافتي النهر، روحين مخلوقين: روح القدس و روح من أمره»^۳.

۴- تبیین دقیق و جمع‌بندی مستندی که مفسر بزرگ علامه طباطبایی در المیزان درباره «روح» از آیات قرآن کریم ارائه نموده است، مؤید و تأکیدی است بر این‌که برداشت انجام گرفته از روایات صحیح می‌باشد.^۴

روح در قرآن کریم در آیات متعدد و در موارد مختلفی به کار رفته است و تردیدی نیست که در همه موارد به کار رفته در قرآن، دارای یک مصداق نیست بلکه برحسب مورد استعمال مصداق متفاوتی دارد. این موارد را

۱. سوره شوری: ۴۲، آیه ۵۱.

۲. سوره اسراء: ۱۷، آیه ۸۵.

۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۳، بصائر الدرجات، ص ۴۴۶، ح ۲.

۴. ر.ک، علامه طباطبایی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۷ و ج ۲۰، ص ۱۷۳ - ۱۷۵.

می‌توان در هفت قسم برشمرد: «۱- موجودی مستقل در ردیف فرشتگان، ۲- جبرئیل، ۳- حیات افاضه شده به انسان، ۴- تأیید کننده پیامبران و مؤمنان، ۵- وحی و قرآن، ۶- حضرت عیسی، ۷- فرستاده خدا به سوی مریم»^۱ علامه طباطبایی مصادیق هر یک از موارد گفته شده را در *المیزان* ذکر کرده است.^۲

جناب علامه معتقد است با وجود این کاربردهای به ظاهر متفاوت، روح چیزی جز «کلمه حیات» نیست که مخلوقی برتر از فرشتگان و دیگر موجودات است و خداوند بوسیله کلمه حیات خود در فرشتگان و انسان‌ها و بقیه موجودات حیات به وجود می‌آورد:

«فَتَحْصَلْ أَنَّ الرُّوحَ، كَلِمَةُ الْحَيَاةِ الَّتِي يَلْقِيهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَى الْأَشْيَاءِ، فَيَحْيِيهَا بِمَشِيَّةٍ».^۳

و در جای دیگر می‌نویسد:

«وَالْمُتَحَصِّلُ مِنْ كَلَامِهِ سُبْحَانَهُ، أَنَّ الرُّوحَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَهُوَ حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ ذَاتُ مَرَاتَبٍ وَدَرَجَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ مِنْهَا مَا فِي الْحَيَوَانِ وَغَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْإِنْسَانِ وَمِنْهَا مَا فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْإِنْسَانِ، قَالَ تَعَالَى: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» الْمَجَادِلَةُ: ۲۲، وَمِنْهَا مَا يَتَّيَّدُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ كَمَا قَالَ: «وَأَيَّدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» الْبَقَرَةُ: ۸۷ و...»^۴

مطابق این تفسیر، روح دارای دو مظهر است:

۱- روح مطلق، بدون قیودی مانند (القدس، الایمان و...) که مخلوق خداوند و برتر از فرشتگان، و دارای حقیقت خارجی متشخص است.

۲- روح مقید (روح القدس، روح الامین، روح الایمان و...) پرتوها و تجلیاتی از روح مطلق است که در عالم فرشتگان و انسان و جز آنها در قالب‌های محدود و معینی از حیات تجلی یافته است.^۵

گفتنی است روایات مربوط به روح القدس و روح در کتاب کافی نیز نقل شده است. ذیل ابوابی چون «ذکر الارواح التي في الاثمة» و «الروح التي يسد الله بها الاثمة»^۶.

۱. محمد کاظم شاکر، (روح خدا در قرآن و کتاب مقدس)، پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، شماره ۲، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۱.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۳ - ۱۷۵.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

۴. همان، ص ۲۰۷.

۵. ر.ک، محمد کاظم شاکر، پیشین، ص ۱۲۱.

۶. ر.ک، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۱ - ۲۷۴ و ۳۸۹ و ۳۹۸.

۱/۲/۶. اسم اعظم

یکی دیگر از مبادی علوم اهل بیت^{علیهم السلام} که در روایات به آن اشاره شده است، اسم اعظم می‌باشد، در این که حقیقت اسم اعظم چیست؟ و چگونه در ۷۳ حرف تنظیم شده است؟ و مراد از این حروف چیست؟ اطلاعی نداریم و حقیقت آن برای ما مخفی است، اما با توجه به روایاتی که در مورد اسم اعظم نقل شده می‌توان برخی ویژگی‌های آن را برشمرد:

۱- اسم اعظم ۷۳ حرف است.

۲- یک حرف از آن مخصوص خداوند سبحان است و احدی از آن اطلاع ندارد.

۳- به برخی از افراد به‌خصوص انبیاء مقداری از اسم اعظم اعطا شده است مثلاً به حضرت آدم^{علیه السلام} که در بین انبیاء مشهور به علم است، تنها ۲۵ حرف داده شده و حضرت نوح ۱۵ حرف و حضرت ابراهیم ۸ حرف و آصف بن برخیا یک حرف و

۴- ۷۲ حرف از ۷۳ حرف را خداوند متعال در اختیار پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} و اهل بیت طاهرین او قرار داده است.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الباقر^{علیه السلام}:

«انَّ اسمَ الله الاعظم على ثلاثة وسبعين حرفا وانما كان عند آصف منها حرف واحد، فتكلّم به فخسف بالارض ما بينه وبين سرير بلقيس، ثم تناول السرير بيده، ثم عادت الارض كما كانت اسرع من طرفة عين وعندنا نحن من الاسم اثنان وسبعون حرفا وحرف عند الله، استأثر به في علم الغيب عنده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم»^۱.

الامام الصادق^{علیه السلام}:

«انَّ عيسى بن مريم اعطى حرفين وكان يعمل بهما واعطى موسى بن عمران اربعة أحرف واعطى ابراهيم ثمانية أحرف واعطى نوح خمسة عشر حرفا واعطى آدم خمسة وعشرون حرفا وأنّه جمع الله ذلك لمحمد^{صلی الله علیه و آله} واهل بيته وانَّ اسمَ الله الاعظم ثلاثة وسبعون حرفا، اعطى الله محمداً^{صلی الله علیه و آله} اثنين وسبعين حرفا وحجب عنه حرفا واحداً»^۲.

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۰۸، ح ۲.

روایات مربوط به اسم اعظم در اصول کافی در بابی با عنوان «ما اعطی الائمة من اسم الله الاعظم» نقل شده است.^۱ در دانش‌نامه عقاید اسلامی، به تفصیل روایات و مباحث مربوط به «اسم اعظم» ارائه شده است.^۲

۷/۲/۱. عروج روحانی به آسمان‌ها و به عرش

از جمله مواردی که می‌توان از آن به عنوان منبعی برای علم اهل بیت علیهم‌السلام نام برد، و در چندین روایت نقل شده در کتاب بصائر به آن اشاره شده است، مسأله عروج روحانی و انتقال روح امام به آسمان‌ها و عرش در هر شب جمعه می‌باشد. در روایات آمده است که روح امام پس از عروج با روح انبیاء و اوصیاء ملاقات کرده و به طواف عرش الهی می‌پردازند و تا زمانی که سرشار از علم و معرفت نشدند به ابدان خود باز نمی‌گردند.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الصادق علیه‌السلام:

«والله ان ارواحنا و ارواح النبیین لتوافی العرش ليلة كل جمعة فما ترد فی ابداننا الا بجم الغفیر من العلم».^۳

عن یونس بن أبی الفضل عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال:

ما من ليلة جمعة الا ولأولیاء الله فیها سرور، قلت: کیف ذاک جعلت فداک، قال: «إذا كانت ليلة الجمعة، و افا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العرش ووافی الائمه العرش ووافیت معهم، فما ارجع الا بعلم مستفاد و لولا ذلک لنفد ما عندنا».^۴

روایات مربوط به این موضوع در اصول کافی ذیل بابی با عنوان «فی ان الائمة علیهم‌السلام یزدادون فی ليلة الجمعة» نقل شده است.^۵

در این‌جا بحث مربوط به مبادی علوم اهل بیت علیهم‌السلام را به پایان می‌بریم. لازم به ذکر است که آنچه در مورد مبادی علوم اهل بیت علیهم‌السلام گفته شد، مواردی بود که با توجه به روایات کتاب بصائر استخراج شد و نمی‌توان ادعا کرد که مبادی علوم اهل بیت علیهم‌السلام منحصر در موارد گفته شده است، امکان دارد امور دیگری از لابه‌لای روایات و

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. ر.ک، محمد محمدی ری‌شهری، دانش‌نامه عقاید اسلامی، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۵ ش، ج ۵، ص ۱۹۶ - ۲۱۹.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۳۲، ح ۶.

۴. همان، ص ۱۳۱، ح ۵.

۵. ر.ک، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

منابع دیگر به دست آید. از طرف دیگر این هفت مورد مسلماً در یک درجه از اهمیت نیستند و بعضی از بعضی دیگر برتر و مهم‌تر هستند و می‌توان با توجه به کثرت روایات و تأکیدات اهل بیت^{علیهم‌السلام} بر هر یک از موارد آن‌ها را رتبه‌بندی کرد. به نظر می‌رسد، علم کامل اهل بیت^{علیهم‌السلام} به تمامی ظواهر و بواطن قرآن کریم در درجه اول از اهمیت قرار دارد و پس از آن علومی است که از پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} به ارث برده‌اند و در درجات بعدی تأییدات و الهامات الهی توسط روح و روح‌القدس و فرشتگان و... قرار دارد.

۳/۱

گستره علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام}

از آنچه در صفحات پیشین در بحث مبادی علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} گفته شد، می‌توان فهمید که علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} گستره بسیار وسیعی از آگاهی‌ها را شامل می‌شود. وقتی فردی به منابع نامحدود از علم متصل باشد و از خزانه علم الهی برخوردار، قطعاً برای چنین کسی، درهایی از علوم گشوده می‌شود و گنجینه‌هایی از علوم آشکار می‌گردد که برای افراد عادی چنین آگاهی‌هایی میسر نیست. گفته شد که علم کامل به قرآن کریم نزد آنان است و ائمه^{علیهم‌السلام} وارث علوم انبیاء و اولیاء و واجد علوم همه عالمان هستند، از طرفی نیز تأییدات مداوم درگاه ربوبی و افاضات ربّانی شامل حالشان می‌باشد، روشن است که چنین افرادی از آگاهی‌ها و علومی برخوردار خواهند بود که همه را محتاج بهره‌گیری از دریای خروشان علومشان می‌سازد، و هر منصفی را به تواضع و کرنش در برابرشان وادار می‌سازد.

برخی از مواردی که به عنوان مبادی علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} به آن‌ها اشاره شد، خود می‌تواند در بحث گستره و ابواب علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} مطرح باشد. علم‌الکتاب و علم کامل به قرآن از جمله تأویل آن، آگاهی از تمام دانش - های پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}، اسم اعظم و... بیانگر بخشی از علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} می‌باشد. با توجه به این که روایات مربوط به آن‌ها در بحث پیشین ذکر شد، از تکرار آن‌ها در این بخش خودداری کرده و به ابوابی از علوم اهل بیت^{علیهم‌السلام} می‌پردازیم که در مباحث قبلی بدان‌ها پرداخته نشده است.

۱/۳/۱. ملکوت آسمانها و زمین

جزء دوم کتاب بصائر الدرجات، مشتمل بر بابی است که عنوان آن چنین است: «باب في الائمة انه عرض عليهم ملكوت السموات والارض كما عرض على رسول الله^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}، حتی نظروا الی ما فوق العرش»^۱ در این باب

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۰۶.

روایاتی نقل شده است که بر ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین بر اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارد، همچنان که طبق آیه شریفه قرآن کریم ملکوت آسمان‌ها و زمین بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام نشان داده شده بود.

نمونه‌ای از روایات:

عن ابي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال: قلت له ﴿ وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ قال: كشفت له السموات والارض حتى راها ورأى ما فيها والعرش ومن عليه، قلت: فأوتى محمد صلى الله عليه وآله وسلم مثل ما أوتى ابراهيم عليه السلام قال: نعم وصاحبكم هذا.^۲

الامام الصادق عليه السلام:

﴿ وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ كشط لابراهيم السموات السبع حتى نظر الى ما فوق العرش وكشط له الارض حتى رأى ما فى الهواء وفعل بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم مثل ذلك وأنى لارى صاحبكم والائمة من بعده قد فعل بهم مثل ذلك».^۳

۱ / ۳ / ۲. آگاهی از هر آن‌چه در زمین و آسمان است (ما في الارض والسماء)

از جمله اموری که در روایات بصائر، آگاهی از آن به ائمه هدی علیهم‌السلام نسبت داده شده است، آگاهی از هر چیزی است که در آسمان و زمین است، به عبارت دیگر آن‌گونه که صفار در عنوان یکی از ابواب کتابش آورده است: «ما لا يحجب عن الائمة علم السماء واخباره وعلم الارض»^۴، هیچ علمی در آسمان و زمین و هیچ خبری از آن‌ها از امام علیه‌السلام مخفی نمی‌ماند. جالب است که بیشتر این روایات همراه است با احتجاج ائمه علیهم‌السلام بر لزوم آگاهی امام از این امور. در برخی از این احادیث آمده است که امکان ندارد خداوند، بنده‌ای را حجت خود در زمین قرار دهد و فرمانبری او را واجب گرداند، اما خبری از اخبار آسمان و زمین بر او مخفی بماند.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الصادق عليه السلام:

۱. سورة انعام: ۶، آیه ۷۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۰۷، ح ۵.

۳. همان، ص ۱۰۷، ح ۲.

۴. همان، ص ۱۲۴.

«إنَّ اللهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَحْتِجَّ بَعْدَ مِنْ عِبَادِهِ، ثُمَّ يَخْفَى عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».^۱

ابوحمزة: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالَمٌ جَاهِلًا أَبَدًا، عَالَمًا بِشَيْءٍ جَاهِلًا بِشَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُ أَجَلٌ وَاعَزَّ

وَأَعْظَمُ وَآكِرَمُ مَنْ أَنْ يَفْرُضَ طَاعَةَ عَبْدٍ، يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَارْضَهُ». ثُمَّ قَالَ: لَا

يَحْجُبُ ذَلِكَ عَنْهُ».^۲

۳/۳/۱. شرایع آسمانی و کتب آن‌ها

روایات بسیاری در بصائر نقل شده است که بر علم و آگاهی اهل بیت علیهم السلام به تمامی شرایع آسمانی و ادیان الهی پیشین و کتب آن‌ها دلالت دارد، حتی به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام دانایی ایشان نسبت به کتب انبیاء پیشین به حدی است که می‌تواند میان هر گروه براساس کتاب آسمانی‌شان داوری کند و در سخن دیگری حضرت می‌فرمایند که آگاهی ایشان به تورات و انجیل از خود یهودیان و مسیحیان بیشتر است.^۳ به برخی از روایات مربوط به این موضوع، در مباحث قبلی اشاره شد، از جمله وجود کتب انبیاء پیشین نزد اهل بیت علیهم السلام که ائمه علیهم السلام تأکید داشتند که کتاب‌های پیامبران پیشین از جمله تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم در دست ایشان می‌باشد. از ذکر مجدد آن روایات خودداری کرده و روایات دیگری را که نشان دهنده علم و احاطه کامل اهل بیت علیهم السلام بر تمامی شرایع آسمانی و کتاب‌های آنان می‌باشد در اینجا به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

عن هشام بن الحكم في حديث بريهة النصراني، أنه جاء مع هشام حتى لقي موسى بن جعفر عليه السلام فقال: يا بريهة كيف علمك بكتابك؟ قال: انا عالم، قال: كيف ثقتك بتأويله، قال: ما اوتقني بعلمي فيه قال: فابتدأني موسى بقراءة الانجيل فقال بريهة: والمسيح لقد كان يقرأها هكذا وما قرأ هذه القراءة الا المسيح، ثم قال بريهة: اني لقد كنت اطلب منذ خمسين سنة، فاسلم على يديه.^۴

الامام علي عليه السلام:

۱. همان، ص ۱۲۶، ح ۶.

۲. همان، ص ۱۲۴، ح ۲.

۳. ر.ک، صفار، پیشین، ص ۱۳۲ - ۱۳۵ (باب قول امیرالمؤمنین باحکامه بما فی التوریه والانجیل والزبور والفرقان).

۴. بصائر الدرجات، ص ۳۴۰، ح ۲.

لو ثنيت لى وسادة. لحکمت بين اهل القرآن بالقرآن حتى يزهر الى الله ولحکمت بين اهل

التوریه بالتوریه حتى يزهر الى الله ولحکمت بين اهل الانجيل بالانجيل حتى يزهر الى الله

ولحکمت بين اهل الزبور بالزبور حتى يزهر الى الله.^۱

عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه سأله عن قول الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾^۲

ما الذکر وما الزبور، قال:

«الذکر عند الله والزبور الذى نزل على داود وكل کتاب نزل فهو عند العالم».^۳

الامام الصادق عليه السلام:

«ورث سليمان داود وان محمداً ورث سليمان وأنا ورثنا محمداً عليه السلام وان عندنا علم التوریه

والانجيل والزبور وتبيان ما في الألواح».^۴

۱ / ۳ / ۴. ماكان وما يكون (آنچه بوده و خواهد بود)

يکى ديگر از ابعاد علوم اهل بيت عليهم السلام آگاهی از وقایع گذشته و حوادث آینده است. در روایات متعددی که در بصائر نقل شده، با عباراتی چون (علم ما كان وما يكون)، (علم ما مضى وما بقى الى يوم القيامة) و مشابه آن، نوعی آگاهی وسیع و گسترده به اهل بيت عليهم السلام نسبت داده شده است، با توجه به این که تعبیرات دیگری چون «علم به آنچه در آسمانها و زمین است» یا «آنچه در بهشت و جهنم است» همراه با «علم ما كان وما يكون» در روایات آمده است به نظر می رسد از شمول و دایره بیشتری نسبت به موارد دیگر برخوردار است.

در یکی از روایاتی که متذکر آن خواهیم شد، حضرت امیر عليه السلام با اشاره به این نکته که دانش همه پیامبران پیشین در پیامبر اسلام عليه السلام جمع شده است و ایشان از وقایع گذشته و حوادث آینده تا روز قیامت آگاه است، خود را وارث علم پیامبر عليه السلام خوانده و می فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، من نیز از آنچه پیامبر می دانست آگاهم و از حوادثی که تاکنون واقع شده است و تا قیامت روی خواهد داد، خبر دارم».^۵

۱. همان، ص ۱۳۲، ح ۱.

۲. سورة انبياء، آیه: ۱۰۵.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۳۶، ح ۶.

۴. همان، ص ۱۳۹، ح ۱.

۵. همان، ص ۱۲۷، ح ۱.

نمونه‌ای از روایات:

عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال:

«سئل علي عليه السلام عن علم النبي عليه السلام فقال: "علم النبي علم جميع النبيين وعلم ما كان وعلم ما

هو كائن الى قيام الساعة، ثم قال: والذي نفسى بيده، انى لاعلم علم النبي عليه السلام وعلم ما

كان وما هو كائن فيما بينى وبين قيام الساعة".^۱

عن الحارث بن المغيرة وعدة من اصحابنا فيهم عبدالاعلى وعبيدة بن عبد الله بن بشر الخثعمي وعبد الله بن

بشير، سمعوا ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«اننى لاعلم ما في السموات واعلم ما في الارضين واعلم ما في الجنة واعلم ما في النار

واعلم ما كان وما يكون»، ثم مكث هنيهة فرأى ان ذلك كبر على من سمعه فقال «علمت

من كتاب الله، ان الله يقول فيه تبيان كل شيء». ^۲

الامام الصادق عليه السلام:

«اللهم يا من اعطانا علم ما مضى وما بقى وجعلنا ورثة الانبياء وختم بنا الامم السالفة

وخصنا بالوصية». ^۳

۵ / ۳ / ۱. علم به شئونات ساير موجودات

اهل بيت عليهم السلام علاوه بر آن که آگاهی کامل به شئون انسان‌ها داشته و مأموریت دارند تا بشر را به سوی کمال

حقیقی خود سوق دهند و راه سعادت انسان را به او نشان دهند، دایره و گستره آگاهی‌هایشان به حدی است که

به شئونات موجودات دیگری غیر از انسان نیز واقف هستند. از جمله اموری که در برخی روایات بدان اشاره شده،

مراجعه افرادی از جن نزد اهل بیت عليهم السلام برای آموزش و آگاهی از معالم دینشان می‌باشد. هجدهمین باب از جزء

دوم کتاب بصائر به این موضوع اختصاص دارد. به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود:

عن أبي حمزة الثمالي:

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲۸، ح ۵.

۳. همان، ص ۱۲۹، ح ۳.

كنت استأذن على أبي جعفر عليه السلام فقبل عنده قوم، اثبت قليلاً حتى يخرجوا، فخرج قوم انكرتهم ولم اعرفهم، ثم اذن لي فدخلت عليه فقلت: جعلت فداك هذا زمان بنى امية وسيفهم يقطر دما فقال لي: «يا اباحمزة هولاء وفد شيعتنا من الجن جاؤا يسئلوننا عن معالم دينهم».^۱

عن سعد الاسكاف قال:

اتيت باب أبي جعفر عليه السلام مع اصحاب لنا لندخل عليه، فاذا ثمانية نفر كأنهم من اب وام، عليهم ثياب زراية وأقبية طاق وطاق وعمائم صفر، دخلوا فما احتبسوا حتى خرجوا قال لي: «يا ابا سعد رأيتهم» قلت: نعم جعلت فداك، قال: «ولئك اخوانكم من الجن اتونا يستفتوننا في حلالهم وحرامهم كما تأتونا وتستفتوننا في حلالكم وحرامكم».^۲

مرحوم كلینی نیز در کتاب کافی ذیل عنوان «انّ الجن یأتیهم فیسئلونهم عن معالم دینهم» هفت روایت در این موضوع نقل کرده است.^۳

۱ / ۳ / ۶، علم به اسرار الهی

روایاتی در کتاب بصائر وجود دارد که تأکید دارد بر این که اسرار الهی نزد اهل بیت علیهم السلام می باشد، در این که این اسرار چه بوده، توضیحی در این روایات وجود ندارد، امام آن چه مشخص است، این است که این اسرار برخی از امور غیبی بوده است که از طرف خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده و از سوی ایشان به امام علی علیه السلام و به بقیه ائمه علیهم السلام رسیده است.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الباقر علیه السلام:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله دعا علیاً علیه السلام في المرض الذي توفي فيه فقال: يا علي ادن مني حتى اسرّ اليك ما اسرّ الله اليّ وائتمنك على ما ائتمني الله عليه، ففعل ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله بعليّ علیه السلام»

۱. همان، ص ۹۶، ح ۳.

۲. همان، ص ۹۷، ح ۵.

۳. ر.ک، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۶.

وفعله عليّ عليه السلام بالحسن عليه السلام وفعله الحسن عليه السلام بالحسين عليه السلام وبأبي وفعله أبي بي

صلوات الله عليهم اجمعين».^۱

عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

«أسرّ الله سرّه إلى جبرئيل وأسرّه جبرئيل إلى محمد عليه السلام وأسرّه محمد عليه السلام إلى عليّ عليه السلام وأسرّه عليّ عليه السلام إلى من

شاء واحدا بعد واحد».^۲

معمر بن خلّاد عن أبي الحسن عليه السلام قال:

«لا يقدر العالم أن يخبر بما يعلم، فإن سرّ الله أسره إلى جبرئيل وأسرّه جبرئيل إلى

محمد عليه السلام وأسرّه محمد عليه السلام إلى من شاء الله».^۳

۱ / ۳ / ۷. اسرار درونی و نهفته انسان‌ها

از جمله اموری که داخل در دایره علوم و آگاهی‌های اهل بیت علیهم السلام است، اطلاع و آگاهی آنان از مافی الضمیر و اسرار درونی انسان‌ها است که در گنجینه دلشان مخفی کرده‌اند و یا علم اهل بیت علیهم السلام به افکاری است که به ذهن افراد خطور کرده و آن را آشکار نکرده‌اند. صفار در بصائر الدرجات و در ضمن چندین باب و روایات بسیاری، این مسئله را مطرح کرده است.^۴ در برخی روایات ائمه علیهم السلام بر آگاهی از رازهای پنهانی افراد تصریح دارند، مثل آگاهی از ایمان فرد یا نفاق او و یا حب و بغض افراد نسبت به اهل بیت علیهم السلام. بعضی از روایات نیز به نقل مواردی می‌پردازند که در آن‌ها امری را که راوی یا فرد دیگر آن را مخفی نموده بود، امام بدان خبر می‌دهد.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الباقر عليه السلام:

«أنا لنعرف الرجل إذا رأينا بحقيقة الايمان وبحقيقة النفاق».^۵

الامام الباقر عليه السلام:

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۷۷، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۷۷، ح ۴.

۳. همان، ص ۳۷۸، ح ۶.

۴. رک، همان، ص ۲۳۵، باب ۱۰، ۲۴۲، باب ۱۱، ۲۵۰، باب ۱۲، ۲۵۷، باب ۱۴، ۲۵۹، باب ۱۶، ۲۶۰، باب ۱۷، ۲۸۸، باب ۸، ۲۸۹،

باب ۹.

۵. همان، ص ۲۸۸، ح ۱.

«ان الله اخذ ميثاق شيعتنا فينا من صلب آدم، فنعرف بذلك حبّ المحبّ وان اظهر خلاف ذلك بلسانه ونعرف بغض المبغض وان اظهر حبّ اهل البيت».^۱

الامام الصادق (ع):

«انّ جويرية بن عمر العبدی، خاصمه رجل فی فرس انثی، فدعيا جميعاً الفرس، فقال اميرالمؤمنين: الواحد منكما البيّنة، فقالا: لا، فقال لجويرية: اعطه الفرس، فقال له: يا اميرالمؤمنين بلا بيّنة، فقال له: والله لأنّنا اعلم بك منك بنفسك، اتنسى صنيعك بالجاهليّة الجهلاء، فاخبره بذلك».^۲

عن شهاب بن عبد ربّه قال:

«دخلت على أبي عبد الله (ع) وانا اريد أن اسأله من الجنب يغرف الماء من الحبّ، فلمّا صرت عنده انسييت المسئلة، فنظر الىّ ابو عبد الله (ع) فقال: يا شهاب لا بأس ان يغرف الجنب من الحبّ».^۳

عن أبي كهمس قال:

كنت نازلا بالمدينة في دار فيها وصيفة كانت تعجبنى، فانصرفت ليلا ممسيا، فاستفتحت الباب، ففتحت لي فمددت يدي فقبضت على ثديها، فلمّا كان من الغد، دخلت على أبي عبد الله (ع) فقال: «يا ابا كهمس تب الى الله ممّا صنعت البارحة».^۴

۱ / ۳ / ۸. زبان همه انسانها

روایات بسیاری در بصائر نقل شده است که از آگاهی اهل بیت (ع) به همه زبانها و لغات حکایت دارد. در برخی روایات تصریح شده است که اهل بیت (ع) توانایی تکلم به همه زبانها را دارند و در روایات بسیاری نیز به نوع زبانی که اهل بیت (ع) به آن سخن گفته‌اند اشاره شده است، زبان‌هایی چون: فارسی، رومی، عبری، سریانی، نبطی، روسی یا اسلاوی.

۱. همان، ص ۲۸۹، ح ۲.

۲. همان، ص ۲۴۷، ح ۱۱.

۳. همان، ص ۲۳۶، ح ۳.

۴. همان، ص ۲۴۲، ح ۱.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الجواد علیه السلام:

«والله لقد كان رسول الله صلی الله علیه و آله يقرأ ويكتب باثنين وسبعين (أو بثلاثة وسبعين) لساناً»^۱.

علي بن مهزيار - في صفة الهادي علیه السلام - :

دخلت عليه فابتدأني وكلمني بالفارسية^۲.

عن عمّار الساباطي قال: قال لي ابو عبد الله علیه السلام:

«يا عمّار ابومسلم فضّلله فكساه فكسحه بساطورا» قلت: جعلت فداك ما رأيت نبطياً افصح

منك، فقال: «يا عمّار وبكلّ لسان»^۳.

سماعة بن مهران عن شيخ من اصحابنا عن أبي جعفر علیه السلام قال: جئنا نريد الدخول عليه، فلمّا صرنا بالدهليز

سمعنا قراءة بالسريانية بصوت حسن، يقرأ ويكي حتى ابكى بعضنا^۴.

علي بن مهزيار:

ارسلت الى أبي الحسن علیه السلام غلامی وكان صقلا بيا، فرجع الغلام الى متعجباً فقلت له: مالك

يا بني قال: كيف لا اتعجب، مازال يكلمني بالصقلانية كانه واحداً منّا^۵.

۹/۳/۱. زبان حیوانات

از امور دیگری که در روایات بصائر بدان پرداخته شده است، آگاهی اهل بیت علیهم السلام از زبان پرندگان و دیگر

حیوانات می‌باشد. جناب صفّار بیش از ۴۰ روایت در این باره نقل کرده است، به چند نمونه از روایات اشاره می-

شود:

عن زرارة عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال امير المؤمنين علیه السلام - لابن عباس - :

۱. همان، ص ۲۲۶، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۳۳، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۳۳، ح ۴.

۴. همان، ص ۳۴۰، ح ۱.

۵. همان، ص ۳۳۳، ح ۳.

«ان الله علّمنا منطق الطير كما علّمه سليمان بن داود و منطق كل دابة في برّ او بحر»^۱.

عن أبي حمزة الثمالي قال:

كنت مع عليّ بن الحسين عليه السلام، فانتشرت العصافير وصوتت فقال: يا ابا حمزة أتدرى ما تقول قلت: لا، قال: تقدّس ربّها وتسلّ قوت يومها، ثم قال: «يا ابا حمزة علّمنا منطق الطير واوتينا من كل شيء»^۲.

عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

انّ ناصخا كان لرجل من الناس فلما اسن قال بعض اصحابه لو نحرتموه، فجاء البعير الى رسول الله صلى الله عليه وآله فجعل يرغبو، فارسل رسول الله صلى الله عليه وآله فجعل يرغبو الى صاحبه، فلما جاء، قال له النبي صلى الله عليه وآله: «ان هذا يزعم أنّه كان لكم شاباً حتى حرم وانه قد نفّكم وانكم اردتم نحره، فقال: صدق، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تنحروه ودعوه. قال: فتركوه»^۳.

۱۰ / ۳ / ۱. زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار

از جمله اموری که به عنوان بخشی از علوم اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده، آگاهی اهل بیت علیهم السلام از زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار است. در اصطلاح عربی از این گونه علم به «علم البلیا والمنايا» یاد می‌شود. در کتاب بصائر الدرجات در چندین باب و بیش از ۶۰ روایت به این مطلب پرداخته شده است. در برخی روایات ائمه علیهم السلام تأکید می‌کنند که علم به منایا و بلایا نزد آنان است و از آن آگاهی کامل دارند^۴، از جمله در روایتی، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «زمان فرا رسیدن مرگ و پیشامدهای ناگوار را می‌دانم و از اصل و نسب آدمیان و چگونگی داوری میان آنان آگاهی دارم. نه حوادث گذشته از دسترس من به دور است و نه امور نهان از دیده برایم مستور. این‌ها همه دانشی است که خدا مرا از آن آگاه ساخته است»^۵.

۱. همان، ص ۳۴۴، ح ۱۲.

۲. همان، ص ۳۴۱، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۴۷، ح ۱.

۴. رک، صفّار، پیشین، ص ۱۱۸ - ۱۲۰، ۱۹۹ - ۲۰۲، ۲۶۶ - ۲۶۹.

۵. رک، همان، ص ۱۹۹ - ۲۲۰.

در بعضی روایات نیز ائمه علیهم السلام از آگاهی خود از زمان مرگشان خبر می‌دهند.^۱ و در گروهی دیگر از روایات اهل بیت علیهم السلام از زمان مرگ برخی از شیعیان خبر می‌دهند.^۲ گفتنی است در برخی روایات به این مطلب نیز اشاره شده است که اهل بیت علیهم السلام از بازگویی همه علم خود به «منایا وبلایا» معذور هستند و معلوم می‌شود با وجود این آگاهی در اکثر موارد اهل بیت علیهم السلام آن را کتمان می‌نمودند.^۳

نمونه‌ای از روایات:

الامام زین العابدین علیه السلام:

«انّ محمداً صلی الله علیه و آله کان آمین الله فی ارضه فلماً قبض محمداً صلی الله علیه و آله کنا اهل البيت ورثته ونحن آمناء الله فی ارضه، عندنا علم البلیا والمنايا وانساب العرب و...»^۴

الامام علی علیه السلام:

«لقد اعطیت خصالاً ما سبقنی الیها احد خلا محمداً صلی الله علیه و آله، علم المنايا والبلایا والانصاب وفصل الخطاب، فلم یفتنی ما سبقنی ولم یعزب عنی ما غاب عنی، انشر باذن الله واودی عنه کلّ ذلك منّا من الله مکّنی فیہ بعلمه»^۵.

الامام علی علیه السلام:

«سلونی قبل ان تفقدونی، الا تسالون من عنده علم المنايا والبلایا والقضایا وفصل الخطاب»^۶.

سعد بن ظریف عن الاصبغ بن نباته قال:

کان امیرالمؤمنین علیه السلام اذا وقف الرجل بین یدیه قال: یا فلان استعدّ واعدّ لنفسک ما تريد، فانّک تمرض فی یوم کذا وکذا فی ساعة کذا وکذا و سبب مرضک کذا وکذا وتموت فی شهر کذا وکذا، فی یوم کذا وکذا، فی ساعة کذا وکذا.

۱. ر.ک، همان، ص ۴۶۴ - ۴۶۶ و ۴۸۰ - ۴۸۴.

۲. ر.ک، همان، ص ۲۶۲ - ۲۶۶.

۳. ر.ک، همان، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

۴. همان، ص ۱۱۸، ح ۱.

۵. همان، ص ۲۰۱.

۶. همان، ص ۲۶۷، ح ۷.

قال سعد: فقلت هذا الكلام لابي جعفر عليه السلام فقال:

«كان ذاك فقلت: جعلت فداك كيف لا تقول انت، فلا تخبرنا فتستعدّ له، قال: هذا باب

اغلق الجواب فيه عليّ بن الحسين عليه السلام حتى يقوم قائمنا».^۱

عن سدير قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«انّ ابي مرض مرضا شديدا حتّى خفنا عليه، فبكاء بعض اهله عند رأسه، فنظر فقال: انّي

لست بميت من وجعي هذا، انّه اتاني اثنان، فاخبراني انّي لست بميت من وجعي هذا، قال:

فبراء ومكث ما شاء الله ان يمكث، فبينما هو صحيح ليس به بأس قال: يا بنيّ انّ الذين

اتيانني من وجعي ذلك اتيانني فاخبراني انّي ميت يوم كذا وكذا قال: فمات في ذلك اليوم».^۲

۱۱ / ۳ / ۱. علم اهل بيت عليهم السلام به بروز انحراف در دين

از جمله اموری که به عنوان بخشی از آگاهی‌های اهل بیت عليهم السلام در روایات ذکر شده است، آگاهی اهل بیت عليهم السلام از بروز انحراف در دین است و به تعبیر روایات اگر زیادی یا نقصانی در دین ایجاد شود، امام از آن آگاه می‌شود. اگر انحراف از نوع اضافه کردن چیزی به دین باشد، امام آن را نفی می‌کند و اگر نقصانی در دین پدید آید، امام آن را کامل می‌سازد. لازم به ذکر است که اگر این آگاهی از طریق عادی حاصل شود، جزو علوم ویژه اهل بیت عليهم السلام تلقی نمی‌گردد.

نمونه‌ای از روایات:

الامام الصادق عليه السلام:

«انّ الله لم يدع الارض الا وفيها عالم يعلم الزيادة والنقصان في الارض، فاذا زاد المؤمنون

شيئاً ردّهم واذا نقصوا اكمله لهم».^۳

الامام الباقر عليه السلام:

«انّ الارض لا تبقى الا وفيها منّا من يعرف الحقّ، فاذا زاد الناس، قال، قد زادوا واذا نقصوا

منه، قال، قد نقصوا ولولا ذلك كذلك لم يعرف الحقّ من الباطل».^۱

۱. همان، ص ۲۶۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۸۱، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۳۱، ح ۱.

۱. همان، ص ۳۳۲، ح ۵.

از مجموع آنچه در بخش دوم و در معرفی اهل بیت (ع) در کتاب بصائر الدرجات گفته شد، برمی آید که اهل بیت (ع) دارای علوم و آگاهی‌های منحصر به فردی هستند. بسیاری از این دانش‌ها در انحصار اهل بیت (ع) بوده و آنان تنها منبع و سرچشمه این علوم هستند، علم کامل به قرآن کریم و آگاهی از تمامی ظواهر و بواطن و تفسیر و تأویل آن تنها در اختیار اهل بیت (ع) می‌باشد. اسم اعظم، آگاهی از ملکوت آسمانها و زمین، علم به آنچه در زمین و آسمان روی می‌دهد، آگاهی از تمام شرایع و ادیان الهی و کتاب‌های آنان، علم به ما کان وما یکون، علم به اسرار الهی، آگاهی از رازهای نگفته و نهفته انسان‌ها، زبان همه آدمیان و پرندگان و جانوران، آگاهی از زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار و... مواردی از علوم اهل بیت (ع) است که واقعاً اعجاز‌آمیز و حیرت‌انگیز است و حتی بسیاری از پیامبران الهی تنها بخشی از این دانش‌ها را دارا بودند. از بررسی مبادی و منابع علوم اهل بیت (ع) معلوم می‌شود که، علاوه بر این که بسیاری از دانش‌های اهل بیت (ع) ویژه و اعجاز‌آمیز می‌باشد، این دانش‌ها از طرق و روش‌های خاص و اعجاز‌گونه‌ای به ایشان رسیده است، به ارث بردن علوم از پیامبر اکرم (ص)، الهام و تحدیث ملائکه، تأییدات روح القدس و روح و خروج روحانی به آسمان‌ها و به عرش، بخشی از مبادی علوم اهل بیت (ع) است. اعطاء علم الکتاب و اسم اعظم از سوی خداوند به اهل بیت (ع) باعث حصول دانش‌های حیرت‌انگیزی برای آنان شده است و باید اعتراف کرد که فهم حقیقت و ماهیت دانش‌های اهل بیت (ع) و کیفیت و نحوه آگاهی آنان از این علوم برای ما امری غیرممکن است. نکته مهمی که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد، آن است که تمامی این دانش‌ها به اعتراف همه روایات، موهبت و نعمتی است از سوی خداوند به این بندگان خاص خود؛ اگرچه مبادی مختلفی برای علوم اهل بیت (ع) ذکر شد، ولی روشن است که همه این‌ها متصل به حضرت حق است و او منشأ و مبدأ علم اهل بیت (ع) می‌باشد و به تصریح بسیاری از روایات، اوست که این آگاهی‌ها را به ایشان بخشیده است و همه این‌ها باعث شده است تا اهل بیت (ع) واجد خصائص و ویژگی‌های علمی شوند، که کسی غیر از آنان، آن ویژگی‌ها را دارا نیست، معدن علم و سرچشمه آن، خزانه‌داران علم الهی، ظرف علم الهی، وارثان علوم تمامی انبیاء و ملائکه، راسخان در علم و... .

مباحث تکمیلی

۱. عمومیت و فعلیت علوم اهل بیت (ع)

از بررسی روایات علم اهل بیت (ع) در بصائر می‌توان فهمید که علم اهل بیت (ع) به این دانش‌ها عام بوده و آنان بالفعل همه این آگاهی‌ها را واجد و دارا هستند، به عنوان مثال در روایات آمده است که اهل بیت (ع) به

«علم البلايا والمنايا» آگاهند. ظاهر از این روایت آن است که آنان به همه بلايا و منایا آگاهی دارند و این آگاهی بالفعل نزد آنان حاضر است.

توضیح این که، کسانی که اتصاف اهل بیت علیهم السلام به این علوم را قبول دارند، تلقی‌های مختلفی در این مورد دارند که عمدتاً حول دیدگاه‌های ذیل می‌باشد:

۱- علم اهل بیت علیهم السلام به این دانش‌ها بالفعل است.

۲- آگاهی اهل بیت علیهم السلام از این امور منوط به خواست و اراده آنان است، یعنی آنان این شأنیت و استحقاق را دارند که این آگاهی را دارا باشند و هر وقت لازم باشد و اراده کنند که بدانند می‌دانند، برخی این قول را نظریه مشهور شیعه دانسته‌اند.^۱

خود این دو دیدگاه نیز در عمومیت و شمول علم اهل بیت علیهم السلام به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: علم اهل بیت علیهم السلام به این دانش‌ها عام است، یعنی وقتی گفته می‌شود آنان علم به «ما کان وما یکون» دارند یعنی به همه «ما کان وما یکون» علم دارند، یا این که اگر اراده کنند می‌توانند آگاه شوند.

دسته دوم: علم اهل بیت علیهم السلام به این امور به نحو مجبیه جزئی است، یعنی آگاهی آنان از ما کان وما یکون به این معنی است که به بعضی از ما کان وما یکون علم دارند یا اگر اراده کنند می‌توانند آگاه شوند.^۲

گفتنی است که عمدتاً کسانی که از علم فعلی اهل بیت علیهم السلام جانبداری می‌کنند، بر این باورند که اهل بیت علیهم السلام به نحو عام به این دانش‌ها آگاهند و گروه دیگر که علم اهل بیت علیهم السلام را ارادی می‌دانند. معمولاً قائلند که اهل بیت علیهم السلام به بعضی از این دانش‌ها آگاهند.

همان‌گونه که گفته شد، از ظهور اکثر روایات نقل شده در بصائر مربوط به علم اهل بیت علیهم السلام و همچنین با توجه به خصائص و ویژگی‌های علمی اهل بیت علیهم السلام چون معدن علم و سرچشمه آن، خزانه‌داران علم الهی، ظرف

۱. ر.ک، حسن لواسانی، میرزا حسن، نورالافهام (شرح مصباح الظلام في علم الکلام)، تهران مکتبه البوذر جمهزی، ۱۳۷۳ ق، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. برای آگاهی بیشتر از دلائل عقلی و نقلی دیدگاه‌های گفته شده و قائلان آنها ر.ک محمد حسین مظفر، علم/امام، ترجمه، علی شیروانی، تهران، انتشارات الزهراء؛ عبدالحسین نجفی لاری، المعارف السلمائیة فی کیفیة علم الامام وکمیتة، تحقیق، محمد جمیل حمود، بیروت، مرکز جواد، ۱۴۱۴؛ خلیل رزق، علم الائمة المعصومین مقاربة فلسفیه کلامیه، بیروت، دارالهادی، ۱۴۲۷.

علم الهی، وارثان علوم انبیاء و ملائکه و... می‌توان نتیجه گرفت که علوم ایشان در مواردی که در روایات ذکر شده، عام بوده و آنان بالفعل به این علوم آگاهی دارند، مگر مواردی که خود اهل بیت علیهم‌السلام آنها را استثناء کرده و علم به آن را از خود نفی کرده باشند، در این میان روایاتی در بصائر وجود دارد که هم با عمومیت علم اهل بیت علیهم‌السلام در تعارض است و هم با فعلیت آن، این روایات از این قرار است:

دسته اول:

الامام الصادق علیه‌السلام: «انَّ الامام اذا شاء ان يعلم علم»^۱.

الامام الصادق علیه‌السلام: «اذا اراد الامام ان يعلم شیئا علَّمه الله ذلک»^۲.

برخی بر این عقیده هستند که این روایات، دلالت دارند که ائمه علیهم‌السلام بالفعل به امور گفته شده آگاهی ندارند، بلکه آگاهی آنان منوط به اراده و خواست ایشان می‌باشد و به تعبیر مرحوم لواسانی:

«لهم علوم لا یکاد یعلم وإن ارادو علم شیء علِّموا»^۳

«آنان علمی دارند که برای ما شناخته نیست، و هرگاه بخواهند چیزی را بدانند، از آن آگاه می‌شوند.»

«بدین سان، می‌توان دانش غیبی را به نامه‌ای در بسته همانند دانست که برای آگاهی از محتوا، باید در نامه را گشود. ناگفته پیداست که این خواستن و دانستن، وابسته به وجود مصلحت و گره خوردن با حکمت است و چه بسا امام یا پیامبر نخواهد و در نتیجه نداند؛ اما همواره آن چه حجت پروردگار را از دیگران جدا می‌سازد و او را در جایگاهی برتر از همه می‌نشاند، این است که اگر او بخواهد از چیزی آگاه شود، می‌تواند»^۴.

با توجه به این که روایاتی که بر فعلیت علم اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارند، از نظر کثرت قابل مقایسه با این چند روایت نیست، به نظر می‌رسد باید معنای قابل قبولی برای این روایات که دلالت بر عدم فعلیت علم ائمه علیهم‌السلام دارند، ارائه کرد تا در عین حال که این روایات معنای روشنی دارند، با روایات دال بر فعلیت علم نیز تعارض

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۱۵، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۱۵، ح ۵.

۳. لواسانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶.

۴. علی اکبر رشاد و دیگران، دانش‌نامه امام علی علیه‌السلام، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵، چاپ سوم، ج ۳، ص ۳۵۸ (مقاله علم غیب امام، حسن یوسفیان).

نداشته باشند، محققان بزرگوارای در گذشته و حال به قلم‌زنی در این مورد پرداخته و سعی در جمع بین دو دسته نموده‌اند، مرحوم علامه محمد حسین مظفر در این باره می‌نویسد:

«مضمون این گروه از روایات آن است که آگاه شدن آنها متوقف بر خواستشان می‌باشد، ولی دلالتی بر آن ندارند که آنها فقط در بعضی از زمان‌ها می‌خواهند که بدانند. و بنا بر این، مضمون آنها با روایاتی که دلالت دارد بر این که آنان همیشه می‌خواهند بدانند، منافات و تعارضی ندارد، و بلکه با توجه به این بیان، گواهی هستند بر علم حضوری آنان. علاوه بر آن که در صورتی که علم آنان متوقف بر خواستشان باشد، برای چه نخواهند که همیشه همه چیز را بدانند؟ چه کسی است که با آن که حدود علمش منوط به خواست خود اوست، نخواهد بالاترین مراتب علم را دارا باشد؟»^۱

مرحوم آیت الله سید عبدالحسین نجفی لاری در المعارف السلمانية، دلائلی بر لزوم فعلیت علم امام و نفی ارادی و مقید به مشیت بودن علم آنان ارائه کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- نصوص دال بر عمومیت و فعلیت علوم اهل بیت علیهم‌السلام بسیار بیشتر و از نظر سندی صحیح‌تر و از نظر دلالت صریح‌تر از متون معارض است.

۲- اطلاق علم به علم ارادی مقید به مشیت از نوع استعمال مجازی است نه حقیقی و متبادر از علم، علم فعلی است نه ارادی.

۳- از کسی که علم او مقید به خواست اوست، می‌توان سلب علم کرد و گفت: نمی‌داند (صحت سلب علم از علم مقید به اراده)

۴- صراحت روایات مثبت فعلیت علم امام علیه‌السلام در اطلاق و فعلیت، به طوری که امکان تبعیض و تقیید آنها به اراده و مشیت وجود ندارد.

۵- روایات بسیاری که علم ائمه علیهم‌السلام را به عنوان یکی از شاخص‌های انتصاب آنان به امامت معرفی می‌کند، به این معناست که علم آنان فعلی است.

ایشان در جایی دیگر از کتاب در تبیین معنای این روایات چند احتمال می‌دهد:

۱- روایات مربوط به علم ذاتی الهی است و این روایات بیان‌گر آن است که اگر اهل بیت بخوانند، خداوند از این علم خود نیز به آنان می‌بخشد.

۱. محمد حسین مظفر، پیشین، ص ۷۸ - ۷۹.

۲- این روایات مربوط به علوم اختصاصی الهی است مانند علم الساعة، و اگر امام اراده کند از آن باخبر شود، خداوند او را آگاه می‌سازد.^۱

۳- این روایات از روی تقیّه صادر شده است یا برای دفع محذور غلوّ و یا برای موافقت با عامّه، چرا که روایات مثبت علوم فعلی مشهور و مخالف عامه است.^۲

علاوه بر آن چه گفته شد، شیخ خلیل رزق دو وجه دیگر نیز ذکر کرده است:

۱- انّ كلمة «علم» الواردة في هذه الروایات غير محرّكة، لذا تقرا «عَلِمَ» على صيغة الماضي المجهول والرواية التالية، تؤيّد قراءتها «عَلِمَ» وليس «عَلِمَ» وهی:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا اراد الامام أن يعلم شيئاً، اعلمه الله ذلك» و يصبح معنى العبارة: «انّ الامام اذا شاء ان يُعَلِّمَ عَلِمَ» وكان الرواية تريد أن تقول: انّ الامام لا يعلم من نفسه، وانّما عَلِمَ من قبل الله تعالى وهذا هو المطلوب. ولعلّه لدفع اوهام الغالين، والقول بانّ كل ما عندهم، فهو من عند الله لا من عند انفسهم.

۲- انه لا منافاة بين ان يكون الانسان عالماً بالشيء وبالفعل ومع ذلك هو غير ملتفت اليه ولو شاء ان يحضره من خزانة معلوماته، فهو قادر على ذلك وبهذا نفسّر روايات «ان شاءوا علموا»، بانه ليس المراد منها هو عدم وجود هذا العلم عندهم، بل إنّ هذا العلم موجود في خزانة انفسهم، ومتى شاءوا أن يحضروه أحضروه.^۱

بنا بر وجه اول لفظ «علم» در روایت، باید به صورت «عَلِمَ» و به صیغه ماضی مجهول خوانده شود، بنابراین روایت درصدد بیان این مطلب است که، علم امام از خودش نیست، بلکه این علم از طرف خداوند به او اعطا می‌شود و شاید این روایت برای دفع اوهام غالیان صادر شده است، تا بیانگر این نکته باشد که امام هر آگاهی که دارد از سوی خداوند است و علم او ذاتی نیست.

۱. نکته‌ای که این معنا و معنای قبلی را تقویت می‌کند، آن است که برخی از این روایات در پاسخ به سؤال از علم امام به غیب صادر شده است و باید توجه داشت که به تصریح دانشمند بزرگوار آیت الله سبحانی، علم غیب در عصر نزول قرآن و صدور روایات، اغلب به معنای علم ذاتی استعمال می‌شده است و ائمه علیهم السلام که علم غیب را از خود نفی می‌کردند، علم به غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی را نفی می‌کردند. (ر.ک جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۶۹، ج ۸، ص ۳۸۹)، بنابراین، احتمال این که در این روایت، علم به معنای علم ذاتی یا علوم اختصاصی الهی باشد، بسیار زیاد است.

۲. ر.ک. نجفی لاری، پیشین، ص ۸۸ - ۱۰۷.

۱. خلیل رزق، پیشین، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

وجه دیگر آن است که بگوییم بین فعلیت علم امام و این روایات هیچ‌گونه تعارضی نیست؛ چرا که این روایات درصدد بیان این مطلب نیستند که ائمه علیهم‌السلام بالفعل عالم نیستند و باید اراده کنند تا آگاه شوند، بلکه روایات بیان‌گر این معنا هستند که این علوم بالفعل نیز اهل بیت علیهم‌السلام حاضر است و آنان تنها باید اراده کنند تا آن را از خزانه معلومات خود حاضر سازند.

در هر حال به نظر می‌رسد، قول به عدم فعلیت علوم اهل بیت علیهم‌السلام امری مشکل است و نیازمند توجیه صدها روایتی است که بر فعلیت این علوم دلالت دارد.

«گفتنی است که برخی از اندیشه‌مندان شیعه و سنی، به جای تعبیر «اراده» واژه‌هایی همچون «خطور» و «التفات» را به کار گرفته‌اند؛^۱ بدین معنا که معصومان برای رسیدن به آگاهی به چیزی بیشتر از «توجه» نیازمند نیستند. همچنین گاه در این باره تعبیر «خواست و مشیت الهی» به کار می‌رود^۲ که تفاوت چندانی در مقصود به بار نمی‌آورد؛ زیرا پیامبران و امامان به مرتبه‌ای رسیده‌اند که خواست آنان با مشیت خداوند پیوند می‌خورد و جز آن‌چه او می‌خواهد، نمی‌خواهند: «ان الله - عز وجل - جعل قلوب الائمة مورداً لإرادته فاذا شاء الله شيئاً شأوه»^۳ «خداوند دل‌های امامان را جایگاه اراده خویش ساخته است به گونه‌ای که هرگاه خدا چیزی بخواهد، آنان نیز می‌خواهند.»^۴

دسته دوم:

حنّان بن سدير عن أبي جعفر عليه السلام قال:

«ان الله علما عامّا وعلما خاصّا، فامّا الخاص فالذى لم يطلع عليه ملك مقرب ولا نبيّ

مرسل واما علمه العامّ الذى اطلعت عليه ملائكة المقربين والانبياء المرسلين، قد رفع ذلك

۱. ر.ک. شیخ انصاری، *فرائد الاصول*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۷۴؛ عبدالغنی عبدالخالق، *حجیه السنه*، بغداد، دارالسعداوی، ص ۱۴۴.

۲. ر.ک. *مصنفات شیخ مفید* (اوائل المقالات)، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۶۶؛ مکارم شیرازی و دیگران، *پیام قرآن*، قم، انتشارات هدف، ۱۳۷۴ ش، ج ۷، ص ۲۵۰.

۳. علی بن ابراهیم قمی، *پیشین*، ج ۲، ص ۴۰۹؛ سید هاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق، ج ۸، ص ۲۲۷.

۱. علی اکبر رشاد و دیگران، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۵۹.

كَلِّهِ الْيَنَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱،^۲

الامام الباقر^{علیه السلام}:

«إِنَّ اللَّهَ عَالِمِينَ، عِلْمٌ مَبْذُولٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ، فَأَمَّا الْمَبْذُولُ فَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَهُ فِي أَمِّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفْذٌ»^۳.

ادعا شده است که این روایات در تعارض با عمومیت و فعلیت علوم اهل بیت^{علیهم السلام} می باشد، اگر اهل بیت^{علیهم السلام} بالفعل به همه امور آگاهند، چرا در این روایات آگاهی از اموری به خداوند اختصاص داده شده است؟ بررسی مفصل آیات و روایاتی که آگاهی از برخی امور را از غیر خدا نفی می کنند و پرداختن به جزئیات آن ها در فصل دوم و در بخش «علم به ما کان وما یکون» خواهد آمد، اما اجمالاً باید گفت که کسانی که قائل به علم عام و فعلی اهل بیت^{علیهم السلام} هستند، درصدد اثبات این مطلب نیستند که علم اهل بیت^{علیهم السلام} ذاتی است و آنان به جمیع علم الهی آگاهی دارند و تفاوتی بین علم اهل بیت^{علیهم السلام} و خداوند وجود ندارد، بنابراین اگر موردی در آیات و روایات اثبات شود که، آگاهی از آن به ذات الهی اختصاص دارد و خداوند حتی اهل بیت^{علیهم السلام} را نیز از آن آگاه نساخته است، مورد قبول قائلان به علم فعلی و عام اهل بیت^{علیهم السلام} قرار خواهد گرفت، مانند «علم الساعة» و یا همان گونه که در روایات اسم اعظم اشاره شد، اختصاص یک حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم به خداوند و این که این یک حرف به هیچ کس داده نشده است.

دسته سوم:

روایاتی که بر ازدیاد مداوم علوم اهل بیت^{علیهم السلام} دلالت دارد. این روایات در ابواب متعددی از بصائر نقل شده است همچون، باب ۹، ص ۳۹۲؛ باب ۱۰، ص ۳۹۵ و باب ۳، ص ۴۲۳.

۱. سورة لقمان: ۳۱، آیه ۳۴.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۰۹، ح ۱.

۳. همان، ص ۱۰۹، ح ۳.

دسته چهارم:

روایاتی که بر تفاضل بین اهل بیت علیهم السلام در مراتب علم دلالت دارند، مانند روایاتی که در باب ۷، ص ۴۷۹ و باب ۸، ص ۴۸۰ نقل شده است.

بررسی تفصیلی این موارد در فصل سوم و در بحث «علم به ما کان وما یکون» خواهد آمد.

۲. علم غیب در عصر صدور روایات

روایاتی که در بصائر الدرجات در مورد اهل بیت علیهم السلام نقل شده و نمونه‌هایی از آن در این بخش ذکر شد، همه به صراحت از آگاهی اهل بیت علیهم السلام از غیب خبر می‌دهد؛ چرا که بسیاری از مواردی که در مبادی و گستره علوم اهل بیت علیهم السلام گفته شده از مصادیق امور غیبی است، در مقابل دو روایت در بصائر نقل شده که در آن‌ها علم به غیب از ائمه علیهم السلام نفی شده است:

۱- عن عمّار الساباطي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الإمام أيعلم الغيب؟ قال: «لا ولكن إذا اراد أن يعلم الشيء علمه الله ذلك»^۱.

۲- عن ضريس قال:

«كنت مع أبي بصير عند أبي جعفر عليه السلام، فقال له ابوبصير: بما يعلم عالمكم، جعلت فداك قال: يا أبا محمد إنّ عالمنا لا يعلم الغيب ولو وكل الله عالمنا إلى نفسه، كان كبعضكم، لكن يحدث إليه ساعة بعد ساعة»^۱.

صرف نظر از تمامی مناقشاتی که در اسناد این روایات شده و توجیهات مختلفی که برای آن‌ها ارائه شده، به نظر می‌رسد مهمترین نکته‌ای که باید برای فهم صحیح این روایات به آن توجه کرد، این است که علم غیب معمولاً در عصر صدور روایات و حتی دوره‌های بعد به معنای علم ذاتی استعمال می‌شده است، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که با در نظر گرفتن روایاتی که آگاهی از غیب را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می‌کنند، روایات نفی کننده علم غیب را حمل بر علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی بکنیم، کما این که برخی از بزرگان به این نکته توجه داشته و به آن اشاره کرده‌اند، علامه بزرگوار، طباطبایی در المیزان می‌نویسد:

۱. همان، ص ۳۱۵، ح ۴.

۱. همان، ص ۳۲۵، ح ۲.

«خداوند ذاتا از غیب آگاه است و هر کس جز او از غیب آگاه باشد، به تعلیم او خواهد بود و هر جا پیامبر ﷺ [و یا ائمه علیهم السلام] آگاهی خود از غیب را انکار می‌کند و می‌گوید: علم غیب ندارم، معنای آن این است که مستقلاً و ذاتاً عالم به غیب نیستم، و هر چه می‌دانم از جانب خدا به من آموخته شده است».^۱

و علامه مرحوم شیخ محمد حسین مظفر می‌نویسد:

«علم خدا ذاتی است و علم امامان علیهم السلام به تعلیم الهی است و هیچ کس نباید توهم کند که علم امامان علیهم السلام مانند علم خدا است. پس مانعی ندارد که بگوئیم امامان ذاتا علم به غیب ندارند؛ اما به تعلیم الهی از غیب آگاهی دارند».^۲

همین توجیه را در مورد آیات قرآن نیز می‌توانیم به کار ببریم به این معنا که با در نظر گرفتن آیاتی که آگاهی از غیب را برای پیامبران ثابت می‌داند،^۳ آیات نفی کننده^۴ را حمل بر علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی بکنیم.

۱. علامه طباطبائی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۲. محمد حسین مظفر، پیشین، ص ۴۷.

۳. آیاتی که دلالت بر علم غیب پیامبران الهی می‌کند زیاد است، در کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» نوشته احمد مطهری و غلامرضا کاردان، این آیات به ۱۰ گروه تقسیم شده‌اند، به تعدادی از این آیات اشاره می‌کنیم:

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾، جن:

۲۶-۲۷.

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَ لَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ﴾، آل عمران: ۱۷۹.

﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ۖ وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ﴾ ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾، التکویر: ۲۲ - ۲۴.

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، هود: ۴۹.

﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾، یوسف: ۱۰۲.

۱. آیات نافی علم غیب پیامبران و منحصر نمودن علم غیب به خداوند:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِدُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، انعام: ۵۹.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، هود: ۱۲۳؛ نحل: ۷۷.

﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾، مائده: ۱۱۶.

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾، نمل: ۶۵ و برخی آیات دیگر.

اما شواهدی که نشان می‌دهد علم غیب در عصر صدور روایات و حتی پس از آن معمولاً به معنای علم ذاتی استعمال می‌شده از این قرار است:

۱- بعد از پایان جنگ جمل امام علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای از برخی حوادث آینده خبر داد. یکی از یاران آن حضرت با تعجب به ایشان گفت: «لقد اعطيت يا امير المؤمنين علم الغيب!» و آن حضرت در پاسخ او خندید و فرمود: «لیس هو بعلم غیب وانما هو تعلُّمٌ من ذی علم...»^۱

در این جا امام علیه السلام می‌فرماید این که من از حوادث آینده خبر دارم علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست.

۲- یحیی بن عبد الله بن الحسن به امام کاظم علیه السلام گفت: جعلت فداك انهم يزعمون انك تعلم الغيب و حضرت در پاسخ فرمود: «لا والله ما هي الا وراثة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم».^۲

در این روایت نیز علم غیب به معنای علم غیب ذاتی و بدون تعلیم استعمال شده است.

۳- مجموعه روایاتی در بصائر نقل شده و در آن‌ها گفته شده است که اسم اعظم به اهل بیت علیهم السلام اعطا شده است و تنها یک حرف از آن به کسی داده نشده و نزد خداوند است، تعبیری که در مورد آن حرف از اسم اعظم که نزد خداوند است، به کار رفته، چنین است: «و حرف في علم الغيب المكنون عنده»^۱، «و حرف عند الله استأثر به في علم الغيب عنده»^۲، «و حرف عند الله استأثر به في علم الغيب»^۳ و... .

در تمامی این روایات از حرفی که به کسی داده نشده و نزد خداوند است تعبیر به علم غیب شده است، در حالی که بقیه اسم اعظم نیز از امور غیبی است و از این جا می‌توان فهمید که در زمان صدور روایات علم غیب تنها در مورد علم غیب ذاتی استعمال می‌شده است.

۴- شیخ مفید می‌نویسد:

«کسی را می‌توان به طور مطلق دارای صفت «عالم به غیب» دانست که علم او ذاتی باشد و از کسی نیاموخته باشد و علم هیچ کس جز خداوند بزرگ ذاتی نیست، از این رو شیعه معتقد است که نباید درباره امامان به طور مطلق گفته شود عالم به غیب هستند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۲. شیخ مفید، کتاب الأُمالی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳، ص ۲۳، ح ۵.

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۶.

۲. همان، ص ۲۰۸، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۱۱، ح ۳.

بلکه باید توضیح داده شود که علم آنان مستفاد از امام قبل و از پیامبر ﷺ و سرانجام به

تعلیم الهی است».^۱

۵- در روایتی وارد شده است که از امام هشتم علیه السلام پرسیدند: آیا امام به هنگام مرگ خود آگاه است یا نه؟

حضرت فرمود: «نعم يعلم بالتعلیم...».^۲

یعنی آگاهی ما ذاتی نیست و به تعلیم الهی است.

ع- در روایت دیگری نقل شده:

«أن رسول الله ﷺ لقي في عزوة ذات الرقاع رجلاً من المحارب يقال له عاصم، فقال له:

يا محمد أتعلم الغيب؟ قال: لا يعلم الغيب الا الله، قال: والله لجملي هذا أحب اليّ من

الهك، قال: لكن الله أخبرني من علم غيبه أنه تعالى يبعث عليك قرحة في مسبل لحيتك

حتى تصل الى دماغك فتموت والله الى النار...».^۱

در این روایت نیز، علم غیب به معنای علم غیب ذاتی استعمال شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن را از خود

نفی فرموده‌اند، اما در ادامه آگاهی خود از غیب را به تعلیم الهی تأیید نموده‌اند.

۳. بصائر الدرجات و کافی

همچنان که در طول بحث و در لابه‌لای موضوعات و با اشاره به آدرس‌ها و عناوین ابواب متذکر شدیم، بسیاری از روایات، ابواب و موضوعات مطرح شده در بصائر الدرجات، با تغییرات اندکی و در برخی موارد عیناً در کتاب کافی ذکر شده است و یک نوع تطابق معنی‌داری بین مباحث مطرح شده در بصائر و موضوعات متناظر آن در کافی وجود دارد. عناوین ابواب در بسیاری از موارد شبیه هم هستند. گرچه در برخی ابواب کافی روایات به مراتب کمتری نسبت به بصائر نقل شده است، اما در کل می‌توان نتایج مشابهی از هر دو گرفت و امّهات مطالب در هر دو کتاب وجود دارد. و این در حالی است که جناب کلینی تنها حدود ۶۰ روایت از صفار در کافی نقل

۱. جعفر سبحانی، پیشین، ج ۸، ص ۳۱۱ (به نقل از *اوائل المقالات*، ص ۳۸).

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۸۱، ح ۳.

۱. قطب الدین الرواندى، *الخرائج والجرائج*، تحقیق و نشر: مؤسسة الامام المهدي (عج)، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص

۱۰۴، ح ۱۷۰؛ مجلسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۱۸، ح ۲۸.

کرده، اما روایات بسیاری را که مشابه یا همانند روایات بصائر است، به واسطه شیوخ دیگر خود در کافی نقل کرده است که باعث شده همخوانی زیادی در این موضوعات بین دو کتاب حاصل شود. در این میان به نظر می‌رسد، نتیجه‌ای که یکی از محققان غربی در ارتباط بین این دو کتاب گرفته است، صحیح نباشد. ایشان در این باره می‌نویسد:

«کلینی در نهایت، با کاهش تعداد احادیث مربوط به ابعاد خاص علم و قدرت ائمه [ع] و با ذکر پراکنده آن‌ها در جلد‌ها و ابواب گوناگون و نامتناسب، که موجب تقلیل تأثیر همه جانبه آن‌ها می‌شد، یا با حذف آن‌ها - به طور کلی - آن دسته از احادیث بصائر را، که بر ابعاد شگفت‌انگیزتر توانایی‌ها و علم ائمه [ع] تأکید داشت، عموماً کم‌رنگ کرده است».^۱

جناب دکتر قاسم جوادی صفری در نقد این گفتار می‌نویسد:

«این مقایسه صحیح به نظر نمی‌رسد و نمی‌توان اثبات کرد که کلینی چنین نظری داشته است و کار او نمی‌تواند موهم چنین معنایی باشد؛ زیرا اولاً، آثار و تألیفاتی که به نوعی مشترکاتی دارند، هر کدام جهت و هدف خاصی را تعقیب می‌کنند. کافی و بصائر نیز دقیقاً چنین هستند. این دو کتاب درباره معارف تشیع و امور دینی شیعیان هستند، اما هر کدام هدف خاصی دارند. بصائر، سراسر مربوط به مسائل امامت و شئون ائمه [ع] از جهات گوناگون است، در حالی که کافی یک کتاب جمع است - چنان‌که محاسن، سراسر مربوط به مسائل عبادی و آداب و سنن اسلامی است و بحث نظری در آن جایگاهی ندارد - که به درخواست یکی از شیعیان تألیف شده است. از این‌رو یکی از مباحث آن، مربوط به ائمه [ع] است، اما صدها موضوع و مبحث دیگر نیز دارد. ثانیاً، کلینی در اواخر مقدمه از این‌که بخش مربوط به ائمه [ع] کوتاه است، ابراز تأسف می‌کند و اظهار امیدواری می‌نماید که در صورت بقای عمر، حق مطلب را درباره ائمه ادا کند: "... ووسعنا قليلا كتاب الحجة

۱. اندروجی، نیومن، دوره شکل‌گیری تشیع دوازده امامی، ترجمه و نقد: مؤسسه شیعه‌شناسی، قم، انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۲۷۶.

وان لم نكن نكمّله على استحقاقه، لأنّا كرهنا ان نبخس حظوظه كلها وارجو ان يسهل الله

- جلّ وعزّ - امضاء ما قدّمنا من النية ان تأخّر الاجل صنفنا كتاباً اوسع واكمل منه...»^۱.

روایات بصائر تنها در کتاب کافی موجود نیست و بسیاری از آنها را می‌توان در کتب شیخ صدوق و سایر

منابع مشاهده کرد، بنا بر تطبیق یکی از محققان، اکثر روایات بصائر الدرجات عیناً یا مضمون آنها در کتب

حدیثی شیعه وجود دارد:

«انّ من تأمل الكتاب من اوله الى آخره يرى أنّه ليس فيه من حديث آلّا وقد نقل بلفظه او

بمضمونه في كتاب الاختصاص للمفيد والتفسير للعياشي او كتب الصدوق والكليني و...»^۱.

۱. همان، ص ۲۷۶ (حاشیه).

۱. میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، سردالمقال في مقدمة بصائر الدرجات، ص ۶ (مقدمه بصائر الدرجات).